



# حقیقت

دوره دوم  
دی ۶۶ شماره ۱۰

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

## جمهوری اسلامی و مسئله فلسطین

نمی‌توان در انتظار نشست! امکانست همه چیز  
از دست برود!!  
.....  
تاریخ انقلابیونی را که می‌توانند امروز پیروز  
شوند (و یقیناً امروز پیروز خواهند شد) و لسی  
چنانچه کار را بفردا بیاندازند بدیم آن می‌رود  
که بسی چیزها از دست بدهند، در مقابل تاخیری  
که روا دارند نخواهد بخشید.  
.....

بانتظار اخذ رأی متزلزل ۱۲۵ اکثریت نشستن برابر  
است با نابودی، با فرمالیته. مردم حق دارند و  
موظفند این قبیل مسائل را نه از راه اخذ رأی  
بلکه از راه زور حل کنند، مردم حق دارند و  
موظفند در لحظات بحرانی انقلاب نمایندگان  
خود و حتی بهترین نمایندگان خود را هدایت  
نمایند و در انتظار آنها ننشینند.  
.....

دولت در تزلزل و تردید است. باید بهر قیمتی  
شده کارش را بیایان رساند تاخیر در اقدام  
برابر مرگ است.  
(تاریخ نگارش: ۱۲۴ اکتبر - ۶ نوامبر - ۱۹۱۷ از  
"نامه به اعضاء کمیته مرکزی")

اینجا ستاد جنگی انقلاب پرولتاریست!  
در اینجا آگاهترین و پیگیرترین نمایندگان  
کان پرولتاریای انقلابی گرد آمده تا محصول  
تمام سالهای طولانی و سخت مبارزه انقلابی طبقه  
بقیه در صفحه ۲

"من این بطور را عصر روز بیست و چهارم  
مینویسم. اوضاع بینهایت بحرانیست. مثل روز  
روشن است که اکنون دیگر تأخیر در قیام  
حقیقتاً برابر مرگ است.  
بجرات به تمام رفقا اطمینان میدهم که اکنون  
دیگر همه چیز بموثری بسته است و مسائلی در  
دستور روز قرار دارد که نه با مشاوره می‌توان  
آنها را حل کرد و نه با کنکرها (ولو اینک  
کنکرها شوراها باشد) بلکه حل آنها منحصراً از  
عهدهٔ خلقها، توده و مبارزهٔ تودهٔ مسلح ساخته  
است.  
.....  
.....

ک  
سفتارهای جمهوری اسلامی (ج. ۱)  
دندانهای خود را برای فشرودن  
شاهرگ جنبش فلسطین تیز  
میکنند. همراه با اوجگیری مبارزات خلق  
فلسطین، هرزه گویان جمهوری اسلامی سخت بکار  
نشخوار اراجیف و یاوه‌های سراپا خدعه آمیز  
مشغول شده و کندی از دروغ پردازیهای  
وقیحانه در تحریف خصلت واقعی و علل آغاز  
خیزش نوین در جنبش فلسطین براه انداخته  
اند.  
ج. ۱. متعاقب حوادث اخیر در فلسطین  
شروع به برگزاری تظاهرات، جلسات دعاخوانی  
بقیه در صفحه ۲

### در این شماره می‌خوانید

رفیق بهروز فتاحی: چکیده سربداران

فلسطین پیام خیزش!

... یک گزارش

دربارهٔ سقوط ۸۷ و بحران اوایل دههٔ ۸۰.

ظهور و سقوط امپراتوری آمریکا

سنگر درخشان نبود را برپا داریم!

اعترافات پل سوسپال امپریالیست

۶  
۱۶  
۹  
۱۸  
۱۲  
۸  
۲۴

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

خود را برداشت کنند. اینجایپتروگراد است، اسمولنی! قلب پرولتاریای آگاه با آنچنان طپشی که طپنش تمام دنیای ستمدیده را بخود جلب کرده است. میلیونها میلیون کارگر و دهقان سراسر جهان با دهره و التهاب، با شادی و ولع بدینجا چشم دوخته اند.

تاریخ چنین روزها و چنین مکانی را هرگز فراموش نخواهد کرد!

در همینجاست که پرولتاریای انقلابی که در طول سالها سختترین آزمونها را از سر گذرانده و در کوره نبردهای حاد ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و مبارزه‌ای سخت علیه هر شکل و شمایل‌سی از اپورتونیسیم همچنان فولادآبدیده گشته است، مسلح و آماده، آگاه و روشن‌بین در حال تمرین آنچنان صحنه‌ای از نبرد است که شوک‌مش هفت بند ضدانقلاب جهانی را بلرزه افکنده.

در همینجاست که کمیته مرکزی حزب بلشویک با انبانی از دانش و تجربه انقلابی بر دوش و در حد اعلا شگفتگی و ابتکار عمل انقلابی، در حال پاسخگویی عملی به اساسی‌ترین وظیفه مقابل پای هر کمونیستی، یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر میباشد. و در همینجاست که آموزگار و رهبر پرولتاریای بین‌المللی، رفیق لنین که چندی پیش از اینروزها اعلام کرده بود: "حزب ما هر آن آماده است که زمام قدرت حاکمه را تماما بدست خود گیرد" شخصا مسئولیت هدایت قیام را بعهده میگردد:

"تاخیر در اقدام برابر مرگ است!"  
فرمان اشغال کاخ زمستانی - مقبره فرماندهی ارتجاع - صادر میشود. در حالیکه نور پروژکتور کشتیهای جنگی خطوط حمله را روشن میکنند، توپهای زینا و "اورورا" بسوی کاخ زمستانی نشانه میروند. مامای لهر با هدایت آگاهانه حزب پرولتاریای انقلابی - حزب بلشویک - مژده زایش جامعه نوین سوسیالیستی را به اقصی نقاط جهان میرساند.

در میانه غریب شلیک توپها، دومین کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در اسمولنی گشایش می‌یابد. رفیق لنین با افتخار تمام واژگونی دولت موقت ارتجاعی و بازداشت اکثریت اعضا، آنرا توسط کارهای سرخ متشکل از کارگران و دهقانان انقلابی، اعلام میدارد. بیانیه کنگره میگردد:

"کنگره با اتکاء به اکثریت عظیم کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمند کارگران و پادگان پتروگراد، قدرت حاکمه را بدست خود میگیرد."

وبدین ترتیب از دل جامعه‌ای که برای مدت ۲۰ سال توسط کار همه جانبه ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی عمیقاً شخم خورده و در ابعادی عظیم بدر آگاهی انقلابی درون صفوف توده افشاند شده بود، اژدهای قدرتمند اکتبر، نخستین پایگاه سرخ

انقلاب جهانی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا، با اتکاء به قیام مسلح کارگران و دهقانان و تحت هدایت آگاهانه حزب بلشویک متولد میشود. تاریخ هرگز چنین عظمتی را نبخودندیده بود!

### مفهوم تاریخی - جهانی انقلاب اکتبر

اکتبر نقطه عزیمتی نوین برای پرولتاریای بین‌المللی بود. انقلاب اکتبر و برپائی دولت دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی مرحله نوینی را پیشروی جنبش طبقه کارگر بین‌المللی باز نمود و راهگشای تمام ستمدیدگان عالم در مبارزه شان علیه ستم و استثمار و پیشروی بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی شد. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید:

"برای اولین بار در تاریخ طبقه کارگر موفق به خرد کردن دستگاه دولتی قدیم و استقرار حاکمیت خویش، عقیم گذاردن تلاشهای استثمارگران برای خفه کردن رژیم سوسیالیستی در کودکی، و آفرینیدن اوضاع سیاسی لازم برای استقرار یک نظم اقتصادی جدید سوسیالیستی گردید. در این پروسه نقش مرکزی یک حزب سیاسی از نوع جدید، حزب لنینی، بنمایش گذارده شد" سالها از کمون پاریس میگذشت و طبقه کارگر در طی این سالها هرگز چنین به عرش اعلا حمله و رنده نشده بود تا قدرت سیاسی را بدست خود بگیرد. اگر کمون تجربه‌ای کوتاه مدت از اراده توده‌های کارگر مسلح را برای گرفتن زمام امور بدست خود نمایندگی میکرد و از این زاویه - علیرغم نبود حزب پیشاهنگ پرولتاری در رأس آن - دیکتاتوری پرولتاریا محسوب میشد، اینبار در اکتبر، پرولتاریای انقلابی نقشمند و متکی به علم رهائیبخش خویش و متشکل در عالیترین سازمان خود، حزب کمونیست - آمده بود تا دستگاه دولتی را کاملاً خرد کند و "زمام امور را تماماً بدست خود گیرد"، بصورت رئیس دولت درآمده و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر نموده، ساختمان سوسیالیسم در شوروی را برمسیر گسترش انقلاب جهانی پرولتاری به پیش ببرد. این بار پرولتاریا حزب طبقاتی خود را داشت.

اکتبر، مصوب تکامل کیفی درک مارکسیستی از رابطه بین پیشاهنگ و توده، رابطه بیسن عنصر آگاهی و خودروئی بود، که این مسئله بیان متمرکز خود را در ارتباط با جایگاه حزب و اصول سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن می‌یافت. مبارزه لنین - از همان سال‌های نخست جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه - علیه نظریات منافذیکی و درکهای بورژوا - رفرمیستی و بورژوادمکراتیک درون این جنبش حول مسئله ماهیت و جایگاه و نقش حزب بطور فشرده در اثر جاودانه "چه باید کرد" متبلور گشت. انتقاد درخشانی که در "چه باید کرد" هم در عرصه ایدئولوژیک، هم سیاسی و هم تشکیلاتی از تئوریهای رایج رفرمیستی و اکبر - نومیستی شده بود و بلاخص پیش گذاردن این تئوری توسط لنین که می‌بایست پیشاهنگ پرولتاریا - حزب - با استخوانبندی انقلابیون

حرفه‌ای، موجود باشد و بطور خستگی ناپذیر آگاهی کمونیستی را بدرون صفوف توده اشاعه دهد، خط تمایز میان مارکسیسم انقلابی و بورژوا - رفرمیسم و بورژوادمکراتیسم را ترسیم نمود. این نقد علمی که درک مارکسیستی از مسئله تشکیلات پیشاهنگ پرولتاریا و اصول ایدئو - لوژیک، سیاسی و سازمانی آنرا بمقام کیفی باالاتری ارتقاء داده، تنها اکتونومیسم را درم شکست و در تکامل خود به ایجاد حزب مستقل کارگری در روسیه منجر گردید - چیزی که بقول رفیق استالین بدون آن صحبتی هم از انقلاب نمیتوانست در کار باشد - بلکه زیر بنای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را نیز بی‌ریزی نمود.

اکتبر ضرورت حیاتی بوجود چنین حزبی را برای رهبری مبارزه مسلحانه، برای کسب قدرت سیاسی و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نشان داد و این ضرورت را بمثابه یک اصل جهانشمول و خدشه‌ناپذیر و صادق برای تمامی نقاط دنیا ام از کشورهای امپریالیستی و با تحت سلطه به تثبیت رساند.

اکتبر روش کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در یک کشور امپریالیستی را ترسیم نمود. و همانگونه که بیانیه ج. ا. ا. خاطر نشان میکند "انقلاب اکتبر کماکان نقطه اساسی رجوع برای استراتژی و تاکتیکهای مارکسیستی لنینیستی" در کشورهای امپریالیستی میباشد یعنی: قیام مسلحانه بمثابه استراتژی عمومی که بر پایه تدارک درازمدت سیاسی - تشکیلاتی حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد و افشاکری سیاسی و تحلیل همه‌جانبه از تمامی جوانب و مظاهر ستم و استثمار امپریالیستی مرکز کار ایندوره تدارک است. لنین تحلیل کرد که توده‌های وسیع در این دسته کشورها، بجز در دوره‌های نسبتاً نادر بحرانهای حاد و خیزشهای اجتماعی راغب و قادر به حمایت و شرکت فعال در جنگ انقلابی نبوده و از اینرو بر لزوم کار سیاسی آگاهگرانه برای تأثیر گذاری بر توده‌های مردم بطریقی انقلابی، برای هدایت آنها در مقابله با سیستم امپریالیستی، برای جذب پیشروان در حزب انقلابی پیشاهنگ و ساختمان پایه‌های سازمان یافته پیشبرد جنگ انقلابی تأکید ورزید و روشن نمود که تنها از این طریق و با این روش است که پرولتاریا قادر خواهد بود در شرایط پخته شدن اوضاع انقلابی بطور مسلحانه بقدرت دولتی حمله و سرنگون و ارتجاع را در یک یا دو یا... شهر سرنگون ساخته و وارد جنگ داخلی که صفت مشخصه اش تعرض استراتژیک میباشد و ممکن است سالها بطول انجامد، شود.

این مرزبندی با بیراهه‌های پارلمانی، گذارهای مسالمت آمیز، شراکت در قدرت، سپردن زمینه به بورژوازی لیبرال یا دمکرات و خود در موضع اپوزیسیون ماندن، آنارشیسم، تئوریهای مرحله گرایانه - از اعتصابات پراکنده به اعتصاب عمومی و سپس به تسلیم واداشتن حکومت و... - بود.

لنین در تدوین راه انقلاب در کشورهای

و نماز برای فلسطین کرد. ملامهاش چپ و راست در رابطه با "کمیته‌های هم‌جانبه فرهنگی و سیاسی و... به گسترش انقلاب فلسطین" و اظهار به اسرائیل بیانیه صادر کردند و یکبار دیگر مردم را حیران و انگشت‌بدهان نمودند - حیران از اینهمه وقاحت و دروغ، و از اینکه کسی را در این عرصه یارای رقابت با اینان نیست. مردم حیران شدند چراکه هنوز چهره کریه رفسنجانی پیش چشمشان مجسم بود که بدنبال فاش شدن سفر مقامات آمریکائی و اسرائیلی به تهران، از ترس آنکه مبادا براداران اسرائیلیشان در ارادت و صداقتشان شك کرده باشند، در تلویزیون ظاهر شد و باخنده‌ای تهوع‌آور در مورد کبکی که مقامات فوق‌الذکر از تلویزیون برای حیران خریده بودند گفت: "بچه‌ها - پاسدارها - تو راه همه‌اش را خوردند و بما چیزی نرسید!"

از مناسبات پنهان و دیرینه که بگذریم هنوز زمان چندانی از برملا شدن مناسبات بسیار نزدیک ایران و اسرائیل نگذشته است. از سرازیر شدن اسلحه توسط اسرائیلیها به ایران و همکاریهای جاسوسی تهران - تل‌آویو بگذریم، این مناسبات آنقدر نزدیک است که اسرائیل نقش محفل را در برقراری رابطه مجدد بین ج.ا. و آمریکا بازی کرد. دیوید کیمشه (نماینده دولت اسرائیل در تیم مک‌فارلن) چندی قبل از سفر به تهران در شفاعت از دارودسته حاکم بر ایران به آمریکائیکها گفت: "... اینان در حال ارائه مسائلی مهم - اساساً اطلاعات - بما هستند و علائمی مشاهده میشود که نشان میدهد اینها سریعاً در حال دستگیری عناصر رادیکال و بستن دست و پهای این عناصر و گماردن افراد خود در مقامات حساس میباشند. شواهدی مبنی بر رشد نفوذ و ارتقاء قدرت تصمیم‌گیریهایشان نیز در دست است" (نقل از گزارش کمیسیون تاور)

فراموش نکنید که طبق رهنمود خمینی، ج.ا. حاضرست با همه دنیا رابطه برقرار کند، الا اسرائیل "راهنان" این وقاحت در مورد اسرائیل و جنبش فلسطین استثنائی در رفتار و سیاستهای ج.ا. نیست بلکه بخشی از یک استراتژی پیچیده است که جمهوری اسلامی برای حل تضاد مابین انجام وظایفش در قبال امپریالیسم و ارتجاع جهانی از یکسو، و فریب عوام از سوی دیگر، طراحی کرده است. این استراتژی عبارتست از لاس زندهای پنهانی و جیع و دادهای علنی.

اما از اینها گذشته، این دغلبازیهای رژیم بیش از هر چیز نمایانگر آن است که چگونه مبارزه عادلانه خلق فلسطین میتواند محرک عظیمی در برپائی شور و شوق انقلابی در مردم ایران گردد. هراس رژیم خمینی از این "هولناکترین" امر او را وادار میسازد برای تحت کنترل درآوردن این حمایت انقلابی،

خود را با جنبش فلسطین "هم‌درد" و "همسر" نشان دهد. این دقیقاً همان کاریست که تمام دولتهای مرتجع خاورمیانه از شاه اردن و عربستان گرفته تا سوریه و لیبی، هریک بنوعی ملزم به انجامش هستند. اینها همگی آگاهند و به تجربه دریافته‌اند که شعله‌های انقلاب فلسطین شدیداً مسری است و داغ این سرایت نیز سالهاست که سینه‌هاشان را میسوزاند. وقتی ملاحی ج.ا. در نطقهایشان میگویند "خیزش جکروز مردم فلسطین"، احساساتشان را بدرستی توصیف میکنند!

مزدوران ج.ا. در آندسته از نطقها که رو به مردم ایران دارد، تلاش کرده‌اند خیزش انقلابی اخیر را بخود منتسب کنند. طوری که گویا جوانان شورشگر نواحی اشغالی، تحت تاثیر "انقلاب" اسلامی هستند و برای رهائی خویش به خمینی و ایدئولوژی گنبدیده اسلامی چشم دوخته‌اند. این دقیقاً بدان جهت است که مانع از الهام گرفتن مردم ایران از تحول تازه آغاز شده فلسطین و انگیزش شور و شوقشان جهت انقلاب گردند. بعلاوه از آنجا که توده‌ها دیگر با پوست و گوشت خود به ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی اینان پی برده‌اند، منتسب کردن جنبش فلسطین بخود را راهی برای دلسرد و نومید کردن مردم ایران از انقلاب فلسطین یافته‌اند. در اینکه جوانان فلسطینی در کشاکش این نبرد قهرمانانه بدنبال راهبا و ابزار جنگ، از ابزار مقاومت گرفته تا سلاح سیاسی - ایدئولوژیک میگردند شک نیست؛ و این چیز است که برای يك انقلاب شدیداً بدان نیازمندند. و در اینکه جمهوری اسلامی و بطور عموم نیروهای اسلامی نیز سراسیمه بدنبال کوبیدن مهر رهبری خود بر این اعتلاء، انقلابی و به اسارت درآوردن این خیزش نوین میباشند نباید شك کرد. اما بین آرزوها و واقعیات فاصله زیاد است و نیروهای اسلامی دقیقاً بدلیل موجودیت ج.ا. براحتسی نخواهند توانست آرزوهایشان را به واقعیت بدل کنند. چراکه با تجربه ایران، یوسیدگی و اسارت بار بودن این ایدئولوژی بحرانی در مقابل چشم توده‌های محروم جهان و بالاخص خاورمیانه بنمایش درآمد. اگرچه خلاء رهبری در جنبش انقلابی بیخاسته فلسطین خطر غصب رهبری آن توسط نیروهای اسلامی رنگارنگ را فراهم میآورد، اما از جانب دیگر باید توجه کرد که تجربه "انقلاب" اسلامی فاکتوریست که زمینه عینی مساعدی را برای مبارزه با این خطر فراهم میکند. تجربه "انقلاب" اسلامی، خودمدرسه‌ای آتیه‌یستی برای مردم محروم خاورمیانه است. آنها بیچشم خود دیده‌اند که این "انقلاب" هیچ نبود مگر سربریدن يك انقلاب عظیم، و سپس سرکوب و حشیانه هر حرکت حق طلبانه توده مردم و ستکری بیسابقه و چاکرپیشگی کمپرادوریسم اسلامی دربارگاه امپریالیسم. اگر دوده طول کشید تا ورشکستگی ایدئولوژی ناسیونالیستی در رهنمون شدن خلق فلسطین بسوی رهائسی آشکار شود، "انقلاب" اسلامی بمثابه معلم منفی بی‌همتائی این افشاگری را در مورد اسلام

بانجام رساند. ج.ا. از "نفوذ گسترده‌اش" در جهان عرب بسیار دم میزند اما علیرغم حضور دیرینه نیروهایش در لبنان مجبورست که بسا رفتگری\* و بیمارستان سازی در بعلبک (مرکز حزب الله) پایه خود را حفظ کند.

با تمام این احوال ج.ا. تلاش میکنند در جنبش فلسطین بالاخص در مناطق نوارغزه و کرانه غربی رود اردن نفوذی برای خود دست و پا کنند تا صاحب "قدرت شفاعت\*" نژاد فلسطینیها گردد و از آن در زدوبندها و دیپلما سی خود با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل و دولتهای عرب خاورمیانه استفاده کند. مثلاً طرفداران خود در فلسطین را به آرامش دعوت کند و در عوض از اسرائیل اسلحه بگیرد و یا شاه عربستان را در مورد سیاستهای او یک برسر لطف آورد!

ج.ا. امیدوارست با طرح شعارهای خرفتمند کننده مذهبی نظیر آنچه در آستانه قیام ۵۷ برای مردم ایران فرقه میگرد، زمین - ای برای نفوذ خود در جنبش فلسطین فراهم کند: "وحدت کلمه زیر پرچم اسلام برای آزادی قدس عزیز"، "خون بر شمشیر پیروز است" از جمله شعارهای تهوع‌آور است که ج.ا. در خطاب به مردم فلسطین مطرح میکنند. ج.ا. تلاش دارد این نکته را به توده‌ها القاء کند که علت العلل شورشهای اخیر همین شعارهاست. اما حتی اگر چنین شعارهایی از جانب اقشاری از مردم فلسطین هم مطرح شود، تغییری در ماهیت خرافی و واپسگرایی آن داده نخواهد شد. این شعارها تنها بدرد ستکران میخورد و مصرفی جز اخته کردن و منفعل ساختن زحمتکشان و جوانان انقلابی ندارد. ج.ا. خوب میدانند که این شمشیر است که بر شمشیر پیروز میشود، خوب میدانند که تعصبات مذهبی احمقانه برای تکه خاکی، حال "قدس عزیز" باشد یا مکه و امثالهم هرگز هیچ ستمدیده‌ای، هیچ کارگر و دهقانی را بجائی نخواهد رساند، مگر تولیدبازتولید بردگی‌شان. و دقیقاً بخاطر منافع طبقاتی خود و ارتجاع جهانیست که ج.ا. تلاش میکنند این پرده‌های خرافی را بر دیدگان توده‌های محروم عرب هم بکشند تا راه واقعی رهائیشان را نبینند اما علیرغم همه این توطئه‌ها و عوامفریبیها، انقلاب فلسطین با تلاش آگاهانه کمونیستهای اصیل به بیش راه خواهد گشود، و موازات تعمیق و گسترش انقلاب فلسطین، عمر این مرتجعین نیز کوتاهتر خواهد شد، چراکه انقلاب فلسطین بخشی از انقلاب ایران و منطقه است ●

\* جمع کردن زباله شهر و بیمارستان سازی از فعالیتهای نیروهای حزب الله جمهوری اسلامی در شهر بعلبک است.

\*\* "قدرت شفاعت" فرمولی است که جمهوری اسلامی به رابطه خود با حزب الله در بیروت که گروگانهای آمریکائی، فرانسوی و آلمانی را در اختیار دارند، اطلاق میکند. ج.ا. از این امپریالیستها اسلحه و امتیازات دیگر میگیرد و در عوض از "قدرت شفاعت" خود برای آزادی گروگانها و انجام خدمات دیگر استفاده میکند ●

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

امپریالیستی، صف دوستان و دشمنان انقلاب پرولتاری را قاطعانه ترسیم نمود و با تحلیلی علمی از مناسبات و عملکرد امپریالیسم نشان داد که چگونه رشد امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیری به انشعاب درون طبقه کارگر - انشعاب مابین آن اقشار تحتانی و تحت ستم و استثمار پرولتاریا، و اقشار فوقانی کارگرانی که از چپاول و استثمار بورژوازی امپریالیستی نفع برده، با این بورژوازی همدست بوده و بمثابة تکیه گاه عمده "اجتماعی" آن عمل میکنند، می انجامد.

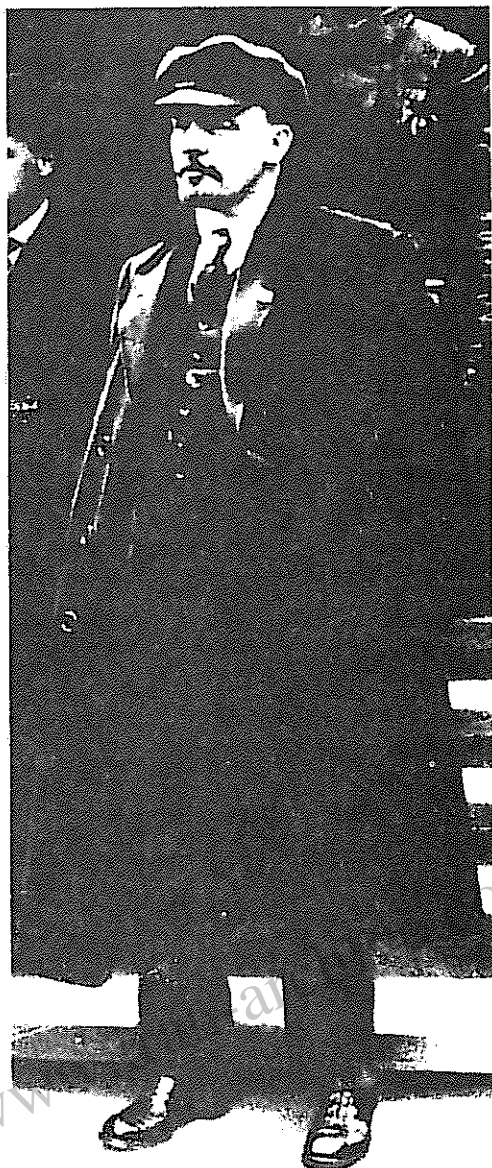
لنین خاطر نشان ساخت که این قشر فوقانی کارگران در کشورهای امپریالیستی - آریستوکراسی کارگری - در رأس اتحادیه ها و سندیکاها و احزاب بورژوازی کارگری قرار میگیرد و رسالتش بمثابة کارچاق کن بورژوازی امپریالیستی، اخته کردن جنبش کارگری، نفوذ بورژوازی در میان پرولتاریا و مطیع ساختن آنها - یعنی همان چیزی که بورژوازی شدیداً بدان نیازمند است و از هر کاری برایش مشکلتر است - میباشد.

لنین نشان داد که بدون مبارزه قاطع و بی امان در تمام طول جبهه علیه این جریان اجتماعی معین و گروهها، دستجات، اتحادیه ها و احزاب بورژوازی کارگری که در عصر امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیری بوجود می آیند، صحبتی هم از "مبارزه علیه امپریالیسم، یا بخاطر مارکسیسم، یا بخاطر جنبش کارگری سوسیالیستی" نمیتواند در میان باشد. لنین نقطه اتکاء واقعی حزب پرولتاریای انقلابی را نشان داد و نوشت:

"اگر ما میخواهیم سوسیالیست باقی بمانیم، موظفیم هر چه پائین تر و عمیقتر بمیان توده های حقیقی برویم، اینست معنای کامل و مفهوم کامل مبارزه علیه اپورتونیزم. از طریق افشای این واقعیت که اپورتونیزم نیست و سوسیالیسم شونیستها در حقیقت به منافع توده ها خیانت کرده و آنرا می فروشد، و اینکه آنها از امتیازات موقت اقلیتی از کارگران دفاع میکنند و اینکه آنها ناقل عقاید و نفوذ بورژوازی هستند، و اینکه واقعا متحدین و عمال بورژوازیند، ما به توده ها می آموزیم که منافع سیاسی واقعی خود را درک کرده، از میان تمام پیچ و تابهای طولانی و دردناک جنگها و صلحهای امپریالیستی، بخاطر سوسیالیسم و انقلاب نبرد کنند." (امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم)

این مرزبندی با رویزیونیزم و سوسیالیسم شونیسم و همچنین اکونومیسم و رفرمیسم درون صفوف جنبش کارگری و مرزبندی با "سلسله های معمول" و تا همین امروز موجودی که به بهانه "بزرگ بودن"، "توده ای بودن"، "کارگری بودن"، "اینگونه دستجات و احزاب بورژوازی در کشورهای امپریالیستی به اینان کرنش میکنند، میباشد.

انقلاب اکتبر محصول این درک روشن و



من آفتابم،

فولادم،

سیمانم

یدرم خالق گمنام کائنات بود

و من در بطن کارخانه ها،

در قلب موتورها معنا یافتم و بدنیا آمدم

آری، من کارگرم!

نخستین جنبش: چرخش چکش!

نخستین نشانه ام: چهره بگناه،

نخستین فریادم: غرش تندر،

اعلام تولد اکتبر کبیر

کمونیستهای اصیل و انقلابی در سراسر جهان و رهبران و کارگران آگاه در حکومت نوین سوسیالیستی، بر پایه درلرژوشن از قوانین سرمایه داری و اینکه سرمایه نیروی بین المللی است و جهت غلبه بر آن می باید اتحاد بین - المللی کارگران سراسر جهان برقرار گردد، برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی مصرانه مبارزه کردند. آنان تحت رهبری بلشویکی لنین از آزمون بزرگ جنگ جهانی اول و مقابله با سوسیالیسم شونیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم سر بلند بیرون آمده و بر پایه تفنگهای که بورژوازی "خودی" و تسلیم طلبی را نشان داده، انترناسیونال نوین کمونیستی را تشکیل دادند.

اکتبر از کلوری انترناسیونال، صلابت انقلاب بین المللی را در همه جا سرداد و بقول لنین از درندگان امپریالیست کلیه کشورها همواره خواست. لنین در جمع بندی از مقام تاریخی - جهانی انترناسیونال سوم کمونیستی و ارتباط لاینفک تشکیل آن با انقلاب اکتبر نوشت: انترناسیونال سوم "به عملی نمودن بسا عظمت ترین شعار مارکس پرداخت. شعاری که از تکامل دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری نتیجه گیری نموده و مفهوم آن عبارتست از:

تکامل یافته توسط لنین از شکل گیری صف - بندیهای معین طبقاتی در عصر امپریالیسم و مرزبندی میان دوستان و دشمنان انقلاب پرولتاری بود. بر پایه این مرزبندی، شکاف آید - ثولوژیک - سیاسی درون جنبش سوسیالیست - سی بین المللی بسط یک انشعاب کامل تشکیل - تی تکامل یافت و زمینه ایجاد تشکیلات نوین فراهم شد. اکتبر با غریب انقلاب جهانی پرولتاریائی به پیش رفت و بفاصله کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، انترناسیونال سوم تشکیل گشت. همانطور که بیانیه ج.ا.ا خاطر نشان می سازد:

"در طلوع انقلاب روسیه یک انترناسیونال کمونیستی نوین بر مبنای ارزیابی از درسهای حیاتی انقلاب بلشویکی و بریدن از رفرمیسم و سوسیالیسم دمکراسی که اکثریت احزاب سوسیالیستی انترناسیونال دوم را مسموم کرده بود، تشکیل شد. انقلاب روسیه و کمبئنترن برای اولین بار در تاریخ در ارتباط با تحولات عینی بوجود آمده توسط جنگ جهانی اول، مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم را از یک مقولسه اروپائی به یک مبارزه حقیقتاً جهانی مبدل ساختند."

دیکتاتوری پرولتاریا". (انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ)

اکتبر سنگ بنا و تبلور این شعار بود. انقلاب اکتبر ظهور پیروزمندلنینیسم بمنزله علم تکامل یافته پرولتاریا تا آزمان را اعلام نمود.

پیروزی اکتبر، پیروزی مارکسیسم - لنینیسم بود.

این پیروزی بقول رفیق استالین دکمهای رنگارنگ و دیدگاههای مکانیکی و اکونومیستی رایج در جنبش کارگری در مورد مقلوسه انقلاب پرولتری را شدیداً زیر ضربه برسد. استالین در اینباره نوشت:

"اپورتونیستها اصرار دارند که پرولتاریا در صورتیکه در کشور اکثریت ندارد نمیتواند و نباید قدرت سیاسی را بدست گیرد. . . . این تز مزخرف را نه از نظر تئوری میتوان ثابت نمود و نه از حیث عملی. لنین در جواب آقایان انترناسیونال دوم گفت: هرگاه چنان شرایط تاریخی پیش آمده باشد که به پرولتاریا، با وجود آنکه اقلیت اهالی را تشکیل میدهد، امکان دهد که توده‌های عظیم زحمتکشان را دور خود گرد آورد، چرا باید از بدست گرفتن حکومت خودداری کند؟ چرا از شرایط مساعد بین المللی و داخلی برای شکافتن جبهه سرمایه استفاده نکند و وصول به مقصود عمومی را تسریع ننماید؟"

(راجع به اصول لنینیسم - استالین) تأکید از ماست. در روسیه عقب مانده - هر چند امپریالیستی - که پرولتاریا اقلیتی از اهالی را شامل میشد، پیشاهنگ پرولتری موفق شد تا با اتحاد با دهقانان فقیر و زحمتکشان شهری، جنبش انقلابی و قیام مسلحانه را رهبری کرده و قدرت سیاسی را بکف آورد. چرا که شرایط بین - المللی و داخلی - هم از نقطه نظر پختگی تضادهای عینی و هم حضور حزب پیشاهنگ - برای انجام چنین یورش مساعده مهیا بود. همانطور که انقلاب اکثریتشان داد، برخلاف دیدگاههای غیر دیالکتیکی که انقلاب را محصول تکامل داخلی یک کشور معین میدانند، انقلاب پرولتاریائی قبل از هر چیز نتیجه تکامل تناقضات سیستم امپریالیستی و نتیجه گسستن جبهه امپریالیستی جهانی در این یا آن کشور معین میباشد. در جواب به این سؤال که انقلاب در کجا شروع خواهد شد، رفیق استالین نوشت:

"پاسخ معمولی که سابقاً داده میشد اینست بود: در آنجا که صنعت بیشتر ترقی کرده پرولتاریا اکثریت را تشکیل میدهد، مدنیت زیاده‌تر است، دمکراسی بیشتر است. اما تئوری لنینی انقلاب جواب رد داده میگوید نه، اجباری هم نیست جایی باشد که صنعت بیشتر ترقی کرده است و قس علیهذا. جبهه سرمایه در جایی شکافته میشود که زنجیر امپریالیسم در آنجا سستتر باشد، زیرا انقلاب پرولتاریائی نتیجه گسستن جبهه جهانی امپریالیستی در سنتزین نقطه آنست و بنابراین ممکن است اتفاقاً

کشوری که شروع به انقلاب میکند و جبهه سرمایه را میشکافد از لحاظ سرمایه‌داری ترقیش کمتر از مالک دیگری باشد که با وجود ترقی بیشتر و عالیتر خود معدالک در چار دیواری سرمایه‌داری باقی مانده - اند." (درباره اصول لنینیسم - استالین)

پیروزی انقلاب در روسیه و سیر تحولات جهانی متعاقب اکتبر تأیید زنده و اثبات عینی این احکام صحیح رهبران پرولتاریا بود که نه قلت پرولتاریا و نه درجه رشد نیروهای مولده در یک جامعه، هیچکدام شرط پیروزی انقلاب و کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نمیشدند.

بدنبال اکتبر، سیل خروشان جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای رهاشبخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات از درون شکاف عمیقی که در جبهه جهانی امپریالیسم پدید آمده بود، جاری گشت. جبهه نوینسی از انقلابات علیه امپریالیسم گشوده شد که از پرولترهای باختر تا خلفهای ستمیده شرق را در بر میگرفت. به همراه این اوچگیری قدرتمند مبارزات در سراسر جهان، اصول انقلابی - مارکسیسم - لنینیسم که در کوره عالیترین شکل مبارزه طبقاتی - پراتیک پیروزمند پرولتاریا در اکتبر - آبدیده شده بود، در مقیاس جهانی سریعاً و عمیقاً گسترش یافت.

رفیق مائوتسه دون در آستانه پیروزی انقلاب چین نوشت: "شلیک توپهای اکتبر - مارکسیسم - لنینیسم را برای ما به ارمنستان آورد". و همانطور که پیشتر گفتیم در مرکز ارمنستان اکتبر، نقش رهبری کننده و جایگاه حیاتی حزب پیشاهنگ پرولتری قرار داشت. ویژگیهای کشورهای تحت سلطه و نیاز به این امر که پرولتاریا بطور گریزناپذیر میبایست از مرحله انقلاب دمکراتیک نوین گذر کند، به یک انحراف معین و خطرناک یاداده و میدهد که امکان و ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک جهت پیروزی و تداوم پروسه انقلاب بر مسیر سوسیالیسم و بسطی کمونیسم جهانی نفی شده، و میدان برای رهبری نیروهای مختلف بورژوازی و در نتیجه تکرار سیستم ستم و استثمار خالی گذاشته شود. توفان سرخ اکتبر بر این قبیل نظریات انحرافی خط بطلان کشید و نیاز بوجود حزب پیشاهنگ پرولتری و رهبری طبقه کارگر در هر نوع کشور و انقلابی را به اثبات رسانید.

رفیق مائو در جمع بندی از تجربیات تاریخی انقلاب اکتبر نوشت:

"برای انقلاب کردن باید حزبی انقلابی وجود داشته باشد. بدون حزب انقلابی، بدون حزبی مبتنی بر تئوریهی انقلابی - مارکسیستی - لنینیستی و سیک انقلابی - مارکسیستی - لنینیستی رهبری طبقه کارگر و توده‌های وسیع خلق در مبارزه در جهت شکست امپریالیسم و سگان زنجیریش غیر ممکن است." (جلد چهار منتخب آثار مائو - نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید)

در جمع بندی و با درسگیری از اکتبر - پیروزمند بود که نه فقط در چین بلکه در بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جهان احزاب کمونیست بر بنیاد اصول مارکسیسم - لنینیسم، ایجاد گردیدند.

غرض توپها و شلیک تفنگهای اکتبر حامل این حقیقت بنیادین بود که انقلاب پرولتری بدون وجود نیروهای مسلح انقلابی متشکل از کارگران و دهقانان، بمطابق ستون فقرات ارتش سرخ تحت رهبری حزب پیشاهنگ، ناممکن است.

وقوع انقلاب اکتبر بدون وجود کاردهای سرخ که استخوان بندی نیروی مسلح انقلاب را تشکیل میدادند، غیر قابل تصور بود. لنین در اثر تئوریک بارزش خود "دولت و انقلاب" خاطر نشان ساخت که کسب قدرت سیاسی با ضرورت انهدام ماشین دولتی کهن و در قلب آن، امر درهم شکستن ارتش سرکوبگر ارتجاع و ساز - ماندی ارتش انقلابی، گره خورده است. ارتشی که در آن میانسات کیفیتا نوین و انقلابی برقرار است، و بر بنیاد آگاهی سیاسی و داوطلبانه توده‌ها قرار دارد. رفیق مائو نیز در ارزیابی و تحلیل از مسئله ضرورت اعمال قهر انقلابی و تجربه مشخص اکتبر نوشت:

"تفنگهای حزب کمونیست روسیه، سوسیال - لیسم را آفرید. . . . تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش فقط بزور تفنگ است که میتوانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند. در این مفهوم میتوان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر بوسیله تفنگ." (مائوتسه دون - مسائل جنگ و استراتژی)

این اصل جهانشمول انقلاب پرولتری که با توجه به شرایط مشخص دو گروه کشورها - امپریالیستی و تحت سلطه - دو روش کلی کاربرد متمایز دارد، مبنای اصول جنبش درازمدت توده‌ای (جنگ خلق) تدوین شده توسط رفیق مائو است. پرولتاریا به همراه متحدین ستم دیده‌اش در کشورهای تحت سلطه میتواند و باید پروسه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب دمکراتیک نوین را از همان ابتدا با جنگ انقلابی آغاز کند و نه فقط دورنمای مبارزه مسلحانه تحت رهبری را کسب سراسری قدرت قرار دهد، بلکه در هر کام - هر آنجا که ممکن است - قدرت سیاسی سرخ را برپا دارد. این آموزه مائو است که بر پایه درسهای اکتبر و با پرداخت و تکامل این درسهای تکوین یافت.

برای واژگون ساختن سلطه ارتجاع، پیرو لتاریا میباید نزدیکترین متحدین خود را از میان اشرار تحت ستم و استثمار بیابد و اتحاد ضروری را تحت رهبری خویش برقرار سازد: این یکی دیگر از درسهای حیاتی و جهانشمول اکتبر است.

رفیق لنین بروشنی تأکید نمود که بدون این اتحاد، پرولتاریا نه میتواند قدرت را کسب

# رفیق بهروز فتحی: چکیده سرداران

سخن از کمونیستی انقلابی و جنگجوست که نقشی تاریخی در جنبش کمونیستی ایران پیدا کرد. سخن از بهروز فتحی (ناصر - خلیل) است. چرا وی چنین نقشی یافت؟ بهروز انقلابی-ای بود که در جریان مبارزات دانشجویی دانشگاه صنعتی پرورش یافت و در سال ۱۳۵۵، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا با اتحادیه کمونیستهای ایران آشنا شد. او خیلی سریع به یکی از فعالین جنبش دانشجویی (کنفدراسیون احیاء) تبدیل شد. با شروع انقلاب ۵۷ به ایران بازگشت و در شهر اهواز به فعالیت پرداخت و در آنجا بعد از مدتی کوتاه عضو کمیته شهر اهواز و مبلغ علنی سازمان شد. بهروز زندگی و مبارزه اش را در میان کارگران و زحمتکشان محلات چهارصدستگاه و کمیلو... ادامه داد و در آنجا بود که (ناصر) معروف شد توده ها او را شناختند. آگاهی طبقاتی، متانت و پشتکار پرولتری ناصر، توده پیشرو را سریعاً بخود جلب مینمود. توانایی وی در اتکاء به توده و بسیج سیاسی و ارتقاء آنها، از ناصر نمونه ای برجسته ساخت. او نقشی بسزا در جذب پیشروان صنایع فولاد اهواز و کمک به مبارزانشان، و همچنین در مبارزات خلق عرب در اهواز داشت. بعد از شروع جنگ ایران و عراق بخاطر افشاگریهایش از مستبدین حاکم مجبور به ترک شهر شد.

حرکت برای گسست از انحرافات درون اتحادیه آغاز گشت و طرح سرداران پیش نهاده شد. این طرح انرژی و خلاقیت و نیروی کمونیستهای انقلابی درون سازمان را شکوفا ساخت. حرکت نوین، افراد نوین را به پیش میراند. بهروز از اینگونه افراد بود. اگر تا آن زمان بخاطر غلبه خط راست روانه و انحرافات جدی، اینگونه افراد نمیتوانستند خود را بروز دهند و شور و شوق و انرژی پرولتریشان محدود نگاه داشته میشد، در حرکت سرداران و آغاز گسست از انحرافات کهن، این شور و شوق رها گشت و از این رهاگشتنها بود که حماسه سرداران خلق شد و بهروز در آن پرورش یافت.

دورانهای حاد مبارزه طبقاتی همیشه رهبرانی را از دل خود بیرون میدهد که بسا رهبران دوران آرامش کاملاً متفاوتند. سرید

اران برای نخستین بار مسئله حرکت جدی در جهت کسب قدرت سیاسی و اعمال رهبری کمونیستها بر پرده انقلاب دمکراتیک را در يك مقطع تاریخی حساس و گرهگاهی در جامعه ما مطرح کرد. دوران حاد گرهگاهی خرداد ۶۰ و پاسخکوشی به آن از درون خود رهبرانی را بیرون داد که توانستند در شرایط سخت و به اصطلاح "غیرمعمول" با ابتکار عمل و خلاقیت و اراده استوار، مبارزه طبقاتی را به پیش رانند. بهروز از اینگونه رهبران بود.

بهروز در ابتدا بصورت يك عضو معمولی به سرداران پیوست. با فشار شرایط، بویژه بعد از جنگهای ۸ و ۲۲ آبان که مشکلات و مضامین پیش پای سرداران افزون و شرایط مبارزه سختتر گشته بود، بهروز با تلاشی خستگی ناپذیر و ارائه نظر کوشید در قبال مشکلات راهگشا باشد و بدین ترتیب نشان داد که هراسی از بدوش گرفتن مسئولیت رهبری ندارد. در همین دوره بود که او مسئول سیاسی گروه "وریا" و عضو شورای رهبری سرداران شد. بهروز با شجاعت و بیرحمی بدنبال اشکالات کار خود و سایر رفقایش میگشت و با صراحتی بینظیر این اشکالات و انحرافات را مطرح مینمود. در عین حال، با صداقت و جدیت در جهت رفع این مسائل و متحد کردن یارانش کوشش می کرد. او مصلحت جو نبود و هیچگونه مصالحی را فراتر از منافع انقلاب قرار نمیداد. رابطه وی با رفقا بر پایه آرمان مشترک و تلاش بی وقفه و متحدانه برای تحقق این آرمان استوار بود و نه هیچ چیز دیگر. اعتماد و عشق بهروز به رفقایش نیز با همین معیار محسوس میخورد. اینچنین بود که عشق و اعتماد یارانش بوی صدچندان میشد.

بعد از شکست نبرد فخرماتانه آمل، که بهروز در آن شرکت داشت، او به همراه دسته ای از رفقا موفق شد بدون جنگ عقب نشینی کنند. در اینجا و از این دوران بود که نقش مهم وی عیان گشت. مسئولیتی که بدوش بازماندگان این حرکت سرخ و جسورانه بود افزون گشت و بهروز تن به این مسئولیت داد و شانه زیر بار جمع بندی از حرکت آمل گذارد. مسئولیتی که خیلی از "رهبران" و کادرهای سازمان در

آمنوع از زیر بارش شانه خالی میکردند. و بهروز اینبار نه فقط نقش رهبری سرداران بلکه نقش رهبری کل سازمان و کل جنبش کمونیستی را برای خود یافت.

بهروز جزء اولین کسانی بود که در آن شرایط دشوار و با حاکم بودن جو شکست بر سرداران، با پائین آمدن نیرو از جنگل به مخالفت برخاست. حرف او مدام این بود که "چرا ما نتوانستیم بهتر بجنگیم؟ نباید بد جمع بندی اولیه پائین برویم." در جمع بندیهای اولیه ای که آندوران صورت گرفت، بهروز نقش محوری داشت. این جمع بندیها با جنگ علیه مزدوران جمهوری اسلامی همراه بود. نقش وحدت دهنده بهروز در شرایط پس دشوار درگیری "گزنه سرا"، و بدنبال آن شبانه روز بدون کوچکترین امکانات و تدارکات و آذوقه در برف و سرمای زمستانی در مقابله با تعقیب هوایی و زمینی دشمن، بسیار تعیین کننده بود. در درگیریهای فروردین و ۱۲ خرداد ۱۳۶۱، بهروز روحیه رزمنده خود را بیش از همیشه به نمایش گذاشت و بدینگونه با پشتکار و پیگیری و فعالیت زیاد توانست همراه با رفقای دیگرش بر جو سخت و بیرحمانه پس از شکست نبرد آمل فائق آید.

شکست قیام رفته رفته تأثیرات منفی خود را بر صفوف اتحادیه برجای میگذاشت. اختلافات بین اقلیت و اکثریت، سازمان رزق فلج کرده بود. تردیدها و تزلزلات در بخشی از اکثریت سازمان بروز کرد و گرایش سازش با اقلیت اپورتونیست سازمان تقویت شد. این گرایش تنها به کیچی ها و انحرافات سیاسی دامن میزد. بهروز بدون واهمه همه مسائل جاری سازمان را درون سرداران به بحث گذاشت و بدینگونه مخالفت رهبری را با خود برانگیخت. از درون کشمکشهای سیاسی این دوره بود که رهبران کمونیست انقلابی جوان اما جدی سازمان سر بلند کردند (رفقای چون بهروز غفوری\* اساساً در این دوره شوفا شدند).

این هسته انقلابی نه تنها شکست قیام آمل را پیروزمندانه از سر گذراند، بلکه بهنگام



## سنگ درخشان نبرد را برپا داریم!

بیش از یکسال از نخستین اعتصاب غذای متشکل زندانیان انقلابی اوین میگذرد. از آن دوران تا به امروز جوش و خروش درون زندانها بشکل محسوس تداوم خود را حفظ کرده است. اوین و گهردشت دو مرکز مهم مبارزه زندانیان کمونیست و انقلابی طی این نبردها بوده اند. سیر تکوین و انسجام این رزم قهرمانانه نشان میدهد که این نه موجی خودبخودی یا اتفاقی بلکه محصول حرکت آگاهانه پیشروترین عناصر انقلابیست. موج مداوم امروز، خیر از برپائی سیلاب خروشان فردا میدهد. جوانه های رشدیابنده ای که در سلول و بند و اتاق - های خون آلود با زوئی ظاهر گشته، نشان از عنصر آگاهی دارد - عنصری که باید مهر خود را بر روند مبارزات انقلابی توده ها بکوبد. چرا که پیشروی پیروزمندان انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار قدرت سیاسی سرخ در گرو این امرست.

نقطه آغازین این موج نوین، یعنی اعتصاب غذای پائیز گذشته در زندان اوین، کاملاً سیاسی و کاملاً انقلابی بود. این مبارزه، تسلیم طلبی و خیانت را که در وجود تنفر انگیز و پلید توابعین تجسم یافته، آماج حمله قرار داد. زندان نهان کمونیست و دیگر انقلابیون با قاطعیت اعلام کردند "برای توابعین در اینجا جایی نیست. اگر به بند انقلابیون قدم گذارند، بندازبند. شان جدامیکنیم!" اعتصاب غذای پائیز ۱۳۶۵ در ضدیت با سیاستهای ضدانقلابیون توده اکثریت بود. بیجهت نبود که در این مبارزه معین، هیچیک از آنان شرکت نداشتند. بگذریم از اینکه بعدها اکثریت ادعا نموده، اعتصاب غذا دقیقاً از سلول انفرادی "یکی از خودشان" شروع شده است ابراستی که مزدوران سوسیال-امپریالیسم درسهای عوامفریبی گوپلز را خوب فرا گرفته اند.

موج نوین مبارزه زندان، در جمع بندی آگاهانه از وضعیت کلی بعد از یورش سرکوبگرانه ارتجاع بر جنبش انقلابی (۱۳۶۰)، تأثیرات شکست انقلاب بر روحیه توده ها و مشخصاً بر زندانها برپاگشت. مزدوران رژیم طی این چندسال کوشیدند تا با درهم آمیختن شدیدترین شکنجه های جسمی با سنگینترین فشارهای ایدئولوژیک - روحی، مقاومت انقلابیون اسیر را درهم شکنند. در این میان بخشی از مبارزین و فعالین جنبش کمونیستی و انقلابی که درگیر انحرافات و گنج سربهای ایدئولوژیک و سیاسی بشمار بودند، دچار ضعف و تزلزل شده، برخیشان به منجلیب خیانت آشکار

و همکاری تمام و کمال با دستگاه حاکم درغلطیدند و بعضی نیز که بحران پس از شکست کمرشان را شکست، امیدواعتقادشان را به صحت امر انقلاب و ضرورت و امکان عینی تحقق آن از دست داده و اسیر انفعال و نومیدی شدند. در مقابل، گروه بیشماری از عناصر کمونیست و انقلابیون دیگر نیز بودند که استوارانه بر اصول و آرمانهای خودپافشاری کردند و سرانجام زیر شکنجه یا در میدانهای اعدام جان باختند. نبرد دلاورانه این قهرمانان عمدتاً بصورت پراکنده، فردی و غیرمتشکل انجام پذیرفت، اما نشان زنده بودن انقلاب در روزهای مرکب، دشوار و تیره و تار سلسله ارتجاع را بر خود داشت.

در دوره های توفانی و پرتلاطم - خواه توفانی انقلاب باشد، خواه موج سرکوبگری ارتجاع - عموماً مصالح و منافع گسترده و ارزشمندی برای درس آموزی انقلابیون آگاه و توده های طالب انقلاب فراهم می آید. در عین حال، بواسطه پیچیدگی اوضاع و تغییر و تحولات ناگهانی روزمره، امکان جمع بندی سریع شدت تقلیل می یابد. معمولاً در همین دوره هاست که عدم جمع بندی و ناتوانی در انطباق خط انقلابی با شرایط مشخص باعث میشود بسیاری از فعالین جنبش قربانی شوند. اینان یا بصورت دنباله - رو سیر عمومی اوضاع، و یا بشکل تسلیم طلبیانی که در برابر دشواریها سیر افکنده اند، جلوه میکنند. لیکن با تلاش انقلابیون پیگیر، عنصر آگاهی جایگاه خود را بازمی یابد و کسانی که قادر به استفاده از تجارب ارزشمند و جمع بندی صحیح و علمی از روندهای گذشته و حال هستند با پیش گذاردن خط و برنامه مشخص جهت متحول کردن شرایط حرکت میکنند و به رسالت خویش پاسخ میگویند. این دو جهت گیری متضاد - تسلیم طلبی و انقلابیگری - که در صحنه مبارزه طبقاتی جامعه بروزی مداوم دارد در مبارزه جاری درون زندانها نیز متبلور گشته است. چرا که حصار زندان قادر نیست بر مبارزه طبقاتی زنده و عینی تا موجود راه بیند. عناصر کمونیست و انقلابیون مقاوم علیرغم دشواریها و برای آنکه بتوانند موانع راه و تالکتیکهای دشمن را خنثی نمایند، کار جمع بندی را دنبال میکنند. این جمع بندی نه فقط روند اوضاع گذشته و حال درون زندان، بلکه مجموعه جنبش را در برمیگیرد. معمولاً آن عناصر انقلابی بی که تازه اسیر گشته اند، امکان انتقال جمع بندیهای وسیعتر و عمیقتر از مجموعه مسائل در بعد ملی و بین المللی را بدرون زندان

دارند و حضورشان میتواند بر چگونگی پیشرفت مبارزه و مقاومت بسیار مؤثر افتد. این درست است که شرایط زندان، موقعیت زندانیان و نحوه برخورد رژیم، به این مبارزه ویژگیهای معینی میبخشد و بدون تحلیل از آنها نمیتوان از برنامه و حرکت دقیق و پیروزمند مبارزاتی صحبت کرد، اما یک نکته همواره بلا تغییر میماند: ضرورت و امکان متحول کردن محیط بسود انقلاب. هدف کمونیستهای راستین آن است که زندان را به سنگ درخشان نبرد بدل سازند. باید درست در قلب ارتجاع و در میان زندانیان تیز و بظاهر قدرتمند این جانور درنده این سنگ انقلابی را ایجاد کرد، و این کاری شدنی است. نیروی پرولتری مصمم و آگاه و مسلح به یک خط صحیح انقلابی این رسالت و این توان را دارد که از کوچک بزرگ تبدیل شده، به رژیم تعرض کند، مبارزه سیاسی - انقلابی پراهمیتی را در زندان دامن زند و بوظیفه خود در برانگیختن توده ها - نه فقط در زندان - که در سطح جامعه پاسخ گوید. کمونیستها در اسارت با دقت صف بندی - های موجود زندانیان را زیر نظر میگیرند، دمکراتهای انقلابی را از لیبرالها و متزلزلین تشخیص میدهند و جریانات و گرایشهای ارتجاعی را مشخص میسازند. آنها بخشهای پیشرو، میانی و عقب مانده را میشناسند و باید چنین کنند، چون نبرد درون زندان نیز پیروسی طولانیست که طی آن قطب قدرتمند انقلابی از پیشروترین عناصر باید تکوین یابد. بخش میانی میباید حتی الامکان بسوی این قطب جذب شود، عقب مانده ها میباید ارتقاء یابند یا خنثی نگاه داشته شوند. به یک کلام قوانین و اصول پایه ای پیشبرد هر نبرد انقلابی در مورد رزم درون زندان نیز صدق میکند و کاربرد دارد.

آنچه تا پیش از دوره حاضر، اسیران کمونیست و انقلابی در مقابل ارتجاع حاکم و سیاست تحمیل تسلیم طلبی و خیانت به محیط زندان در پیش گرفته بودند، اگرچه میبایست روحیه رزمنده انقلابی و حرکت خلاف جریان آنها در برابر موج ارتداد بود، لیکن همانطور که قبلاً اشاره شد عمدتاً بصورت فردی صورت میگرفت. همین مسئله در این امر که ما شاهد یک جنبش قدرتمند و مؤثر انقلابی درون اسارتگاههای جمهوری اسلامی نباشیم، تأثیر داشت. برای برپائی چنین جنبشی به مبارزه متشکل جمعی با روحیه تعرضی نیاز بوده و هست. این طریقی است که صحتش را زندانیان انقلابی



## ... یک گزارش

### بیاد رفیق امید قماش

پائیز ۱۳۴۵

تمام نشده، امیدسکوت خود را می‌شکند:  
"تو حق بازجویی از مرا نداری، نه تو که  
مزدور کثیفی بیش نیستی و نه اربابان کردن  
کلفت و نوک‌صفت‌تر از خودت، هیچکدام حق  
بازجویی از من و انقلابیونی مانند مرا نداری"  
خون در رگهای دژخیم یخ می‌زند. این شورشگر  
تسلیم‌ناپذیر، این جوان سرکش که در برابر  
هیچ شکنجه و تطمعی هرگز خم نشده، این گلوله  
آتشین که هر بار و در هر بازجویی مستقیماً  
بسیفه بازجو فرونشست، امروز دیگر چه خیال  
"شومی" در سردارد و از کجا می‌خواهد یورش خود  
را آغاز کند؟

بازجوی محقر برای اطمینان خاطر دستی  
به اسلحه کمریش می‌کشد و نگاهی به پاسدار  
مسلح درون اتاق می‌افکند. سختی تلاش میکند  
خود را قدرتمند نشان دهد.

امید حمله را آغاز می‌کند:  
"نه تو و نه هیچکس دیگر حق بازجویی از  
مرا نداری. این شما هستید که باید به من، به  
تمام انقلابیون و به تمام مردم ایران بازجویی  
پس بدهید. این شما هستید که بخاطر تمام جنل  
پاتی که مرتکب شدید و بخاطر تمام کشتاری  
که از مردم کردید، بایستی محاکمه شده و حساب  
پس بدهید. این شما آبرویاخته‌ها هستید که  
بخاطر بندوبستتان با امپریالیست‌ها و بخاطر  
زندگی انگلیستان از قبل کارورنج زحمتکشان  
بقیه در صفحه ۱۰

قضیه روابط مخفیانه رژیم جمهوری اسلامی  
با امپریالیسم آمریکا بتازگی برملا شده است.  
امید قماش، پیش از یکسال است که در اوین بسر  
می‌برد و امروز او را برای چندمین بار به  
بازجویی می‌برند. بنظر بازجوی یلید اینطور  
می‌آید که امروز امید چیزهایی برای گفتن  
دارد. آیا ممکنست که امید "بسر عقل" آمده  
باشد؟ آیا بالاخره پس از یکسال و اندی بسخره  
گرفتن هرگونه فشار جسمی و روحی، امید "شکست"  
خورده است؟ آیا امروز چیزی از زیر زبان  
امید بیرون کشیده میشود؟ بازجویی در پی  
این سؤالات را در ذهن خود تکرار می‌کند.  
زیرچشمی امید را نگاه می‌کند و می‌کوشد تادریس  
این چهره خشمگین و مغرور با آن لبخند تمسخر  
بر لب، راز امید را کشف کند. اما این لبخند  
تحقیر بنده بازجو را پاره می‌کند.

بازجویی آغاز میشود و بازجو دلگداز  
مقدمه چینی تهوع آور و همیشه خود را آغاز  
می‌کند "ببین، ما همه چیز را میدانیم اما  
می‌خواهیم ... حرف پاسدار ارتجاع هنوز

این صف واحد امری ناگزیر است، اعمال  
رهبری پرولتری برای یبیکر کردن خطی و عملی  
این جنبش نیز ضروریست. در اینجا نیز گرا-  
بشات متزلزل بروز کرده و خواهند کرد و  
برای تحدید دامنه جنبش و جلوگیری از تعمیق  
آن کوشیده و بازم خواهند کوشید. در اینجا  
تأثیرات مخرب جریانات یا نقطه نظرات  
رفرمیستی و رویزیونیستی ظاهر خواهد شد. به  
همین دلیل پیشبرد مداوم مبارزه سیاسی - ای-  
شولوژیک در میان مجموعه عناصر درگیر در  
مبارزه اهمیت حیاتی می‌یابد. کمونیست‌های  
راستین تحت توجهیاتی چون "حفظ وحدت جنبش"  
و "جلوگیری از سوء استفاده ارتجاع" از این  
مبارزه طفره نمی‌روند، اگرچه هرگز فراموش  
نمی‌کنند که دشمن عمده و آماج حمله رژیم  
جمهوری اسلامی است. آنها در تجربه زندانهای  
سیاسی ایران و سایر نقاط جهان فهمیده‌اند  
که چگونه جریانات غیرانقلابی یا ضدانقلابی  
بهر شیوه ممکن و بطور مداوم به تبلیغ و اشاعه  
خط و برنامه خود در میان زندانیان پرداخته  
و بشدت در منفرد ساختن جریان کمونیستی  
اصیل و به انحراف کشاندن جنبش انقلابی  
درون زندان کوشا هستند و حتی یک کام هم

نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان به  
اثبات رسانده‌اند. موج نوین مبارزات زندا-  
نیان سیاسی نشانگر این جهت گیریست و ظهور  
جوانه‌های چنین جنبشی را نوید میدهد.

جنبش یکساله اخیر، جنبشی آگاهانه است  
که با هدف سرنگونی انقلابی رژیم کمپرادوری  
جمهوری اسلامی به پیش می‌رود و بر این مسیر  
می‌رود تا به سنگر درخشان و الهامبخش انقلاب  
بدل شود.

جنبش کنونی، جنبشی انقلابیست که روحیه  
و دیدگاه پر بها دادن به قدرت دشمن را زیر  
ضربه برده و با شروع و تداوم مبارزه متشکل  
استنتاجات عملی آن دیدگاه را درهم می‌کوبد.  
این جنبش بر مبنای آگاهی و تحلیل علمی از  
ضعف و استیصال بنیادین رژیم خمینی برپا-

ست. است. تبلورات روشن این ضعف و  
استیصال اینک در حرکات و سیاستهای مزورانه  
نه و عجز آمیز جاسوسان و مزدوران جلاجمهوری  
اسلامی درون سیاهچالهای اوین و ... بخوبی  
نمایان است. امروز می‌بینیم که چگونه رژیم  
هراسان از رزم قهرمانانه زندانیان انقلابی  
به شیوه‌های "نوین" اشاعه تسلیم طلبی و سازش دست  
می‌بازد: از برخی معیارهای ایدئولوژیک و سیا-  
سی دکم " چشم می‌پوشد و پیشنهاد عادلانه  
آزادی انتقاد" در چارچوب کلی نظام کنونی

را در برابر انقلابیون قرار میدهد. توابعین  
مزدور را در چهره منقد در زندان می‌چرخاند  
تا از اعمال پاره‌ای "زیاده روی"ها در گذشته  
کله کنند. در معدود توبه‌نامه‌هایی که افکار  
زبونانه و تسلیم طلبانه مشتاقی قلیل از خیانت -  
پیشگان مذدب با لجن بر آنها نقش شده،  
واژه‌هایی نظیر دمکراسی، نارسائی، زیاده روی  
... زیاد بی‌چشم می‌خورد. در زمینه فرهنگی و  
هنری رژیم تبلیغ روحیه خود صوفی منشانه  
و عرفان را شدیداً به پیش می‌برد. نوارهای  
موسیقی و دیوان اشعار عرفانی در دسترس  
همگان قرار می‌گیرد. درست عین همان چیزی  
که در بیرون از محیط زندان نیز توسط رژیم  
تبلیغ شده و میشود، و بخشهایی از مردم ناراضی  
و ناآگاه را نیز در خود غرق می‌کند.

در جریان مبارزه کنونی زندان صف  
متحدی از کمونیست‌ها و سایر مبارزین مقاوم  
شکل گرفته است. این صف بندی نیازمند  
معیارها و اصول وحدتی است که اساساً از  
معیارها و اصول وحدت جنبش انقلابی دمکراتیک  
ضد امپریالیستی متفاوت نیست و نباید باشد.  
همانطور که ناهمگونی سیاسی - ایدئولوژیک

از منافع طبقاتی خود عقب نمی‌نشینند.  
در همین ارتباط باید به نکته‌ای مهم  
توجه داشت. اگرچه رویزیونیستها غالباً سیاست  
تسلیم و سازش را بعنوان یک رهنمود تشکیلاتی  
تی در مقابل عناصر خود در زندانها قرار می  
دهند و معمولاً با هرگونه مقاومت و تعرض سیا-  
سی جمعی مخالفت ورزیده، حداکثر بطرح  
مطالبات صنفی - رفاهی می‌پردازند، اما تحت  
شرایط مشخص این امکان وجود دارد که همین-  
ها با اصطلاح با موج همراه شوند و موضع "تعرضی"  
و "رادیکال" اتخاذ کنند. تجربه سالهای ۱۳۵۰ در  
زندانیهای شاه نشان میدهد که چگونه جریانات  
رویزیونیستی در حیات سیاسی زندان فعال  
بوده و تأثیرات مخرب خود را بر بخش وسیعی  
از زندانیان سیاسی و حتی بر محیط خارج  
از زندان برجای گذاشتند. بنابراین، هرگونه  
نادیده انگاشتن مرزبندیهای طبقاتی در مبارزه  
سیاسی درون زندان و اتخاذ سیاستهای عموم  
خلقی، نتیجه‌ای جز بازگذاشتن دست نیروهای  
غیرانقلابی و ضدانقلابی در این عرصه ندارد.  
ادامه رشته مبارزه طبقاتی درون زندان -

## سنگر درخشان نبود را برپا داریم!

نیان سیاسی به بندهای مبارزه جاری در کل جامعه گره خورده است. در خارج از محیط زندان نیز مبارزه مشخصی بر سر مسئله زندان و زندانیان سیاسی بین پرولتاریای آگاه و متحدان انقلابی با نیروهای لیبرال - فرمیست، رویزیونیستها و ضدانقلابیون رنگ - رنگ جریبان دارد. اگر در زندان ایستادگی قبیل نیروها با تمام قوا از تبدیل زندان به سنگر درخشان نبرد و فانوس سرخ الهامبخشی برای توده‌ها، ممانعت بعمل می‌آورند، در بیرون نیز همین سیاست را - البته بشکلی پوشیده‌تر و متفاوت - ارائه می‌کنند. در حال حاضر که صف نیروهای اپوزیسیون رژیم خمینی بسیار وسیع بوده - و این امر درون زندانهای رژیم نیز انعکاس یافته - گرایشات فوق‌الذکر با عوام‌فریبی آشکاری پرچمدار باصطلاح "دفاع از همه" شده و تلقین و ترویج درک غیرانقلابی از شعار "آزادی زندانی سیاسی" را بشدت دنبال می‌کنند. آنها بدین ترتیب مرزبندی بین انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش ساخته، کم - نیستیهای انقلابی و دیگر مبارزین انقلابی اصیل را هم‌تراز و هم‌سنگ با کیانوریها، قطب زاده - ها، هیپداها و... قرار داده و "امر" همه را مشترک جلوه می‌دهند. این سیاست ضدانقلابی که از زبان نیروهای مختلف بیان می‌شود، تبلور مشخص خود را در نظرات رویزیونیستهای توده - اکثریت و نیز لیبرالها و انحلال طلبان مفلوک و سرخورده می‌یابد. دامنه "دفاع" از زندانیان سیاسی رویزیونیستها آنقدر گسترده است که حتی توابعین راهم دربرمیگیرد، البته تحت توجیهات مختلف: از طرح خرعبلاتی نظیر "محدود بودن قدرت تحمل انسان" و "وجود داروهای اعتراف" گرفته تا داستان‌سراشی در - باره لزوم تاکتیک زدن، "خودرا به کوچه علی چپ زدن" و مجیز خمینی و رژیمش را گفتن. لیبرالهای دلباخته دموکراسی بورژوازی غرب نیز با شعار "دفاع از حقوق بشر" پیش می‌ایند و "تمامی افراد بشر" از سلطنت طلب تا توده - ای و برخی از عناصر گردن شکسته خود جمهوری اسلامی - رادر این زمینه با یکدیگر برابر دانسته، دفاع معادلی را از همه شان مطرح می - کنند. البته پشت این شعارهای خیالپردازانه ماوراءطبقاتی دقیقاً منافع طبقاتی و فریبکاری خاص بورژوازی خوابیده است. اینان نه تنها هیچگونه حرکتی در دفاع از نبرد واقعا انقلابی زندانیان کمونیست و انقلابی در ایران و سراسر جهان انجام نمی‌دهند، بلکه حتی آنجا که بتوانند به محکوم ساختن مبارزات انقلابی قهرآمیز درون زندانها نیز می‌پردازند. استند لال مشترک آنها و رویزیونیستها در قبال رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر چنین است: "ارتجاع حاکم بدنبال بهانه می‌کند که زندانیان سیاسی را قتل عام کند و کسانی که با تحریک و تعرض چنین بهانه‌ای را بدست رژیم می -

دهند عوامل مستقیم یا غیر مستقیم رژیمند!" بنابراین سکوت، رخوت، انفعال و عدم تلاش برای ایجاد فضای انقلابی نوین معادل با کمک عملی به ارتجاع می‌باشد (حتی در درون زندان - ها). کمونیستهای راستین موظفند رویزیونیسم و بورژواالیبرالیسم را در عرصه مشخص برخورد به مقوله زندانیان سیاسی درم بگویند و از دامنه نفوذ این قبیل نظرات و استنتاجات عملی در میان نیروهای غیرپرولتری خلقی غافل نشوند، آنها در شرایطی که سوم تفکرات لیبرالی و انحلال طلبانه زمینه مساعدی برای سربرون آوردن چنین قارچهایی را ایجاد کرده است.

بحثهایی که حول مسئله دموکراسی و "آزادی بدون قید و شرط" در صفوف گروهها و سازمانهای مختلف جریبان یافته و از مقوله دفاع از زندانی سیاسی، نه دفاع از رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر بمثابه جزئی از نبرد انقلابی پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش علیه نظام ستم و استبداد بلکه "دفاع از آزادی بیان و عقیده" نمونه ای روشن از این نفوذ لیبرالی - رویزیونیستی است.

انحلال طلبان و مارکسیستهای لیبرال معتقدند که شعار دفاع از زندانیان سیاسی، نه بمعنای دفاع از رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر بمثابه جزئی از نبرد انقلابی پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش علیه نظام ستم و استثمار بلکه بخشی از مقوله "دفاع از آزادی بی قید و شرط" ماوراء طبقاتی شان است. اینان که نظر - شان از ضدیت با دیکتاتوری پرولتاریا برمیخیزد تا از ضدیت با دیکتاتوری بورژوازی، هرگز فراموش نمی‌کنند که فقط از نمایندگان طبقه خود دفاع کنند. و بدین ترتیب به توده - های آگاه نشان می‌دهند که هیچ مقوله ماوراء - طبقاتی وجود ندارد.

در پیشبرد رژیم انقلابی زندانیان سیاسی و پیوند آن با انقلاب دموکراتیک، جایگاه ویژه - ای به خانواده زندانیان سیاسی اختصاص می - یابد. آنچه بوفور در میان خانواده زندانیان سیاسی وجود دارد روحیه انتقام از دشمن است. و آنچه حرکت آنان کم دارد، رهبری آگاهانه پرولتریست. در اینجا ما با نیروی وسیع و پر - پتانسیلی روبروئیم که نسبت به این رژیم ارتجاعی هیچ توهمی ندارند و تنها نکته مثبت در عمامه آخوندها را این می‌بینند که زحمت خرید طناب دار را در فردای انتقام کسم میکنند! در این عرصه نیز ما با گرایشات متفاوت طبقاتی، درجات متفاوت رادیکالیسم و پیگیری و همچنین با تلاش و نفوذ جریانات ضدانقلابی رویزیونیست و امثالهم مواجهه می‌شویم. بنابراین، مبارزه ای معین با همان مضمونی که درون زندان یا در سایر بخشهای جامعه از پیشاهنگ پرولتری طلب میشود رادر میان خانواده زندانیان سیاسی نیز می‌باید به پیش برد. پرولتاریای آگاه به این جریسان بمثابه بخشی که میتواند عمدتاً تحت پرچم

انقلاب قهرآمیز بسیج و متشکل شود و جزئی از نیروی انقلابی توده‌های تحت ستم و استثمار محسوب میشود، نگاه میکند. و این خلاف دیدگاه سنتی لیبرالی یا رویزیونیستی است که تحت شعارهای "دلسوزی" برای افراد خانواده "یک عده قربانی ظلم رژیم" پیش می‌ایند و خانواده - های زندانیان را حداکثر به استغنا و طلب عفو برای فرزند خود در برابر جلادان خمینی برمی‌انگیزند.

پروژه انقلاب قهرآمیز و درازمدت توده - ای - و رژیم قهرمانانه زندانیان انقلابی به مثابه جزئی از آن - وظایف سنگینی را بر دوش انقلابیون کمونیست و دیگر مبارزین انقلابی قرار داده است. نبرد درون زندانها رو به گسترش است و در اشکال مختلف تداوم خواهد یافت. همانطور که تجارب پیروزمند پرولتاریای جهانی نشان میدهد و انقلاب قهرآمیز درازمدت در پرو - تحت رهبری حزب کمونیست اینکشور شاهد زنده ماست، برپایی و گسترش دامنه و نفوذ جنگ خلق، پتانسیل عظیم انقلابی درون زندانها را به سبلی بنیان کن بدل خواهد ساخت. شک نیست که ارتجاع همه کوشش خود را بکار میبرد تا از چنین تحولی در زندانها جلوگیری کند. بر این راستا، اقدامات جنایتکارانه و جنون آمیزی نظیر کشتار جمعی زندانیان مبارز امر محتملی است. این حیوان صفتی را ارتجاع پرو - در برابر سنگرهای درخشان نبرد با قتل - عام بیش از ۴۰۰ زندانی کمونیست در آستانه تابستان ۱۳۶۵ بنمایش گذاشت. و نمونه چنین اقدامی را در اسفند ماه سال ۱۳۶۵ جمهوری اسلامی با کشتار دهها اسیر کمونیست و انتقال بی عملی ساخت. ممکن است که رژیم خمینی در مواجهه با امواج گسترده‌تر و سهمناکتر نبرد انقلابی به اقداماتی تبهکارانه‌تر از پیش دست زند. روشن است که دوران تلاشی صفوف انقلاب و نیروی پیشاهنگ پرولتری می‌رود تا پشت سر گذاشته شود و دوره مصاحبه‌های تلو -

پشت سر گذاشته شود، لیکن برای جمهوری اسلامی قابل درک نیست که انقلاب همچنان زنده است. رژیم خمینی که فقط پروژه خفه کردن انقلاب و کشتارهای خیابانی و اعدام های جمعی را بیاد می‌آورد، نمیتواند قبول کند که علیرغم اینهمه وحشیکری و قساوت بیسابقه، جوانه‌های انقلاب دوباره سربلند کرده و بزودی بارور خواهد شد. کشتارهای آتی - همانند گسترش جهش وار رژیم انقلابی درون زندانها - بسیار محتملند، اما آنچه در این میان نصیب کمپرادورهای اسلامی میشود، گوری است که پیوسته عمیقتر میگردد. ●

## ...یک گزارش

باید دادگاهی و محاکمه شوید. این رفسنجانی کثیف و رسواست که بخاطر اینکه میلیونها تومان از دسترنج زحمتکشان را به جیب خود و اربابان امپریالیستش میریزد، بایستی بمن بازجوئی پس بدهد. نه این شانسیست که از من بازجوئی میکنید. این من هستم که از جانب میلیونها مردم زحمتکش این سرزمین از شما حساب پس میخواهم"

بازجو، باصدائی لرزان جیغهای نامفهوم می سر میدهد و یکبار دیگر ذلیل و شکست خورده خاتمه بازجوئی را اعلام میکند.

امید را مستقیماً به اتاق شکنجه میبرند، در حالیکه خود را برای عرصه ای دیگر از نبرد انقلاب و ضدانقلاب آماده میکنند و در حالیکه لبخند تسخرآمیز گوشه لبش به خنده ای سرشار از پیروزی و غرور تبدیل شده است.

در ملاقات بعدی با خانواده اش، امید همه آنچه در بازجوئی و اتاق شکنجه بر وی گذشته است را تعریف میکند و فریادمیزند: "بروید و اینها را برای مردم تعریف کنید" پس، یکبار دیگر ممنوع الملاقات میشود و اینبار طولانی تر از همیشه.

۵ بهمن ۱۳۶۵

امید، آمل را مثل کف دست میشناسد. مانند تمام فرزندان خانواده های فقیر و زحمتکش در کوچه پس کوچه های پر گل و لای بسزرگ شده و قد کشیده است. روزهای مبارزه علیه رژیم شاه، زمانی که نوجوانی ۱۲، ۱۴ ساله پیش نبود، در همین کوچه پس کوچه ها همراه با همکلاسیها و هم محله ایهای پابرنه اش، سر بازار ارتش شاه را منتر خود کرده و آنان را به مسخره میکشیدند. در همین محله های آمل بود که در روزهای یورش ارتجاع خمینی به انقلاب بعنوان بخش دانش آموزی هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران، پاسداران ارتجاع و حزب الهی های منفور را سنگ باران میکرد.

امروز امید یکبار دیگر کوچه های شهر را زیر پایمیکند، اسلحه بدوش گرفته و چالاک و سر مست از عطر خوش انقلاب، از محله ای به محله دیگر میرود. امروز امید بمثابة یک انقلابی کمونیست، یک سربدار، عالیترین شکل مبارزه طبقاتی را تمرین میکند، در کوره چنین نبردی آبدیده میشود و خود را برای روزهای دشوار آینده و نبردهای سهمگینتر بیشاروی، آماده میسازد. سرشار از روحیه انقلابی و ایمان به پیروزی طبقه اش است. همان زحمتکشانی که

از میان آنان برخاست و از قاطعیت، سرسختی و تسلیم ناپذیریش الهام گرفت و خود الهام بخش آنان گشت. همان کارگرانی که در روزهای سخت پیگرد پس از نبرد آمل او را در آغوش خود مخفی کرده و چون مردمک چشم از او محافظت کردند.

امید مسئولیت پیشبرد کار تبلیغی در شهر - چه در ماههای قبل از نبرد آمل و چه در روزهای ۵۶ بهمن - و همچنین برقراری ارتباط بین تیمهای سربداران که در نقاط مختلف شهر مستقر شده اند را بعهده دارد. بواسطه همین مسئولیت است که میتواند شاهد انقلابیگریها، فداکاریها و جانبازیهای اکثر رفقای سربداران باشد. او شاهد زخمی شدن و چگونگی جان با - ختن کمونیست کبیر، انقلابی سترگ و فرمانده نظامی سربداران - کاک اسماعیل - میشود و این مشاهدات تأثیر عمیقی بر روحیه اش بجای میگذازد. امید مصمم است که هرگز از راه سرخ باران کمونیستش قدمی بعقب ننشیند.

تابستان ۱۳۶۱

بفاصله کمی پس از وارد آمدن ضربه ارتجاع بر پیکر اتحادیه کمونیستهای ایران کمیته موقت رهبری برای بازسازی سازمان ایجاد میگردد. در بازار آشفته روحیه باختگی و تسلیم طلبی، در دوره ای که کمونیستهای اصیل و انقلابی و پایدار بر اصول جاودانه کمونیسم علمی یکی از دشوارترین دوره های مبارزه طبقاتی را طی میکنند، امید جزء اولین دسته رفقا - هیست که آمادگی خود را برای ادامه فعالیت انقلابی تحت رهبری کمیته موقت اعلام میدارد. ضربه ارتجاع و سنگینتر از آن خیانت و اداد - کمی عده ای از رهبران و کادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران در بیدارگامهای رژیم خمینی، نه تنها ذره ای خلل در ایمان و اراده این فرزند انقلابی زحمتکشان و آن پیمانانی که در روزهای نبرد انقلابی آمل با یارانش بسته بود، وارد نمیآورد، بلکه موجب افرونت تر گشتن خشم و کین طبقاتی وی نسبت به دشمنان انقلاب و کمونیسم میگردد. بفاصله کمی پس از آن دادگاه، امید به همراه تعدادی از رفقای ساز - مان عازم جنگلهای شمال میشود تا راه سرخ باران انقلابی را ادامه دهد.

او هرگز مرعوب آن "شخصیتها" و "رهبران" قدیمی که روزگاری انقلابی بودند و در این زمان ذلیل و روحیه باخته فراخوان عقب نشینی ایدئولوژیک و تسلیم طلبی صادر میکردند و "گذشته های پرافتخار" خود را امیدآدنده نشد و علیه غم جوانی و عدم وقوف "همه جانبه" به مسائل "سخت" و "پیچیده" تئوریک، صحیحترین جهتگیری و راه را انتخاب کرد. راه انقلاب مسلحانه توده ای، راه کمونیسم. امید تا زمان دستگیری - شهریور ۱۳۶۴ - و تا لحظه جانباختن - اسفند ۱۳۶۵ - هیچگاه این راه و هدف عالی را گم نکرد.

اسفند ماه ۱۳۶۵

محل بخاک سپردن دهها کمونیست و انقلابی که بنازگی اعدام شده اند، از جمعیت انبوهی موج میزند. فوج فوج مردم از جنوبی ترین تا شمالی ترین نقطه کشور راهی این محل گشته اند. در اینجا عده ای از رفقای رهبری و اعضاء سازمان ما همین چندروز قبل بخاک سپرده شده اند. در اینجا پیشتاژان پیرولتاریک انقلابی، کمونیستهایی که درون دژ "مستحکم" ارتجاع اسلامی - اوین - پرچم سرخ انقلاب را برافراشته نگاه داشتند و در مقاومت و مبارزه - ای سازش ناپذیر کمر رژیم را خم کردند، خفته اند. فوج فوج مردم راهی اینجا گشته اند تا با فرزندان انقلابی خویش تجدید عهد کنند. هفت روز از بدار آویختن امید میگذرد. مردم شهرش، همان مردمی که امید برایشان مظهر شورش و ستیز علیه ارتجاع بود، همان مردمی که در روزهای سخت پس از نبرد آمل از بیادآوری تکایو و خستگی ناپذیری ایسن انقلابی جوان، جان تازه میگرفتند، در اینجا گرد آمده اند.

هیچکس مرگ امید را باور نکرده است. ارتجاع پست و ضعیف جرأت اینکه خبر بدار آویختن امید را وسیعاً پخش کند، نداشت. یکی دو روزی بود که به مادر زحمتکش امید خبر را داده بودند و قطعه خاکی را بعنوان مزار وی مشخص کرده بودند. هیچکس مرگ امید را باور نداشت! مردم با نگاهی خشمگین و سوزان و دستانی جستجوگر زمین رامیکاویدند. مزدوران و جاسوسان رژیم که در چنین روز - هائی مثل کرمهای کثیف حول و حوش جمعیت میلولند و مردم را میپایند، خود را عقب کشیده و از مردم فاصله میگیرند.

با مشاهده پیکر امید، خشم مردم بیکباره سرریز میشود. برخلاف معمول کسی گریه نمیکند، کسی سینه چاک نمیدهد، کسی زانوسوی غم به آغوش نمیگیرد.

این مشت های گره کرده است که به آسمان میرود. این انگشت های رعب آور تهدید است که پاسداران و جاسوسان مزدور هراسان را نشانه میرود. و این خشم سوزان است که با بلندترین فریاد در شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" "مرگ بر خمینی" فشرده گشته و صدای خود را به دورترین نقطه گورستان میرساند و دیگر خانواده هائی که بر سر مزار عزیزان خود آمده اند را با خویش همصدا میسازد.

امید یکبار دیگر پیروز میشود. یک زندگی سرخ و یک مرگ سرخ اینگونه باید زیست و مرد!

# ظہور و سقوط امپراتوری امریکا



زندگی یکبار دیگر پرده‌ها را کنار زد و گنبدی و پوسیدگی سیستم امپریالیستی را به رأی العین نشان داد، و در یوزگان بارگاه سرمایه کسب به شرمانه در تقابل با انقلابیون به مجیز گوئی "ثبات" سرمایه مشغول بودند و درباره "بی پایه و اساس بودن" احکام مارکسیستی یاه‌ها می‌بافتند را هاج و واج بر جای نهاد.



۱۹ اکتبر ۸۷ (مهر ۶۶) - نرخ

سهام در بورس نیویورک دچار سقوط شدید و غیرقابل انتظاری شد دامنه این سقوط سرعت از وال استریت به تمام بازارهای سهام جهان سرایت کرد و آنتار نیز دستخوش هرج و مرج نمود. سرمایه‌دارانی که در عرض ۲۴ ساعت صدها میلیون دلار ثروت خود را از دست داده بودند، دیوانه وار بر سر خود می‌کوفتند. برخی از اینان دست به خودکشی زدند و عده‌ای نیز با اسلحه بدنبال دلان سهام خود می‌گشتند تا انتقام دیوانگی سیستم امپریالیستی را از آنها بگیرند. بورژوازی امپریالیستی شدت هراسان و بدست و پا افتاده بود، چرا که ستونهای مالیش میلرزید. اقتصاددانان و تحلیلگران امپریالیست عاجزانه و بی‌ثمر بدنبال ارائه راه حل جهت ممانعت از "سقوط واقعی" می‌گشتند. و پس از کاوش فراوان همه به یک جمع بندی رسیدند: دیگر هیچ مسکنی دوی درد سرمایه به بحران افتاده نیست، باید ب فکر چاره‌ای اساسی بود. عده‌ای از اینان با صراحت گفتند: "زمان یک جنگ دیگر فرا رسیده است!"

زندگی یکبار دیگر پرده‌ها را کنار زد و گنبدی و پوسیدگی سیستم سرمایه‌داری را به رأی العین نشان داد، و در یوزگان بارگاه سرمایه که بشرمانه در تقابل با انقلابیون به مجیز گوئی "ثبات" سرمایه مشغول بودند و درباره "بی پایه و اساس بودن" احکام مارکسیستی یاه‌ها می‌بافتند را هاج و واج بر جای نهاد.

را حمل میکند و قادر به حلشان نیست. این امر ناشی از ماهیت و تضاد اساسی خود سیستم است.

ابعاد "فاجعه" سقوط ۸۷ بسیار گسترده‌تر از سقوط ۱۹۲۹ می‌باشد، چرا که درهم‌تنیدگی بازار - های مالی و پولی جهان بر مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم است. این تمرکز و درهم‌تنیدگی، سرایت سریع و وسیع شوک‌ها و خطرات را به تمام بدنه ساختار مالی و پولی جهان امکان پذیر می‌سازد.

سقوط بازار سهام نه تقصیر نارساییهای این بازار است، و نه ریشه در سیاستهای غلط رؤسای دول امپریالیستی دارد. این واقعیه ناشی از عدم قابلیت اقتصاددانان عصر حاضر نیز نیست. این سقوط ریشه در بحران تولید سرمایه‌داری دارد.

سقوط پرسروصدای بازارهای سهام جهان، اعلام قدرتمند بحران جهان امپریالیستی و تمام ساختار سرمایه جهانی است. اعلام نزدیک شدن به خط آخر دوره ایست که جهان امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. در محور بحران کنونی امپریالیسم، احتضار امپراتوری آمریکا قرار دارد، چرا که اقتدار این کشور، محور سازماندهی نظم جهان امپریالیستی در دوره متعاقب جنگ بود.

اوج امپریالیستها، دیالکتیک حسیض خود را نیز به همراه دارد. صعود امپریالیسم آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم، نتیجه باز تقسیم جهان و سازماندهی نوین سرمایه در مقیاس بین‌المللی بر پایه برقراری مناسبات نوین قدرت امپریالیستی بدنبال جنگ بود. اما پس از گذشت چند دهه، اقتصاد شکوفای آمریکا دستخوش بحران شد و کل سیستم امپریالیستی به همراه آن در بحران غوطه‌ور گشت. دیگر فراز آمریکا به شیب بدل شده است. رونق سرمایه که میرفت خاطرۀ سقوط بورس ۲۹ و رکود کبیر متعاقب آنرا بدست فراموشی سپارد، به ناگهان با چنان سقوطی روبرو شده که هولناکی سقوط ۱۹۲۹ را حقیق جلوه می‌دهد. امپراتوری دلار که زمانی به آقائی جهان معروف بود، اینک در سراشیب سقوط گرفتار آمده است. امپریالیسم آمریکا از بزرگترین بستا - نکار جهان در دهه ۱۹۷۰ به بزرگترین بدهکار جهان در دهه ۱۹۸۰ بدل گشته است. ابرقدرت

اقتصادی جهان به چنان افلاسی دچار گشته که کسری بودجه و کسری تراز پرداختهای خارجی این کشور سر به فلک میزند و ارقام نجومی را نشان میدهد. اما این پروسه و این تحولات چگونه طی شد؟

امپریالیسم آمریکا از بطن بازسازی نوین مناسبات قدرت منتج از جنگ جهانی دوم، بمثابه قدرتمندترین نیروی اقتصادی - سیاسی جهان امپریالیستی بدرآمد. زمانیکه بخش اعظم اروپا، منجمله فرانسه در اشغال نازیها بود و خاک انگلستان زیر بمباران مداوم آلمانها قرار داشت، آمریکا از عرصه مستقیم نبرد بدور بود. این امر بدو اجازه داد که از تخریب نیروهای مولده اش جلوگیری کرده و از قبیل نابودی نیروهای مولده قدرتهای اروپا در صحنه نبرد مستقیم، در پرتو تضعیف آنها، و فسروشن تجهیزات جنگی و سایر کالاها، به رونق اقتصاد دست یابد و بر ذخائر طلای خود بیافزاید.

اما این صرفا کنش و واکنشهای درون جبهه ضدانقلاب و طرفندهایشان را توضیح نمیدهند. واقعیت آنست که اشکالات جبهه مقابل یعنی صفوف انقلاب، نیز بمیزان زیادی در ایسین قدرت گیری دخیل بود. تأثیرات تز جبهه متحد ضدفاشیستی در آمریکا و انحرافات اکونومیستی، ناسیونالیستی و رفرمیستی غالب بر جنبش کمونیستی این کشور راه را بدون کمترین مقاومت در عرصه ملی بر آوج کیسری امپریالیسم آمریکا بمثابه امپریالیسم برتر در سطح جهان هموار کرد.

آمریکا موقعیت برتر خود متعاقب جنگ را مدیون تضعیف امپریالیستهای متفق (بویژه امپراتوری انگلستان) و نیز شکست امپریالیستهای محور بود. آمریکا با وجودیکه با "محور" وارد نبرد نظامی شد، اما جبهه دیگری نیز به شکلی دیگر در برابر اتحاد شوروی سوسیالیستی گشود (در این مورد جلوتر صحبت خواهیم کرد)، و جنگی اقتصادی برای تنگ کردن عرصه بر متفقین، و جنگی سیاسی برای چنگ انداختن بر قلمروهای نفوذشان در کشورهای سه قاره و مستعمرات را نیز به پیش برد. نتیجه کلی جنگ جهانی دوم آن شد که امپریالیستها علیرغم پیروزی انقلابی چند (خصوصا انقلاب چین) توانستند باردیگر سیستم جنایتکارانه خود را بروی اجساد میلیونها انسان بازسازی بقیه در صفحه ۱۴

## ظهور و سقوط امپراتوری آمریکا

کنند. یکی از دلایل بسیار مهم این امر، انحراف فات غالب بر جنبش بین‌المللی کمونیستی در آلمان بود که با ارائه تزه‌های نادرست نتوانست از ضعف امپریالیست‌ها طی دوره جنگ و متعاقب آن جهت وارد آوردن ضربات کاری بر پیکر سیستم امپریالیستی استفاده نماید. این تزه‌ها نه تنها انقلاب در مستعمرات را به بیراهه سازش و نهایتاً به مسلخ پاسویسم رهنمون میساخت، بلکه احزاب کمونیست در خود دژهای امپریالیستی را نیز به دنباله روی از بورژوازی خردی و جنگ زیر پرچم بورژوازی امپریالیستی "دمکرات" علیه فاشیسم، دفاع از میهن و... فرامیخواند.

"آمریکا نه تنها منابع و ذخائر برای بازسازی یک نظم نوین امپریالیستی، بلکه رهبری سیاسی جهت اینکه این بازسازی پیش از همه و بیش از همه در تطابق با الزامات این نظم در جهت منافع خودش عمل نماید را دارا بود. مؤسسات نوین جهانی که منعکس‌کننده این سلطه بودند، ایجاد گردیدند. بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل<sup>۱</sup> امپراتوری استرلینگ بخاطر داغان شدن وضع اقتصاد دی انگلستان در نتیجه جنگ، روبرو با مشکل نهاد. آمریکا با استفاده از موقعیت برتر خود و به کمک ابزارهای مالی، اقتصادی و سیاسی فوق‌الذکر، ساختار جدیدی را بی‌ریزی کرد که برپایه امپراتوری و قدرت نظامی بنیان نهاده شده بود. دول اروپائی برای پرداخت دیون خود به آمریکا به دلار احتیاج داشتند و برای تهیه آن مجبور به صدور طلا به آمریکا میشدند. از اینرو ذخیره طلای آمریکا بالا رفته و پشتوانه دلار استحکام یافت. سهم آمریکا در ذخائر طلای جهان در ۱۹۴۸ به ۷۲٪ افزایش یافته بود. این امر موقعیت دلار را بعنوان معتبرترین ارز بین‌المللی تقویت نمود. بدین ترتیب، دلار در ۱۹۴۶ (بعنوان واحد محاسبه بین‌المللی تثبیت گردید.

آمریکا توانست با استفاده از قدرت خود وضع امپریالیست‌های اروپائی و ژاپنی، سیاست تجارت آزاد و همه جانبه را به آنان بقبولاند. آزاد شدن روابط بازرگانی آمریکا با امپریالیست‌های اروپائی و ژاپنی بدون وجود موانع گمرکی، و همه جانبه شدن روابط کلیه امپریالیست‌ها (منجمله امپریالیسم آمریکا) با کلیه مستعمرات، امری بود که بخاطر موقعیت برتر آمریکا بیش از همه به نفع او تمام می‌شد. اما مهمترین عامل توسعه اقتصادی امپریالیسم آمریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، توانائی اش در صدور سرمایه به مستعمرات بود بدین ترتیب بر مبنای تغییر در مناسبات قدرت میان امپریالیست‌ها و تخریب سرمایه در ابعاد عظیم، چارچوب نوینی برای انباشت سودآور امپریالیستی بر پایه موقعیت برتر آمریکا در عرصه‌های سیاسی،

اقتصادی و نظامی جهان، و برای شکل‌گیری یک بلوک نوین امپریالیستی ایجاد شد (بلوک نوین از این جهت که اگر امپریالیست‌های آمریکائی اروپائی و ژاپنی سابقاً در دو بلوک امپریالیستی متفقین و متحدین محور تقسیم شده بودند، اکنون تحت یک بلوک غرب در برابر اردوگاه سوسیالیستی متشکل می‌شدند).

دردوره پس از جنگ، اردوگاه سوسیالیستی بیش از یک سوم مساحت و نیز یک سوم جمعیت جهان را دربر می‌گرفت، و از کشور قدرتمند شوروی و کشورهای مملو چین (بعقداز ۱۹۴۹) تشکیل می‌شد. این اردوگاه از قدرت جذب جنبش‌های رهاشیش سه قاره و نفوذ در احزاب کمونیست اروپا و آمریکا برخوردار بود. علیرغم سازش‌هایی که این اردوگاه طی جنگ

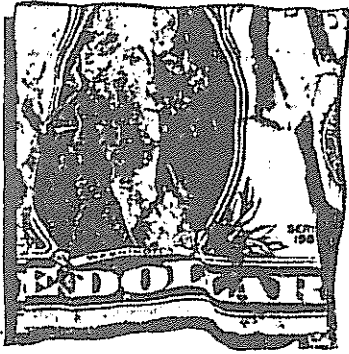
و پس از آن از خود نشان داد، آمادست و بی‌سال امپریالیست‌ها بویژه امپریالیسم آمریکا را در پیشبرد اقدامات سیاسی، اقتصادی و نظامی‌شان در جهان سوم، می‌بست. اسناد محرمانه دولت آمریکا نشان می‌دهد که برنامه ریزان این کشور در سال ۱۹۴۸ روی طرح‌های جنگ اتمی علیه اتحاد شوروی کار می‌کردند. مقابله آمریکا با شوروی طی این دوره، "استراتژی تحدید" لقب گرفت که "دکترین ترومن" در سال ۱۹۴۷ اعتباری از آن بود.

در دوره بلاواسطه بعد از جنگ، تضاد میان دو اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیستی، اوضاع جهان را رقم می‌زد و این تضاد به تضاد عمده در سطح جهان تبدیل شده بود. در پرتو تحلیل از چگونگی عملکرد این تضاد است که میتوان "طرح مارشال" را که توسط امپریالیست‌های آمریکائی برای بازسازی اروپا و ژاپن پس از جنگ تدوین شده بود توضیح داد. در حقیقت امپریالیسم آمریکا خواهان موجودیست اروپا و ژاپن ضعیف بود. این امر از رقابت که یک خصیصه ماهوی سرمایه بطور اعم است، نشئت میگرفت. خصیصه ای که تحت امپریالیسم در رقابت میان قدرتهای مختلف امپریالیستی تبارز میابد. اما تضاد عمده آنزمان در سطح جهان، این رقابت را تخفیف می‌بخشید. بنابراین اگرچه آمریکا خواهان رقابتی ضعیف بود اما در مقابله با اردوگاه سوسیالیستی، همپیمانان ضعیف را نمیپسندید. برتری امپریالیسم آمریکا پس از جنگ، نقش ژاندارمی جهان را نیز بعهده این کشور نهاد. و بیش از پیش باعث رشد ساختار نظامی آمریکا شد، بنحوی که به بزرگترین قدرت نظامی جهان بدل گشت. ایفای این نقش محتاج بودجه کلان نظامی بود که امپریالیسم آمریکا بنا به رونق اقتصادی خود از پس آن برمیآید. بدین ترتیب مناسباتی که میان قدرتهای مختلف امپریالیستی پس از جنگ برقرار شد، بر زمینه قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا، تشدید تضاد میان دو اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیستی، و رشد تضاد عمیق میان ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی - خصوصاً آمریکا -

قرار داشت.

امپریالیست‌های غربی در سال ۱۹۵۸ به نخستین روند نزولی پس از جنگ دچار شدند، اما علیرغم عمیق بودن این روند آنها توانستند که بر آن فائق آیند. علت توانائی آنان را باید در احیای سرمایه‌داری در شوروی جستجو کرد. پس از احیای سرمایه‌داری در شوروی، رویزیونیست‌ها استراتژی احتیاج از درگیری مستقیم با امپریالیست‌های غربی و به سازش کشاندن جنبش‌های موجود علیه این امپریالیست‌ها بویژه آمریکا را برگزیدند. این امر باعث گشایشی مجدد برای ساختار جهانی سرمایه گردید. از سوی دیگر، احیای سرمایه‌داری در شوروی، شدت مقابله غرب با این کشور را کاهش داد. این امر باعث تضعیف یکپارچگی و اتحاد بلوک غرب شد. طی این مرحله در دوره پس از جنگ، رقابت درون بلوک امپریالیستی غرب پابهای رقابت با بلوک سوسیال امپریالیستی خود را نشان میداد. اما وابستگیهای همه جانبه کل بلوک غرب بویژه آلمان غربی و ژاپن، از اوجگیری آن میکاست.

تضاد عمده در این مرحله تضاد میان امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و روند عمده در سطح جهان روند انقلاب بود. علیرغم اینکه تبدیل شوروی سوسیالیستی به شوروی سوسیال امپریالیستی ضربه ای بزرگ به جنبش بین‌المللی کمونیستی و ضایعه ای بس عظیم برای انقلاب در سراسر جهان بود، اما چین سوسیالیستی توانست با افشاء و طرد رویزیونیست‌ها و با ارائه حمایت‌های مادی و معنوی به انقلابات و جنبش‌های رهاشیش در سه قاره و خیزش‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی، خلا ایجاد شده در قطب انقلاب را پر کند. طی این مرحله، امپریالیسم آمریکا تاخیر در جنگ هندوچین فرو رفت. جنگ ویتنام ستونهای اقتصادی و سیاسی آمریکا را بلرز در آورده بود و مخارج سرسام‌آور نظامی بر میزان بدهیهای این کشور میافزود. طی این دوره آمریکا با سر بلند کردن ژاپن و بازار مشترک اروپا در عرصه رقابت اقتصادی روبرو شد. از طرف دیگر بحرانهای داخلی این کشور نظیر تورم ناشی از نظامیگری افسارگسیخته و بحرانهای سیاسی منجمله جنبش سیاهان و جنبش ضد جنگ ویتنام نیز گریبانش را گرفت. هزینه‌های نظامی آمریکا در نقش قیم سایر امپریالیست‌های غربی در رقابت با بلوک سوسیال امپریالیستی، و جهت سرکوب جنبش‌های آزادی بخش ضربه بزرگی بر اقتصاد این کشور بود. جنگ ویتنام به تنهایی حدود ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه برای دولت آمریکا در برداشت. ایفای نقش ژاندارم بین‌المللی اکنون همچون زالو خون اقتصاد آمریکا را میکشد و توانش را تحلیل میبرد. "دکترین نیکسون" بمعنای منطقه‌ای کردن ژاندارمی جهان و تقویت سگهای زنجیری



سرمایه داری امکانپذیر نیست و دیالکتیک تخریب - بازسازی سرمایه در سطح بین المللی به پیش می‌رود. حل بحران کنونی سرمایه داری نیز بدون تجدید سازماندهی کامل ساختار سرمایه در مقیاس بین المللی ممکن نیست. چنین کاری در چارچوب فعلی مناسبات قدرت امپریالیست‌ها نمیتواند صورت پذیرد. همانگونه که لنین در تحلیل خود از امپریالیسم نشان داد و جنگهای اول و دوم جهانی مؤید آن است، در عصر امپریالیسم مناسبات قدرت موجود با جنگ جهانی امپریالیستی بهم خورده و مناسبات نوینی بر مبنای فاتحین و مغلوبین این جنگ تنظیم می‌گردد - مگر آنکه وقوع انقلابات عظیم مانع از جنگ شده و تمام اوضاع جهانی را بگونه‌ای دیگر رقم زند.

بنابراین، اوضاع کنونی بدین شکل پسر دوام نبوده و تشدید بحران، رقابت بین امپریالیستها را حدت میبخشد و آنان را بسوی اتخاذ راه حل نهائیشان، یعنی جنگ جهانی سوق میدهد.

اما این تنها محصول مهم تشدید تضادهای انباشت نیست. لنین عصر امپریالیسم را عصر خیزشها و پیشرفت‌های انقلابی خواند. در دوره های بحران مبارزه طبقاتی به حادترین نقطه خود میرسد. گسترش کیفی اعتلاء انقلابی در

اقصی نقاط جهان جزء لاینفک دوره‌های بحران است. در چنین دوره‌ای سلطه اجتماعی سرمایه ضعیفتر میشود. تشدید رقابت‌های درون امپریالیستی، شکافهای بیشتری را در سیستم ایجاد میکند و گشایشهای بیشتری برای جریان یابی سیل انقلاب در شکافهای آن فراهم می‌آید. بحران، میلیونها توده پرولتر و تحت ستم‌ها را بدرون زندگی سیاسی میکشاند و باعریان تر کردن گنبدیگی و پوسیدگی سیستم سرمایه داری، بپایه مادی عمل کمونیستی را قدرتمندتر می‌سازد. اینچنین است که عملکرد توانیسم سرمایه، زمینه‌های عینی سرنگونی نظام سرمایه داری را بیش از پیش فراهم می‌آورد.

سرمایه داری در عصر امپریالیسم میسرود که به آخر خط برسد. اما پایان آن، نه بصورت خودبخودی صورت خواهد پذیرفت و نه بطور تدریجی. پروسه نابودی امپریالیسم، پروسه سرایشب اقتصادی نیست و نتیجه تشدید مبار -

بقیه در صفحه ۲۱

با بلوک رقیب بر سر تجدید تقسیم جهان از طریق جنگ، رشد اقتصادی بطئی، ناپسامانی در بازارهای مالی و پولی، و... کارتر در اواخر دوران ریاست جمهوری خود از "احیای معنوی آمریکا" و تجدید حیات آن سخن راند و زمینه ساز ریگانیسم شد. ریگان "احیای رونق اقتصادی و پرستیژ سیاسی - نظامی کشور را در کارزارهای انتخاباتی مطرح می‌کرد. از این رو ریگانیسم وظیفه احیای این پرستیژ را به عهده گرفت (یعنی دمیدن بر تدارکات جنگی لجام گسیخته برای برپائی یک جنگ جدید جهانی)، و ریگانومیکن (اقتصاد ریگانی) نیز عهده دار احیای اقتصاد داغان و ازپافتاده آمریکا شد. بطور کلی تدابیر مختلف سیاسی و اقتصادی هر دو بلوک در جهت ممانعت از فرو ریختن ساختمان امپراتوریشان، و در عین حال پیشبرد تدارکات جنگیشان است. اگر ریگان، ریگانیسم و ریگانومیکن را بکار گرفت، گورباچف نیز برای تغییر سیر رکود اقتصادی شوروی در پرتو تدارکات جنگی این کشور، گلاسنوست و پیرسترویکا را از انسان بیرون کشید!

آمریکا با اعمال یکسری سیاستهای پولی توسط فدرال رزرو بانک این کشور توانست موفقاً بر رکود اقتصادی نیمه اول سال ۱۹۸۰ و ۸۲ - (۱۹۸۰ غلبه کند و سیکل اقتصادی را برای کوتاه مدت طی سالهای ۸۲ - ۱۹۸۲ وارد دور بهبود سازد. اما این بهبود کوتاه مدت خبر از دشواریهای آینده میداد. ریگان در کارزارهای انتخاباتی دوره دوم ریاست جمهوری پیش به این بهبود اقتصادی بعنوان جلوه‌ای از ریگانومیکن میباید و آنرا برخ میکشید. اما ریگانومیکن تیز زرد از آب درآمد و بجای اینکه کار ساز باشد، مشکل ساز شد و وسایل کردن شکسته ریگانیسم گردید. با سقوط بازار سهام آمریکا، دفتر ریگانومیکن بسته شد. یک اقتصاددان بورژوا امپریالیست بنام "گالبرت" پس از سقوط ۸۷ گفت: "این سقوط آخرین صفحه دفتر ریگانومیکن بود".<sup>۲</sup>

بحران بلوک غرب در دهه ۱۹۸۰، ادامه بحران سیستم امپریالیستی از دهه ۱۹۷۰ است. کلیه سیاستها و تدابیری که امپریالیستها برای غلبه بر این بحران اتخاذ کرده و میکنند، موضعی و قسمی است. آنها بهیچوجه نمیتوانند به راه حال دائمی و بلندمدت دست یابند، اگر در عصر سرمایه داری رقابت آزاد، بحران سرمایه در چارچوب ملی و با از بین رفتن برخی از سرمایه‌ها و باز شدن راه تنفس برای بقیه حل میشد، در عصر امپریالیسم که سرمایه‌ها در ابعادی جهانی انباشت میکنند و منافعشان توسط دولت‌ها (و ارتش آنها) حمایت میشود، تغییر و تحولات کیفی در شرایط سرمایه از طریق قهر آمیز در عرصه روبنا صورت می‌گیرد. همانگونه که لنین خاطر نشان ساخت، بازسازی سرمایه در عصر امپریالیسم در کشورهای منفرد

در مناطق استراتژیک جهان، طرحی بود که آمریکا جهت مقابله با معضلات پیش پا درون جامعه خود و سایر نقاط، و از طریق سرکشن کردن هزینه‌های سرکردگی میان رژیم‌های دست نشانده و نیز متحدین غربی به اجراء گذاشت.

در اواخر این مرحله، ظهور شوروی بمثابه یک ابر قدرت امپریالیستی بر معضلات بلوک غرب و مشخصاً آمریکا می‌افزود و بدین ترتیب محدودیتهای تقسیم بندی جهان خود را بشکل محسوسی بروز میداد. سیر نزولی آمریکا آغاز شد و در بحران پولی این کشور جلوه گر گشت. این بحران ناشی از کسری تراز پرداختهای آمریکا به کشورهای صنعتی غرب بود که خود از کسری بودجه این کشور نشئت میگرفت. ذخایر ارزی آمریکا از ۷۲٪ در سال ۱۹۶۷ به ۸٪ در سال ۱۹۷۲ تنزل یافت. آمریکا مجبور به کاهش ارزش دلار در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ و اعمال یکسری مقررات گمرکی جدید گردید. بحران انرژی در ۱۹۷۳ نیز که خود ترفندی از سوی آمریکا جهت مقابله با مشکلات اقتصادی بود، بردامنه بحران کل سیستم افزود.

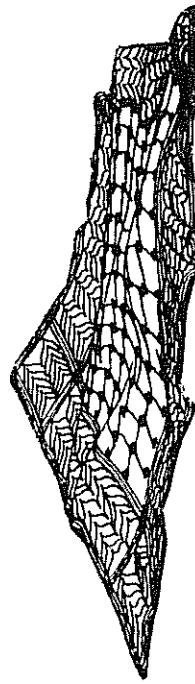
دهه ۱۹۷۰ بطور کلی اوج ذلت و خسواری آمریکا را نشان میداد. انقلابات آزادیبخش آسیای جنوب شرقی - ویتنام و کامبوج - "پوزة تمدن ب - ۵۲ را ب خاک مالید". شناساوردن نرخ برابری دلار - طلا و شکست ویتنام آغازگر دوره‌ای از آخرین امواج بحرانهای امپریالیستی شد - دوره‌ای که کماکان ادامه دارد. سقوط دو رژیم ارتجاعی و دست نشانده شاه و سوموزا، که خود نتیجه بحران عمیق سیاسی - اقتصادی این کشورها بر زمینسه و تحت تأثیر مستقیم بحران جهان امپریالیستی بوده، بر موقعیت بلوک غرب و بویژه سرکرده اش ضربه وارد آورد و باد "آقای دنیا" را بیشتر خالی کرد.

همانگونه که گفتیم یکی از مهمترین ویژگیهای این دوره، ظهور سوسیال امپریالیسم شوروی در سطح جهان بود. شوروی به عرصه‌ای بین المللی وارد شد که توسط نتایج جنگ دوم

یکل گرفت؟ شوروی با یک شبکه قدرتمند امپریالیستی روبرو شد. این امر زمینه ساز تزه‌های "مسالمت آمیز" خروشچف گشت، ولی پا - بیای سیر تحولات جهانی و افزایش قدرت این کشور، سیاست همکاری با آمریکا خوانائی خود با نیازهای شوروی را از دست داد. از دهه ۷۰ شوروی رقابت شدید در کلیه عرصه‌ها با بلوک غرب را آغاز نمود. بحران سیاسی - اقتصادی امپریالیسم، این رقابت درون امپریالیستی را تشدید کرد، و این رقابت خود اوضاع جهان را تحت تأثیر قرار داد و تشدید کننده بحرانهای هر دو بلوک شد.

بلوک غرب - بویژه آمریکا - دهه ۱۹۸۰ را در وضعی نامساعد آغاز کردند: از کف رفتن پرستیژ سیاسی - نظامی آمریکا، رقابت شدید

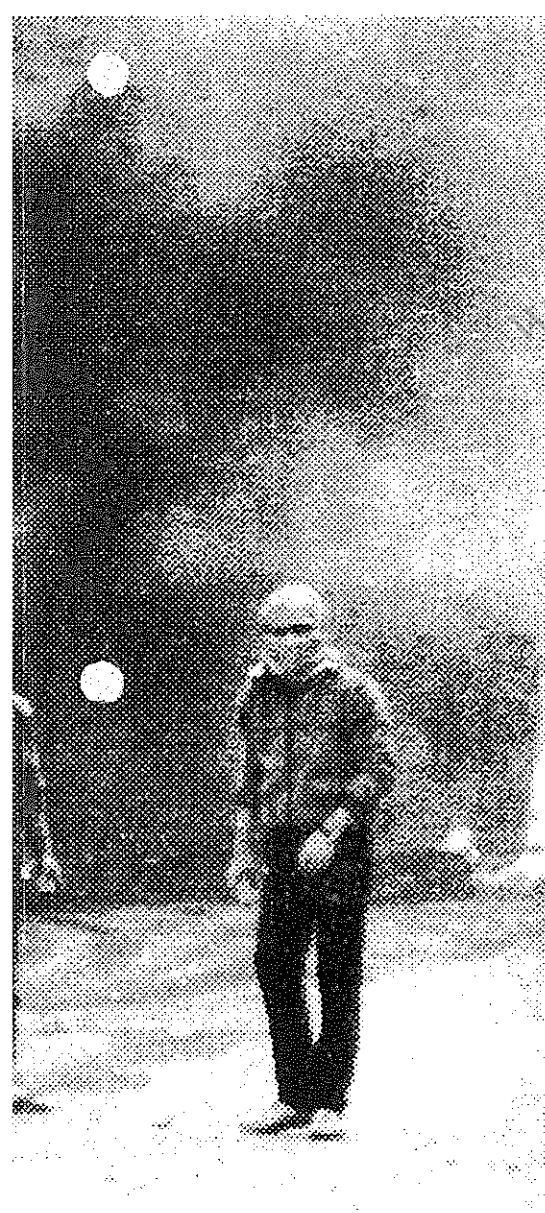
# فلسطین پایخیزد!



در حریق بزرگی که برپا گشته است، رویای "سامریه و جودیبه" ایگر میسوزد و در پیش چشمان حیرت زده جلادان اسرائیلی به تلی از خاکستر بدل میگردد! فلسطینیهای که "وجود خارجی نداشتند" جوابی جانانه به جانشینان نژادپرست معروف (گلدامایر مرحوم) دادند که ۱۹ سال پیش متفرعانه فریادسید "فلسطینیها وجود خارجی نداشته اند". طنز تاریخ را ببین امروز صهیونیستها جواب را از کسانی دریافت میکنند که اکثرشان در زمان صدارت گلدامایر واقعاً وجود نداشتند! از جوانان فلسطینی که در آن زمان هنوز بدنیانیامده بودند، یا اینکه نوزادی شیرخواره بیش نبودند. طغیان رزم آوران جوان فلسطین تمام ستندیدگان جهان - خصوصاً توده های خاورمیانه - را بوجد آورده است. این جشن توده هاست و عزای مرتجعین. خیزش انقلابی جوانان فلسطینی در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن ثابت کرد که امپریالیستها علیرغم تلاشهای فراوان، جنایات بی سابقه، توطئه چینی، تقبل هزینه های گزاف و... نتوانسته اند اسرائیل را به یک "واقعیت زندگی" خاورمیانه بدل کنند. آنها نتوانسته اند انقلاب رهاشیش فلسطین را نابود سازند. امروز قدرت های امپریالیستی با تلخی به این امر اعتراف میکنند و مجبورند اعتراف کنند، چرا که واقعیت زندگی قدرتمندتر از پیش بصحنه آمده است.

"آنچه ما در ماه گذشته شاهد بودیم، تصویر آینه ماست. جنگ داخلی تمام عیار تمام عربها علیه تمام یهودیها در اسرائیل". (مرون بن ونیستی - مورخ اسرائیلی وابسته به حزب کار) این اعتراف به ناتوانی در نابود ساختن دشمنان است. بقول لنین "... دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد آنها را شکست داد و مدتی خاموشان ساخت، اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچیک از پیروزیهای دشمن هرچقدر هم که کامل باشد، هیچیک از فتوحات ضدانقلاب نمیتواند... دشمنان زمینداران و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود ساخت... و اکنون پس از تلاشی بیرونی ضدانقلاب می بینیم که توده مردم، آنهایی که از همه بیشتر ستم دیده اند، لگدمال شده اند و در جهل نگهشان داشته اند، آنهایی که به اشکال گوناگون مرعوبشان ساخته اند، اینک دوباره سر بلند میکنند، برمیخیزند و مبارزه را از سر میگیرند. "دشمنان و جنایات بیشمار امپریالیستهای غرب و شرق و دول مرتجع خاورمیانه علیه خلق فلسطین نتوانست به این مردم قبول "واقعیت زندگی" را حقه کند، نتوانست به آنها بقبولاند که سرنوشتشان را باید بدست "اربابان جهان" بسپارند. طغیان قهرمانانه این ستم دیده ترین، محرومترین، بی حقوق ترین و انقلابی ترین خلق خاورمیانه در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن "واقعیت" امپریالیست ساخته زندگی را با تلنگری به ادعاهائی مسخره و توخالی بدل کرد!

اکنون فلسطین اشغالی حتی طی ساعاتی که جنگ خیابانی میان ارتش صهیونیستی و مردم جای خود را به "آرامش" موقت داده، چهره ای تماشائی دارد. سربازان تا بدنشان مسلح اسرائیلی را با تفنگهای آمریکایشان می بینند که وحشت در چشمانشان موج میزند و سلاح را در دست میفشردند تا رنگ رخسار نیازند و بزدلی وضعشان آشکار نشود و در مقابل آنها خردسالان





فلسطینی فرار دارند، دست در جیب شلوارهای وصله دار، با کونته‌های سیاه از نبردهای خیابانی، که خونسردانه از مقابل سربازان گذر میکنند و بانگ‌های معنی‌دار برایشان خط و نشان میکنند، کوئی سلاح در دست آنهاست! از نگاه جسور و متهور جوانان محلات زحمتکشی فقط یک چیز میتوان خواند: اطمینان به پیروزی انقلاب، وجد و سرور خردسالانی که پاکداشتن بمیدان را ترمیسن میکنند و چهره شاد و مطمئن مادرانی که در مقابل زندان دژخیمان درنده‌خو منتظر خبری از فرزندانشان انقلابی خود هستند، این گفته مارکس را بخاطر می‌آورد که انقلاب جشن توده‌هاست!

در یکی از اردوگاه‌های پناهندگان بیرون از شهر نابلس در منطقه اشغالی کرانه غربی "یک گروه از پسران ۱۶-۱۵ ساله جمع شده‌اند. کونته‌هایشان سیاه است و بدور گردنشان چغیة عربی بسته‌اند... دوستان یا برادران بسیاری از آنها دستگیر شده‌اند، آنها همگی در شورش-های اخیر شرکت جسته‌اند... در حین کپ زدن، یک کشت ۸ نفره اسرائیلی با نگاه‌هایی که بهر سو می‌چرخد از کنارشان می‌گذرد. نگاه سربازان لحظه‌ای بر جوانان فلسطینی خیره میماند. گفتن اینکه کدامیک از دو طرف بیشتر میترسد مشکل است، اما تنفیری همچون جریان بسرق مابینشان ردوبدل میشود" (توصیفی از خبرنگار روزنامه آمریکائی نیویورک تایمز).

سالیانی دراز بود که فلسطین چنین روزهای شادی بخود ندیده بود. میانسالان شکست‌خورده و تحقیر شده هم از خمودی بدرآمده‌اند. بسیار کسان که میرفتند سکوت برده‌وار را قبول کنند و به محیط چاکرمنشی تن دهند، از نهیب نسل نوین انقلاب جانی تازه گرفته‌اند. اینان از جانب جوانان انقلابی به یک زندگی نوین فراخوانده میشوند.

"پسران من خیلی با نسل من فرق دارند. آنها شاهد شکست ۱۹۶۷ اعراب نبوده‌اند، بنابراین احساس حقارت نمیکنند. مهمتر اینکه، پسران من میخواهند با کار خود دنیا را عوض کنند. آنها از اتکاء بنفس انباشته‌اند و همچون نسل من درهم شکسته و عاجز نیستند"

(جمیل حمد نویسنده فلسطینی)

بقیه در صفحه ۱۸



## فلسطین پیاپی خیزد!

"اسرائیلی‌ها نمیدانند چه کرده‌اند. ما از سربازانشان میترسیدیم، اما بچه‌هایمان از وقتی چشم‌پاز کرده‌اند آنها را دیده‌اند. پدران و برادرانشان توسط همین سربازان دستگیر و بزدان برده شدند. بچه‌های ما هیچ ترسی از این سربازها ندارند" (مادری میانسال در غزه) جوانان بدرستی یاس روحی نسل گذشته را نشانه و رشکستگی فلسفه‌های آنان میدانند! ضربه این طغیان مبارزین سابق را نیز دستپاچه کرده است. بانک قیام جوانان، ارواح تحقیر شده این مردگان متحرک را بلرزه درآورده است.

این خیزشی است که توده‌ها در جریانش بدنبال فلسفه و ابزار نبرد جهت برپائی انقلاب میگردند. اما هنوز این مسئله مرکزی لاینحل مانده است که اینبار چه نیروئی، چه طبقه‌ای، چه حزبی و چه فلسفه‌ای توده‌ها را تحت نفوذ خود خواهد گرفت؟ هیچکس نمیتواند از هم اکنون نتایج مبارزه جاری را پیشگویی کند، اما یک مسئله را میتوان با قطعیت ابراز کرد: از هم گسستن تارهای پیوسته صهیونیسم واقعیتهای انکارناپذیر است، دولت اسرائیل و دول مرتجع عرب در این منطقه در ضعف و بی‌ثباتی مفرط بسر میبرند و این در حالیست که شور و شوقی نوین، عمیق و اساسی بین زحمتکشان فلسطین پیا گرفته و در پس آن تصویر نبردهای فزاینده در سراسر خاور-میانه دیده میشود.

توفان انقلابی ماه‌های اخیر... دولت اسرائیل در جریان اوضاع پرتلاطم دو ماهه گذشته در مناطق اشغالی اعلام نمود که "این خیزش را سرکوب خواهد کرد"، اما این واقعیتی است که "هیچ مجازاتی، هیچ کفری نمیتواند توده‌ها را هنگامیکه بپا خاسته باشند از جنبش بازدارد. مجازات‌ها تنها کاری که میکنند نفت پاشیدن بر شعله‌هاست. کيفرها گروههای جدیدتری از رزمندگان را بمبارزه میکشاند... این اعتلاء ممکنست سریع باشد یا آرام و نامنظم. اما بهر حال در حال کام برداشتن بسوی انقلاب است." اوضاع این دو ماهه بوضوح نشان داد که فلسطین بمرحله نوینی از اعتلاء انقلابی قدم نهاده است. پیش از این، طی دو سال گذشته مبارزات خودبخودی پراکنده چه پنهان و چه آشکار در حال نضج گیری بود. کشتن سربازان اسرائیلی در تاریکی شب و در پی آن محاصره شبانه دهکده‌ها و اردوگاههای فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی که با دستگیری و شکنجه جمعی جوانان همراه بود به امری مداوم بدل گشته بود. طی این دو سال از شکل گیری نیروی جدیدی از مبارزان در مناطق اشغالی سخن میرفت - نیروئی که تحت رهبری هیچیک از جناحهای سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) نبوده و این خود موجب نگرانی شدید امپریالیستها و دول مرتجع عرب گشته بود. زیرا آنها برور این سازمان را به نهادی رسمی که عملکردش کنترل طغیان ستمدگان فلسطینی و جاری ساختن خشم مردم از ستمگران به کانالهای رفرمیستی میباید، تبدیل کرده‌اند. سرانجام جرقه جنبش وسیع توده‌ای در نقطه‌ای زده شد حادثه کشته شدن ۴ کارگر فلسطینی اهل نوار غزه بتاريخ ۱۸ آذرماه امسال در تصادف با یک تریلی اسرائیلی انگیزه‌ای شد برای تبدیل روحیه انقلابی نضج‌یابنده توده‌ها به اعتلاء انقلابی. یک هفته پیش از این حادثه، یک تاجر اسرائیلی در بازار غزه بضرر چاقو بدمرک واصل شده بود. بلافاصله بعد از تصادف تریلی، شایع شد که این عملی تلافی جویانه از جانب اسرائیلی‌ها بوده است. شبانگاه تظاهرات ضد اسرائیلی گسترده‌ای در اردوگاه جبلیه (یکی از اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در خاک خودشان) براه افتاد. این تظاهرات سریعاً به نقاط دیگر غزه کشیده شد. روز بعد تظاهرات ضد اسرائیلی شهر خان یونس (در نزدیکی مرز مصر) را دربر گرفت. اینجا بود که سربازان اسرائیلی ترسان و حیوانانه سبعیت خود را بنمایش گذاشتند و بر تظاهرکنندگان آتش گشودند. جانباختن بیست و سه فلسطینی ۱۱ ساله فلسطینی انگیزه و محرک دیگری شد برای گسترش شعله‌های خشم انقلابی به سراسر مناطق اشغالی. بارانی از سنگ و کوکتل مولوتف در سراسر غزه و کرانه غربی بسوی سربازان اسرائیلی باریدن گرفت. این خوکها دیگر در هیچ کجا از دست "شیاب" در آسمان نبودند.

دولت اسرائیل هر دو منطقه را مملو از نیروهای نظامی خود کرد و به دستگیری هزاران جوان و کشتار بی‌محابای دهها تن از تظاهرکنندگان پرداخت تا بقول اسحاق رابین وزیر دفاع اسرائیل (سازمانده قتل عام مردم بیروت در سال ۱۹۶۱)، "قیام فلسطینیها را در منطقه خفه کند". افسار دیگر مردم فلسطین در همه مناطق اشغالی بلافاصله بمبارزه پیوستند. حتی دکانداران محافظه کار عرب در اورشلیم شرقی نیز برای اعتراض مغازه‌هایشان را بستند. حکومت نظامی بطور شایسته روزی در بسیاری از مناطق برقرار شد. در همه کلوگاههای اردوگاههای پناهندگان، پستهای نظامی برپا گشت. شعله مبارزه به بخش فلسطینی نشین مصر که مجاور نوار غزه است نیز سرایت کرد و پشت حکام مصر را هم لرزاند.

سراسر ارتجاع اسحق شمیر نخست وزیر اسرائیل برای نیاختن قافیه اعلام کرده، "این فقط یک سلسله

بقیه در صفحه ۲۰

"میتوان گفت که بعد از جنگ هسته‌ای، دومین عرصه‌ای که ممکنست از کنترل خارج شود، عرصه مالی است. و اگر این عرصه از کنترل خارج شد دیگر نمیتوان آنرا فروشانند و احتمالاً پیش از هر آنچه متصور است، دنیای متمدن را درهم خواهد ریخت."

- ویلیام سیدمن، رئیس شرکت بیمه سپرده فدرال - بنقل از تایمز مالی، ۲۹ مه ۱۹۸۶.

"این تصویر در برابر چشمان ما قرار دارد: کوششی برای قداست کردن با زانوانسی خمیده."

- پیتر پیترسون، وزیر سابق بازرگانی آمریکا بنقل از اتلانتیک، اکتبر ۱۹۸۷.

بدترین روز تاریخ بازار سهام نیویورک یعنی حتی بدتر از سقوط ۱۹۲۹ فرارسید. در دوشنبه ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷، میانگین داو جونز ۵۰۸ واحد سقوط کرد، یعنی سقوطی معادل ۲۰٪ طی یکروز ۶۰۰ میلیون سهم معامله شد و ۵۰۰ میلیون دلار ناپدید گشت. یک دوم سودهای بازار سهام صعودی دوره ۸۷ - ۱۹۸۲ در طول یکروز دود شد و بهوارفت آشفتنکی بسرعت بازارهای معاملات اوزی لندن، توکیو و هنگ کنگ را فرا گرفت. آمریکا در همانروز در خلیج فارس دست به یک تهاجم زد. بازارها متشنج تر شدند. صحبت از رکود، کساد و ورشکستگی مالی همه جا را فرا گرفت. وزرای مالی پی در پی جلسات در بسته تشکیل دادند. حباب رفاه مصنوعی ریگان ترکیده بود. آنچنان ضربه‌ای بر ریاست جمهوری ریگان وارد آمد که شاید بتوان آنرا فلج کننده نامید. کارشناسان انگشت سرزنش خود را به هرسو نشانه میروند. بازارهای سهام طی مابقی روزهای هفته شاهد تنزل مداوم قیمت سهام بودند. چون آمیزی غالب گشته است. آیا میخواهید به درجه جنون این سیستم پی ببرید؟ میخواهید بدانید که چرا این سیستم را باید نابود کرد و نباید بفرمان اجرا در آن بود؟ واقعیت اینست که آنچه در دوشنبه سیاه اتفاق افتاد نتیجه ناکزیر گسترش بیش از حد سرمایه داری مالی بوده، و در عین حال یک

\* F. D. I. C. یک شرکت عمومی است که دولت آمریکا در ۱۹۲۳ (یعنی درست اوایل سقوط مالی و "رکود عظیم") برای بیمه کردن سپرده‌های بانکی و در نتیجه حمایت از صاحبان سپرده در برابر زیان در مواردی که بانک بیمه شده ورشکست گشته یا در برابر پرداختهای صاحبان سپرده دچار توقف گردد، تأسیس نمود.

# در باره سقوط ۸۷ و بحران اواخر دهه ۸۰\*

مکانیسم تنظیم کننده ضروریست.

پیش از هر چیز به توضیح این نکته بپردازیم که چه عواملی باعث این فروپاشی نبوده اند. این تقصیر کامپیوترها نبود که با وجودیکه قیمت‌ها تا سطح معینی تنزل کرده بود، دستورات دیکته شده را به اجرا گذاشتند. این کامپیوترها طوری برنامه ریزی شده اند که به علائم معین اقتصادی عکس العمل نشان دهند. سراسیمگی حضرات بورس باز هم علت نبود. در حدود ۸۰٪ از معاملات بازار سهام توسط مؤسسات انجام میگردد. چند شرکت دلالی بزرگ و نظایر آن، فروش حجم عظیم سهام هنگامی تسریع شد که مؤسسات سرمایه گذار کوشیدند سهام خود را نقد کنند. این عمل از سوی بورژوازی بزرگ سرمایه داخلی و خارجی - صورت میگرفت. و اگر نگرانی در میان بود، آنرا میبایست درون بورژوازی جستجو کرد. این بمعنای یک رأی محکم عدم اعتماد به وضعیت جاری امور بود. از اینجا به مهمترین نکته میرسیم، یعنی دلیل اصلی سقوط را نمیتوان در نیروهای درون بازار سهام پیدا کرد؛ نه سهام بیش از حد قیمت گذاری شده علت این سقوط بود، و نه سوء استفاده و کلک زدن در جریان معاملات. حتی اگر بازار سهام بتواند بگونه ای کمر راست کند، باز هم این امر باعث رشد پایدار اقتصادی نخواهد شد. چرا که آنچه در دوشنبه سیاه اتفاق افتاد، بازتاب معضلات ریشه ای و عمیقتری در عرصه های اقتصادی و سیاسی بود. مرکز توجه مقاله حاضر نیز، همین معضلات عظیمترند.

ائتلاف غرب و ثبات اقتصادی

آشکار شدن این امر که سیاست هماهنگی آمریکا، ژاپن و آلمان غربی شکست خورده است، علت بلاواسطه نگرانی سرمایه گذاران نبود. دول عمده امپریالیستی غرب در فوریه امسال موافقت خود را با تلاش جهت تثبیت هماهنگی ارزهایشان، اعلام کرده بودند. قرار بر آن شد که آمریکا در جهت کاستن از کسری دوگانه در بودجه و تراز پرداختیهای بازرگانی خود تلاش کند. قرار بر این نهاده شد که ژاپن و آلمان غربی نیز به اقتصاد خود شتاب بخشند تا بتوانند صادرات آمریکا را جذب کنند و مازاد بازرگانی خود را کاهش دهند. اما عملکرد بازرگانی آمریکا طی اکتبر ۸۷ بهبود چندانی نیافت. در عین حال، مرافعه میان این سه کشور

بر سر نرخهای تبدیل ارز، نرخهای سود و بطور کلی سیاستهای بازرگانی بالا گرفت. سرمایه گذاران از این بو حشفت افتادند که برهم خوردن توافقات پولی و بازرگانی به آشوب در بازارهای مالی بیانجامد و باعث سقوط شدید ارزش دلار گردد، و نتیجتاً داراییهای تحت سلطه دلار را بی ارزش سازد. بیم آن میرفت (و می رود) که اگر آمریکا و سایرین برای دفع از ارزش ارزهای خویش، نرخ بهره خود را بالا ببرند، اقتصاد جهانی از آنچه هست، کندتر شود. نتیجتاً، فروش بلوکهای عظیم سهام آغاز شد: سرمایه گذاران در پی آن بودند که زمانی که این نزول اجتناب ناپذیر ارزش سهام از سر بگذرد، پول خود را در سرمایه گذاریهای مطمئنتر و به نقد نزدیکتر بکار اندازند. اینجا بود که پارامتر هراس و سراسیمگی عمومی وارد معادله شد. هنگامیکه این فروش عظیم آغاز شد، همه به تلاش افتادند تا دیر نشده خود را از مهلکه نجات دهند.

ولی سؤال مهمتر اینست که چرا برای آمریکا، ژاپن و آلمان غربی تا بدین حد مشکل بوده که از پس مشکلات خود برآیند و معضلات بازرگانی و ارزی خود را حل کنند؟ این سؤال دو جنبه دارد. در یک طرف، شرایط اقتصادی جهانی قرار دارد. هر چند اقتصاد جهانی در رکود بسر نمیبرد، اما رشدش بغایت بطئی است. نرخ رشد اقتصادی اروپای غربی طی ۶ سال گذشته، برابر ۲٪ در سال بوده است. نرخ بیکاری در آلمان غربی در حال حاضر ۹٪ است و اقتصادش بسختی رشد میکند. حتی ژاپن که از تحرک نسبی برخوردار بوده، اکنون در مراحل آغازین مازاد ظرفیت صنعتی بسر میبرد. آمریکا توانسته بود که پس از سیر نزولی ۸۲-۱۹۸۱، به بهبود دست یابد و برخی تدابیر رشد را مداومت بخشد. اما ضعفها بسیار آشکارند. با در نظر گرفتن تورم، سرمایه گذاری در کارخانجات و ابزار در آمریکا در حقیقت طی سال گذشته کاهش یافت. هیچ نشانه ای از بهبود در بدهی کلان جهان سوم بچشم نمیخورد. کشورهایی نظیر مکزیک و برزیل در لبه پرتگاه ورشکستگی تلوتلو میخورند. و آمریکا مرتباً بر بدهیهای خود میافزاید. عجیب نیست اگر سیستم تجارت آزاد ۲۰ ساله پس از جنگ جهانی دوم در حال فروپاشی است. چرا که این سیستم بر زمینه رشدی بطئی کار میکند. و عجیب نیست اگر تحت چنین شرایطی رسیدن به هماهنگی کاری دشوار باشد. دومین دلیلی که امر هماهنگی را بس مشکل

ساخته، اینست که چه کسی هماهنگ کننده است. طی دوره پس از جنگ جهانی دوم، آمریکان نقش رهبری کننده را در شکل دهی ساختارها و نهاد های اقتصاد جهانی بازی نموده است. توانایی آمریکا در انجام اینکار بر قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی استوار بود. اما این قدرت اقتصادی بنحوی جدی فرسایش یافته است. نرخ رشد تولیدی آمریکا بسیار پایینتر از آلمان غربی و ژاپن بوده است. نرخ رشد سرمایه این کشور در حال حاضر هیچ بیشتر از سال ۱۹۷۹ نیست. سلطه دلار طی دهه گذشته نزول داشته است. آمریکا در ۱۹۸۱ بزرگترین وام دهنده جهان بود، اما اینک به بزرگترین وام گیرنده جهان تبدیل گشته است.

از سوی دیگر اقتصاد ژاپن توان و کار آیی بسیار برتری را بنمایش گذاشته است. بیشک یکی از مهمترین روندهای دهه ۱۹۸۰، ظهور ژاپن بمناب بزرگترین صادر کننده سرمایه در جهان و یک قدرت مهم مالی بوده است. رشد اقتصاد ژاپن تابدان حد است که اینک حجمی معادل نیمی از اقتصاد آمریکا یافته است. این ژاپن اینک دومین ارز مهم در بازارهای ارزی محسوب میشود. علیرغم گسترش پیوندهای میان آمریکا و ژاپن، عدم توازن میان آنها یکی از جوانسبب مشخصه دهه کنونیست. اما ژاپن قادر نیست نقش هماهنگ کننده آمریکا را ایفا کند. وابستگی این کشور به مواد خام وارداتی، آنرا در برابر شوکهای خارجی حساس ساخته و یکن کماکان نقش محدودی در عرصه جهانی بازی میکند. و واضح است که ژاپن از توان نظامی آمریکا برخوردار نیست.

آنچه بر شمرديم بحد کافی بیانگر جسدی بودن اوضاع است. اما وضعیت پوشالی اقتصاد آمریکا بمناب مهمترین و قدرتمندترین اقتصاد جهان، اوضاع را بیش از اینها خطرناک ساخته است. میزان بدهی ملی آمریکای طی ۷ سال گذشته آبرابر شده و رقمی نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار است. بدهی شرکتها در بالاترین سطح ۲۵ سال گذشته قرار دارد، کسری بودجه در سال ۱۹۸۶ بسطح ۲۲ میلیارد دلار رسید. آنها هم تحت ریاست جمهوری کسی که شعارش "توازن بودجه" است. هیچ - تکرار میکنم - هیچ - کشوری را در هیچ کجای تاریخ نمیتوان یافت که در بقیه در صفحه ۲۰

\* بقلم ریوند لوتا،

نشریه "کارگر انقلابی" - ۱۲۶ اکتبر ۱۹۸۷  
ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

## درباره سقوط ۸۷

## فلسطین پیاپی خیزد!

ناآرامیهای عادی است" و بلافاصله نامه‌ای رسمی به حسنی مبارک فرستاد تا ملک حسین را فراخواند و فوراً جلسه‌ای مشترک در مورد صلح خاورمیانه در قاهره برگزار کنند. در این نامه تأکید شده بود که باید برای قانع کردن ملک حسین به لزوم برگزاری چنین جلسه‌ای تلاش شود. امپریالیسم آمریکا نیز بعنوان ارباب این قدرتهای ارتجاعی، رینگان را مقابل دوربین تلویزیون قرار داد تا از اعمال سرکوبگرانه "بی حساب" و "خشونت زیاده از حد" اسرائیل اظهار "تأسف" و "نگرانی" کند. در واقع تأسف آمریکا از این بود که ادعاهای دولت اسرائیل مبنی بر "بی آزار ساختن" و "خنثی کردن" فلسطینیهای ساکن مناطق اشغالی بوج از آب درآمده است، و نگرانی آمریکا از این بود که سیاستهای "کنترل بحران" اسرائیلیها در قبال خیزش اخیر عملاً به گسترش شعله‌های انقلاب انجامیده و نه تنها اسرائیل بمثابه محور منافع آمریکادر خاورمیانه بلکه حاکمیت دول مرتجع عرب را نیز بخطر افکنده است.

روزنامه‌های امپریالیستی نیز به یکباره دایه مهربانتر از مادر شده برای "فلسطینیهای بی حق و حقوق" اشک تمساح ریخته و به طرفداران "حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین" بدل گشتند! آنتونی لوتیس یکی از تحلیل گران مهم امپریالیسم غرب چنین نوشت:

"آنها اسرائیلیها در ک نیکنند که خاتم اشغال نوار غزه و کرانه غربی چقدر عاجل است - اینکار لطفی به فلسطینیها نیست، بلکه نیاز خود اسرائیل است. بقول سخنگوی کاخ سفید اشغال این مناطق نه تنها از یک و نیم میلیون فلسطینی که از خود اسرائیل نیسز قربانی میگیرد" (روزنامه هرالد تریبیون، ۲۸ دسامبر ۸۷).

همین شخص به اسرائیل هشدار داد که اگر فقط به "چماق" تکیه کند و "شیرینی" را مورد استفاده قرار ندهد باید منتظر "فجایع" بیشتری باشد.

"... ایجاد مناطق مهاجرنشین یهودی در مناطق اشغالی را متوقف کنید. باب مراده رابا رهبران سرشناس فلسطین، با شهرداران فلسطینی که خود برکنارشان کرده‌اید باز کنید... و روشن کنید که چیزی بیشتر از اعمال نظم و قانون را مدنظر دارید. والا فاجعه رخ خواهد داد" (همانجا).

سران دولتهای مرتجع عرب نیز با دستپاچگی به برگزاری مصاحبه‌های مطبوعاتی پرداخته و بیانیه‌هایی راعلیه دولت اسرائیل و دفاع از خیزش مردم فلسطین انتشار دادند. همین مرتجعین

سطحی معادل آمریکا فرض بالا آورده باشد. و همانگونه که مجله اکونومیست چاپ لندن مینویسد "پیش از این هیچگاه ابرقصدت اقتصادی جهان، در عین حال بزرگترین وام - گیرنده جهان نبوده است" و با همانطور که پیتر پیترسون وزیر سابق دارائی آمریکا میگوید: "صادرات اصلی آمریکا در دهه ۱۹۸۰ برگره‌های تصدیق دریافت وام بوده است. "نیمی از کسری بودجه آمریکا در ۱۹۸۶ از محل بدهی - های خارجی خزانه داری تأمین شد. وامهای خارجی در همانسال ۴٪ از سطح سرمایه گذاری خالص در آمریکا که خود سیر نزولی داشت را تشکیل میداد. مضمون این سرمایه گذاریها نیز خودجای تردیدبافی میکداشت. بخش اعظم آن صرف تصاحب، ادغام، و انجلاج برخی بنگاهها توسط برخی دیگر شد. دارائیهای موجود دست بدست گشت، و سرمایه گذاریها در زمین - ساختمان دفاتر ادارات، مراکز خرید، دارائی - های غیرمنقول تجاری صورت گرفتند. اینکه آیا کارآیی فعالیت سرمایه آمریکائی افزایش یافته، خود جای بحث و گفتگو دارد. همه این عوامل بهم آمیخته اند تا ابغای نقش پول بین - المللی را برای دلار به امری بیش از پیش دشوار بدل سازند.

آنچه که در بررسی کسری بودجه برجسته - ترین جایگاه را داراست، ساختار نظامی ۲ تریلیون دلاری است که ریگانومیکس برای پیشبرد آن طراحی شد. میلیتاریسم و جهش در تدارکات جنگ جهانی سوم، نیروی اصلی پشت این کسری بودجه است. نشنگی قرض به عملکردی دیگر خدمت میکند، بشوق مصرف در آمریکا میشود و بخشهای وسیعی از طبقات میانی، فربه و خرسند نگاه داشته میشوند - که بی ارتباط با تدارکات جنگی نیست: تسلیحات قرضی است، و تسهیلات نیز.

اما توان قرض گرفتن هم حدی دارد و خطر اعتماد به دلار در کمین نشسته است - با تمام هرج و مرجی که دربردارد. امپریالیستهای آمریکائی میکوشند امیراتوری را یکپارچه نگاه دارند و در عین حال در موضع نبرد علیه امیراتوری متخاصم شوروی قرار میگیرند.

اما بورس (بازار سهام) چه می شود؟

آیا با این بحثها از موضوع بازار سهام دور نشدیم؟ خیر اولاً، مشکلات فوق الذکر در زمینه سرمایه گذاری و نرخ نزولی بازگشت، سرمایه را وادار ساخته که در پی تحرك و سیالیتی بیش از پیش باشد. بعبارت دیگر، با کم رنگ شدن دورنمای رشد درازمدت و زنده بودن خاطره بی ثباتیهای پولی و زیانهای ناشی از تورم دهه ۱۹۷۰ در اذهان سرمایه گذاران، آنها آموخته اند که چگونه در محیط بی ثبات تر و پرمخاطره تر فعالیت کنند. هدف، سرشکستن

(۱۹۸۷)، بازار سهام آمریکا شادسفته بازی بی سابقه ای بود. بخشی از آن با جنون ادغام و تصفیه سرمایه ها مرتبط بود و بخشی نیز به معاملات درونی شرکتها (مرتبط با بخش نخست) و کل آنها بواسطه انواع جدید ابزار مالی تسهیل یافته بود. ولی صفت مشخصه این رونق، کوتاه مدت بودن معاملات بود. خرید و فروش شرکتها در مهلت های سه ساله صورت میگرفت. نوکیسگان ۷ سی ساله، با نشستن در مقابل کامپیوترهایشان و جور کردن شریک و تعهد چندمیلیارد دلاری جهت خرید شرکت، یکشنبه میلیونر میشدند. میانگین تعداد سهام معامله - شده روزانه در بورس نیویورک، از رقم ۱۹۸۵ میلیون در ۱۹۷۵ به رقم ۱۰ میلیون در ۱۹۸۵ جهش کرد.

سرمایه خارجی و در رأس آن سرمایه ژاپنی در حجمی عظیم، که در ۱۹۸۶ سر به ۱۹ میلیارد دلار از خرید خالص بازار سهام آمریکا میزد، بکار افتاده بود. این رقم آبرابر رکورد سابق ۶ میلیارد دلاری سال ۱۹۸۱ بسود، سرمایه خارجی و بویژه ژاپنیها در پی تحقق سود از طریق سفته بازانه بودند، تا پناهگاه امنی برای سرمایه مازاد خود بیابند. اما آمریکا همواره از بعدی استراتژیک به مسئله ورود سرمایه های خارجی مینگریست. از یکسو، این سرمایه بطریقی غیر تورم زا فشار کسری بودجه عظیم ناشی از افزایش سرسام آور هزینه نظامی آمریکا را تخفیف بخشیده است. از سوی

کردن و انتقال مخاطرات است. تحرك، یعنی توانائی در نقل و انتقال سریع سرمایه از یک عرصه با کشور معین به عرصه دیگر. سیالیت، یعنی توانائی در تبدیل سریع سرمایه گذاریها به هر آنچه بسادگی قابل نقد کردن باشد و بتسلسل ترتیب، چرخشی مشخص از سرمایه گذاریهای مولد به سرمایه گذاریهای سفته بازانه کوتاه - مدت تر مشاهده میشود.

سرمایه مالی در تطابق دادن خود با این محیط جدید، انواع و اقسام ابزار مالی نوین و عجیب را ابداع کرده و فعالیتهای مالی خود را بیش از پیش جهانی و درهم ادغام نموده است. سرمایه مالی حتی در بجهت این بی ثباتی شدید، فرصتهای جدیدی برای کسب ناگهانی سود پیدا کرده است. برای مثال، "قراردادهای سلف فروشی" را در نظر بگیرید. "قراردادهای سلف فروشی" در اصل به قراردادهای اطلاق میشد که جهت تحویل کالا با قیمت مورد توافق و زمان معین منعقد میگشت. امروزه بازارهای سلف فروشی بطور روزافزونی تحت سلطه فلزات گرانبها، ارزهای خارجی و ابزارهای مالی قرار میگیرند. این معاملات، بسیار انکلی و در عین حال بسیار سودآورند و سودهای کاغذی ایجاد میکنند. نموداری که حجم معاملات "سلف فروشی" را با تولید صنعتی مقایسه میکند نشانگر افزایش ناگهانی فعالیتها سفته بازانه در دوره اخیر است (رجوع کنید به نمودار ۱). طی دوره زمانی بین ۱۹۸۲ و دوشنبه سیاه

چشم انداز آینه‌سده

اما این روند نسبت به بی‌ثباتی و آشفتگی فزاینده اقتصاد جهانی تبعی است. بورس احتمالاً با مسائلی بدتر از این روبرو خواهد بود. نتیجه بلاواسطه آنچه که هفته گذشته رخ داد، اینست که بسیاری از معاملات مالی دشوارتر از پیش انجام خواهند گرفت. فعالیت اقتصادی کند شده و بیشک مشکلات جدید مالی پدیدار خواهند شد.

آیا سال ۱۹۲۹ تکرار شده است؟ واضح است که بورس بمتابه یک نهاد دستخوش تغییری بزرگ گشته است. در عین حال ساختارها و مکانیسمهای نهادی تعدیل کننده جدید جهت مقابله با بروز آشفتگی و نقیصه بوجود آمده‌اند. اما باید بر دو نکته تأکید نمود: اولاً، بازارها سهام و مالی هر دو متمرکزتر و جهانیتر از دهه ۱۹۲۰ هستند. بلوکهای عظیم سرمایه از شبکه‌های گسترده و فراگیر بین‌المللی برخوردارند. بازارهای سهام و پول در سراسر جهان بهم پیوسته‌اند. همین امر، درجه بالاتری از انعطاف و تنظیم مخاطرات را امکانپذیر می‌سازد. منابع را میتوان در سطحی عظیم به شراکت درآورد. اما این تراکم و جهانی شدن بر راحتی میتواند بحد خود بدل شود. هنگامیکه کله‌سازنده‌ها سقوط میکنند، بسیاری دیگر را نیز با

بقیه در صفحه ۲۲

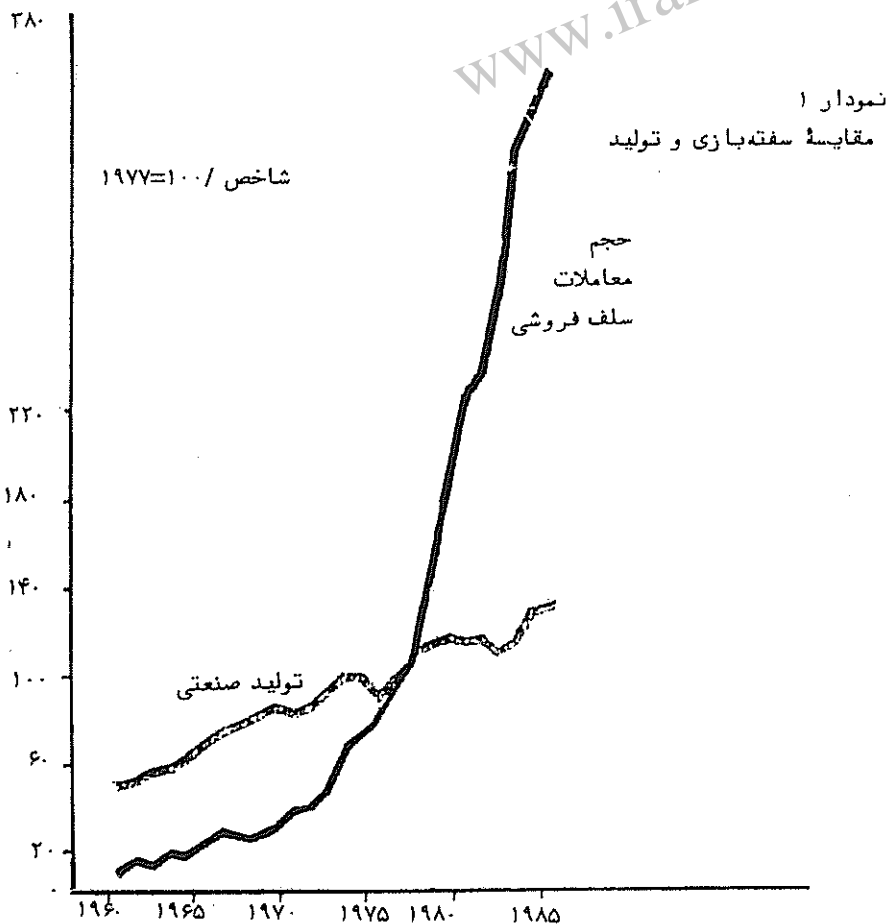
چند هفته پیش از آغاز زمین لرزه‌های انقلابی در نوار غزه و کرانه غربی، در نشست امسان (اردن) "مسئله فلسطین" و موضعگیری "علیه" دولت اسرائیل را با بی‌اعتنائی کم اهمیت جلوه داده بودند، زیرا گمان میکردند دیگر خطری از جانب انقلاب فلسطین، حاکمیتشان را تهدید نمیکند. این دولتها که بعد از قرارداد کمپ دبوید ظاهراً با مصر بخاطر برسمیت شناختن اسرائیل قطع رابطه کرده بودند، بار دیگر راه مرادۀ علنی با دولت مبارک را گشودند. بیانیه‌ها و سخنان سراسیمه آنان نشان میدهد که خواب از چشمان هرزه‌تامیشان پریده و با ترس بسیار میکوشند چهره خود را پشت نقاب "دفاع از فلسطین" مخفی نمایند، تا شاید از آتش کینه توده‌های تحت حاکمیتشان که انقلاب فلسطین را بخشی از امر رهائی خویش میدانند در امسان بمانند.

در این میان، کشیش نیز لزوم انجام وظیفه در کنار جلادان را فراموش نکرد: پاپ ژان پل دوم رئیس واتیکان، نماینده ایتالیائی خود را از اورشلیم (بیت المقدس) فراخواند و کشیشی فلسطینی را بجای او گمارد! پاپ گفت "خطه‌ای که مسیح در آن متولد شد نمیتواند صحنه خشونت، برخورد و بیعدالتی باشد!" اوضاع بین‌المللی و سرکشیدن حریق انقلاب در چارگوشه جهان، پدر معنوی جهان امپریالیستی را سخت بزحمت انداخته و مجبورش میکند مرتباً از پروتا شیلسی، از کره جنوبی تا فیلیپین، از هائیتی تا آفریقای جنوبی - و در حال حاضر در فلسطین - مردم را به آرامش و ادامه بردگی فراخواند و با "انتقاد"های آبیکی از "بیعدالتیها" بر آتش خشم توده‌های عاصی آب سرد بپاشد تا شاید برای حکام مرتجع چند صباحی وقت بخرد.

ادعاهای کذب در باب ریشه‌های خیزش انقلابی

مطبوعات امپریالیستی ضمن درج خیر خیزش جوانان در نوار غزه و کرانه غربی کوشیدند بر ماهیت آن پرده افکنده و انواع و اقسام دروغ را بعنوان علل واقعی قلمداد کنند. "طغیان از سر استیصال و بیچارگی جوانان فلسطین"، "اعتراضات مایوسانه"، "اعتراضات نومیدانه نسبت به آینده‌ای بدون شغل و پاسپورت!" و امثالهم تم اصلی مطبوعات امپریالیستی است. باید به آنان گفت، عالیجنابان بخود دلداری ندهید! این وقایع آغاز قیام توده‌هاست. آغاز اعتلاء انقلابیست و نه "انفجارهایی از سر یأس". این حرکتی است برای در دست گرفتن نوشت خویش و بنای آینده‌ای که در آن جایی برای شما نیست - آینده‌ای که عاری از ستم و استثمار امپریالیستی است. "یأس و نومیدی" چیزی است که در بین پدران و مادران این نسل بپاخاسته تا اندازه‌ای غالب بود: خاموشانه تسلیم بردگی شدن، اما آنچه اینک جریان دارد، انفجار

بقیه در صفحه ۲۲



منبع ماننتلی ریویو، اکتبر ۱۹۸۶

دیگر، جذب سرمایه خارجی بدون آمریکا بمتابه مکانیسمی عمل میکند که وحدت اراده و عمل درون ائتلاف غرب را در سطحی عالیتر برقرار میکند. درهم آمیختگی بیشتر سرمایه اروپای غربی، ژاپن و آمریکا به حفظ پیوستگی بلوک خدمت میکند (رجوع کنید به نمودار ۲).

بازار سهام سعودی طی دوره ۸۷ - ۱۹۸۲، اسیر جنون و دچار رونقی هیجان زده بر زمینۀ یک اقتصاد نامطمئن داخلی و جهانی بود. این وضع نمیتوانست زیاد دوام داشته باشد و اگرچه این موضوع میتواند ظاهراً تعجب برانگیز باشد، تا سقوط هفته گذشته - هفته سوم مهر ۶۶ - بطور قسمی نقش تصفیه و تصحیح سیستم را بازی میکند. ارزشهای کاغذی از حد ارزشهای واقعی بسیار خارج شدند (رجوع کنید به نوشته "بازار سهام چیست؟") این دو ارزش، اکنون بهم نزدیکتر خواهند شد. سرمایه‌ها با کارایی کمتر ممکنست ورشکست شوند. سرمایه بزرگتر و متراکمر از پیش خواهد شد. آن شرکتهایی که از مکانیسم و توانائی دفع شوک برخوردار نیستند، نزول میکنند یا در چنگو - بزرگترها - میافتند. ممکنست اشکال جدیدی از مقررات وضع شوند تا برخی از آشکارترین اهراط کاریهایی اخیر را مهار کنند.

## درباره سقوط ۸۷

خود ساقط میکنند. ثانیاً، تراکم جهانی شدن، و مداخله دولت باعث پیوستگی بیش از پیش تحولات اقتصادی با تحولات در عرصه های سیاسی و نظامی میشود.

در مقطع کنونی، ما میتوانیم چهار خط سیر محتمل این بحران را مشاهده کنیم.

(۱) فعلاً شاید سیستم بتواند مشکلات را سرهم بندی کند. البته بعداً با یک حسابرسی جدیتر روبرو خواهد شد. معهداً، امکان فوق را نباید از نظر دور داشت.

(۲) آشوب در بازارهای سهام میتواند گستر-

ده تر و عمیقتر شده و به یک بحران پدیده و ورشکستگی مالی منجر شود. این حالت میتواند برخی از جوانب ورشکستگی مالی که در مقاله "ملاحظات بر موقعیت انقلابی در آمریکا" (مندرج در نشریه انقلاب، شماره زمستان/بهار ۸۷) تصویر شده را بخودیکبرد.

(۳) یک رکود مهم اقتصادی در آمریکا، حداقل به وخامت رکود ۸۲ - ۱۹۸۱ میتواند از سقوط بورس نشئت بگیرد و ضایعاتی جدی بر اقتصاد سایر کشورها، بویژه جهان سوم، وارد آورد.

(۴) آمریکا، آلمان غربی و ژاپن ممکنست جهت حداقل رساندن و ترمیم برخی ضایعات، بعضی تدابیر فوق العاده را اتخاذ کنند. حتی اگر چنین مداخلاتی صورت پذیرد، بسیار بعید خواهد بود که بتوانند هیچگونه برنامه اصلاحی مهم یا بلندمدت ارائه دهند.

## فلسطین پایامیخیزد!

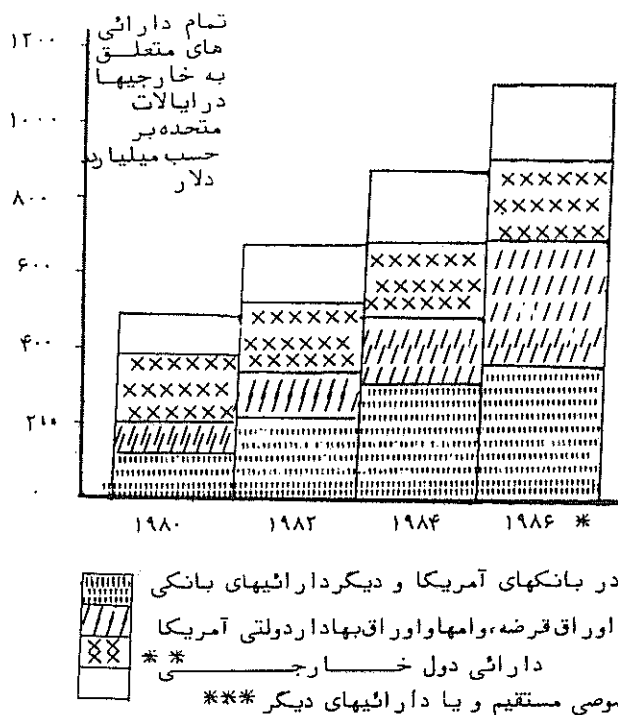
است، "یاس" نیست. روزنامه هرالد تریبیون در مورد علت بروز اوضاع نوین در فلسطین مینویسد: "تخاصم بین جوانان فلسطینی و اسرائیلیها بخشا ناشی از بلا تکلیفی اسرائیل در مورد مسئله حاکمیت بر نوار غزه است. نه مصر و نه اردن ادعائی بر این خطه ندارند. و اسرائیلیها میترسند که در صورت رها ساختن نوار غزه، این محل تبدیل به پایگاهی برای ساف شود... منظور این سگها از تخاصم فوق الذکر و "بلا تکلیفی" آنست که اگر حاکمیت یکی از سه دولت بر اهالی این مناطق رسمیت مییافت و به آنها تابعیت یک دولت معین، حق رأی دادن و انتخاب شدن و گذرنامه داشتن اعطا میشد، این تخاصم بوجود نمی آمد! ادعائی وقیحانه تر و کذب آمیزتر از این وجود ندارد. آنهم پس از ۴۰ سالگی که جهان شاهد مبارزه ملت فلسطین علیه نیروی اشغالگر و موجودیت دولت نژادپرست انتصابی و ساخته و پرداخته امپریالیستهاست. این ادعا فقط میتواند از سر چین یا یاس باشد!

البته تعیین تکلیف نوار غزه و کرانه غربی برای امپریالیستها، دولت اسرائیل و دول عرب منطقه حائز اهمیت بسیار است. حل این مسئله بخشی از طرحهای امپریالیستی جهت ثبات قسمی بخشیدن به تقسیمات متعاقب جنگ جهانی دوم در خاورمیانه می باشد. اما هیچکس این مناطق را نمیخواهد! آیا اربان وزیر خارجه اسبق اسرائیل زمانی گفته بود "روزی میرسد که ما به عرب التماس کنیم که بیایند و این دو منطقه را بردارید و بروید". مصر واردن هم غزه و کرانه غربی را نمیخواهند، زیرا تقبیل اعمال نظم و قانون بر این انبارهای باروت، مایه بی ثباتی حاکمیتشان خواهد شد. این دو دولت ارتجاعی هر یک بدنبال رها ساختن خویش از مهلکه اند.

در این میان جمهوری اسلامی نیز خود را مجبور به کشیدن پرده خرافی اسلامی بر عسل واقعی این خیزش می یابد و چنین زوزه میکشد که خیزش اخیر ریشه در تعصبات اسلامی مردم فلسطین داشته و برای "رهائی قدس" میباشد. بنا به ادعای حکام مرتجع تهران تصمیم گیری کنفرانس سران دول عربی در امان مبنی بر تضاد عمده قرار دادن ایران، محرک خیزش خلق فلسطین گشته است!

و سرانجام به عرفات - این دلال بین المللی که مدعی قیومیت جنبش رها ئیبخش فلسطین است - بپردازیم. او با ادعاهای لیبرالیش بروی صحنه پریده و علت خیزش را عدم تمایل دولت اسرائیل به مذاکره با فلسطینیها معرفی میکند. او میگوید "رژیم اسرائیل تصمیم گرفته تقاضای قانونی و برحق فلسطینیها را با مشت آهنین پاسخ دهد. این قیام واکنشی است به این پاسخ." (مصاحبه هفته نامه آلمانی اشپیکل با عرفات - هفته اول ژانویه ۱۹۸۸). آقای عرفات بر حسب

نمودار ۲: ورود سرمایه خارجی به آمریکا



واقعیت اینست که در این مقطع، گروه ریگان نه از اعتماد اقتصادی شرکای مؤتلفش بهره مند است و نه از انسجام سیاسی و توان اتخاذ تدابیر تعیین کننده و تهاجمی. ریاست جمهوری ریگان در جریان ایران - کنتراکت و سقوط بازار سهام شدیداً تضعیف شده است. تنها اولویت اقتصادی دولت ریگان، جلوگیری از گریز دستجمعی دلار در بازارهای معاملات ارز خارجی و گریز از سهام های دلاری نظیر اوراق بهادار دولتی آمریکاست.

در عین حال اوضاع سیاسی بین المللی، تضادها و محدودیتهای دیگری را نیز اعمال میدارد. بطور مشخص تحولات خلیج فارس، محدودیتهای مهمی را در مقابل امپراتوری آمریکا قرار میدهد. و بازارهای مالی نیز بیش از پیش نسبت بدین حوادث واکنش نشان میدهند. هر یک از چهار امکان فوق الذکر بر زمین اوضاع حاد سیاسی - نظامی اتفاق می افتد. آمریکا و شوروی بر مسیر تصادماتی قرار دارند که به جنگ جهانی منتهی میگردد. معضلات اقتصادی دول امپریالیستی غرب و تشنجات ناشی از بحران، صرفاً اجبار به باز تقسیم قهر آمیز جهان را افزایش میدهد. فی الواقع، میتوان آنرا شکل برجسته ای در وقایع پی در پی بر مسیر منتهی

\* تا ژوئن ۱۹۸۶  
\*\* عمدتاً در اوراق بهادار دولتی سرمایه گذاری شده است  
\*\*\* کنترل ۱٪ تا بیشتر یک کمیای آمریکائی

منافع طبقاتیش و با عینک طبقاتی خودش قیام اخیر را اینگونه ارزیابی میکند و باید هم چنین کند. در حالیکه این قیام و واکنش به پاسخ اسرائیل نیست بلکه واکنش به موجودیت اسرائیل است.

ریشه‌های تاریخی و علل برپائی خیزش کنونی

بعد از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۸ (۴۰ سال پیش) امپریالیسم آمریکا برای ایجاد محسور منافع امپریالیستی خود در خاورمیانه دولت اسرائیل را برپایه ایدئولوژی برتری نژادی و "احیای سرزمین موعود قوم یهود"، از طریق اشغال فلسطین و بیرون راندن و قتل عام صدها هزار فلسطینی ایجاد کرد. بعد از گذشت دو دهه از ایجاد دولت صهیونیستی، بدنبال جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ (۲۱ سال پیش) بخش نوار غزه که تحت حاکمیت مصر قرار داشت و کرانه غربی رود اردن نیز به اشغال اسرائیلیها درآمد. نوار غزه در اصل بخشی از سرزمین فلسطینیها بود که در پایان جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی به همراه سایر بخشهای فلسطین بزرگ سلطه امپریالیستهای بریتانیایی درآمد. بعد از سال ۱۹۴۸ و بیرون راندن فلسطینیها توسط دولت اسرائیل، تا جنگ شش روزه، نوار غزه دست ارتش مصر بود. کرانه غربی رود اردن نیز تاریخیچه‌ای مانند نوار غزه داشت با این تفاوت که امپریالیسم انگلستان برای ایجاد دولت اردن این قطعه را جدا ساخت و به قطعه خاکی دیگر ملحق نمود و پدر شاه کنونی اردن را به امارت آنجا منصوب کرد. برخلاف ساکنان کرانه غربی رود اردن که رسماً تابعیت و برکته هویت اردنی دارند، اهالی نوار غزه تابع هیچ دولت و کشوری نیستند و بدشواری میتوانند حتی جواز سفر به مصر دریافت دارند. در سالهای اخیر یکبار دیگر قلم نقشه کشی و مرزنگاری امپریالیستهای بکار افتاد، قطعه‌ای از غزه جدا گشت و ضمیمه مصر شد؛ سال ۱۹۷۹ طبق قرارداد صلح کمپ دیوید که با میانجیگری آمریکا بین مصر و اسرائیل منعقد شد، نوار مرزی مورد توافق بین امپراتوریهای عثمانی و بریتانیا در سال ۱۹۰۶ ملاک گرفته شد. بدین ترتیب هزاران فلسطینی بزرگ سرنیزه‌های اسرائیلی و مصری توسط سیم خاردار از خانواده و اقوام و دوستان خود در نوار غزه جدا شدند. این سیمهای ممتد خاردار به "دیوار فریاد" معروف شده، زیرا فرزندان و والدین، زنان و شوهران و... برای دیدار بایکدیگر در دو طرف آن صف میکشند و با فریاد صحبت میکنند. لازم به گفتن است که دولت مصر بعد از پرتاب نارنجک از سوی یک جوان فلسطینی بطرف کشتیهای اسرائیلی در نوار غزه که منجر به هلاکت یکی از آنها شد، از دو ماه پیش دیدار خانواده‌ها و اقوام را در کنار دیوار فریاد ممنوع کرده است.

نوار غزه تجسم درد و رنج و فقر ممتد خلق فلسطین است که شکل زاغه‌نشینها و حلی آبادها و شهرکها را بخود گرفته است. در اینجا نواری از گنداب روها و فاضلابهای سرکشوده جریان دارد و ...

## بورس چیست؟

بنظر میرسد که همه معنای بازار سهام را بدانند. اینطور نیست؟ در واقع مسئله زیاد هم روشن نیست. بورس (بازار سهام) برای کسب نیکه در آن سرمایه‌گذاری میکنند، محل پول درآوردن است - بوسیله مبادله اوراق کاغذ، چانه زدن بر سر بهای سهام، میان بر زدن، ریسک کردن، کلاهبرداری، و دم روی کسول گذاشتن و در رفتن پیش از دیگران (هنگامیکه اوضاع قمر در عقرب میشود). انگار که پول خودبخود پول میزاید. برای بسیاری از ما، بورس اینست: میانگین داو - جونز. و تصویرش هم اینست: یک مشت دلال دیوانه و سراسیمه که در سالن بورس داد و بیداد میکنند.

بدین جهت باز هم میپرسیم: بورس چیست؟ مارکس در جلد آخر کاپیتال بود که سخن از بازار سهام به میان آورد. نه بدان خاطر که مقوله ای بی اهمیت بود یا قابل درک نیست، بلکه علت اینست که این اوراق و ارقام کاملاً از فعالیت واقعی اقتصادی دورند؛ ولی با این وجود، در تحلیل نهائی بر یک اساس اقتصادی واقعی استوارند. مارکس میبایست ابتدا توضیح میداد که تولید ارزش اضافه (سود) بر پایه استثمار کار مزدی، شالوده سرمایه‌داری است. در پایه‌ای‌ترین مفهوم، بورس برای سرمایه‌داران راهی جهت جمع (یا قرض) کردن پول برای تأمین هزینه گسترش یا مدرنیزاسیون است. یک شرکت به بازار، سهام عرضه میکند. خریدار سهم صاحب ۲۵ مقدار ماشین آلات یا کارخانجات این شرکت نمیشود. صاحب سهام حق شرکت در سود حاصله شرکت را خریداری میکند. بعبارت دیگر مالکیت سهام، ادعای [مالکیت] بر ارزش اضافیست که در آینده قرار است تولید شود. بهای سهام در تحلیل بقیه در صفحه ۲۴

بوسگی و "کارل آیکان" (همتاهای الیور نورث در عرصه مالی). و بالاخره اینکه ارمان این سرمایه‌داری‌ترین نوع بازار چیزی نیست جز هرج و مرج و تخریب که بنیان خودش را تهدید میکند

به جنگ جهانی مشاهده کرد. جهان در سال ۱۹۸۷، جهان بس خطرناک است، و در عین حال، نقطه شکنندگی روز افزون سیستم جهانی امپریالیستی است.

### استدلال آخر

1) DOW JONES INDUSTRIAL AVERAGE شاخص بهای نسبی اوراق بهادار بر اساس میانگین روزانه بهای سهام صنایع است. نام این شاخص از نام دو کارشناس آمار آمریکایی یعنی "چارلز داو" و "ادوارد جونز" که ارائه دهنده این شاخص بودند، اخذ شده است. شرکت داو جونز و شرکاء صاحب روزنامه اقتصادی "وال استریت جورنال" بود.

2) بازار سهام طی فعالیت خود معمولاً دو مرحله را میپیماید (و اینکار را تکرار میکند):

BULL-MARKET بدوره‌ای از بازار گفته میشود که بهای سهام طی آن دوره در حال صعود باشد و خریداران سهام بر فروشندگان فزونی داشته باشند. فی‌الواقع دوره رونق آنست. (مثل دوره ۸۷ - ۱۹۸۲) ترجمه تحت‌اللفظی آن، "بازار گاو" یا "بازار گاوگونه" است. اما با

تعقل سنتی سرمایه‌داری معتقد است که نفع عموم از طریق دنبال کردن منافع خصوصی حاصل میشود. افراد برای جدا کردن رسانسیدن منافع خصوصی خویش فعالیت میکنند و از این طریق جامعه در کلیت خود سود میبرد. بازار سهام هم قرار بود بر همین راستا عمل کند - برای همگان جای بازی وجود داشته باشد. ولی باید در نظر داشت که بورس صعودی ۸۷ - ۱۹۸۲ در آمریکا، متمم خود را نیز به همراه داشته است: تجزیه قطعی روز افزون ثروت، شیوع خانه‌بدوشی و نزول قابل توجه سطح بهداشت سیاهان نسبت به سفیدپوستان. فجایع جهان سوم نیز متمم همین بازار سهام صعودی هستند: قحطی در آفریقا، فاجعه کارخانه "بیونیون" کارباید هند و آتش - سوزی "په‌مکس" در مکزیک. بعلاوه باید توجه داشت که این بازار، قهرمانان خود را نیز بوجود می‌آورد: کثافات مجسمی نظیر "ابوان -

توجه به مضمونش آنرا بازار سهام صعودی می - نامیم. ضمناً BULL به آن دلال بورس (طی همین دوره) هم اطلاق میشود که سهام را بقصد و امید بالا بردن بهای آن سلف‌خری کرده و احتکار میکند. این امر خودباعت بالا رفتن بهای سهام میشود.

3) BEAR MARKET بدوره‌ای از بازار سهام گفته میشود که بهای سهام طی آن دوره سیر نزولی داشته و گاهی با سقوط شدیدتر همراه است. فی‌الواقع دوره کساد آنست (مثل دوره ۲۵ - ۱۹۲۹ و اکتبر - نوامبر ۱۹۸۷). ترجمه تحت‌اللفظی آن "بازار خرس" یا "بازار خرس‌گونه" است. اما با توجه به مضمونش آنرا بازار سهام نزولی می‌نامیم. ضمناً BEAR به آن دلال بورس بقیه در صفحه ۲۴

بورس

نهایی، با تخمین از سودآوری آینده تعیین می‌شود.

ولی تولید ارزش اضافه در آینده به عوامل مختلفی بستگی دارد: رقابت، تکنولوژی نوین، افت و خیز اقتصاد و قس علیهذا. بنابراین عامل ریسک و عدم اطمینان در ذاتش موجود است. بعلاوه کلک دیگری هم در کارست، و آن اینست که ادعای شراکت در تولید ارزش اضافه آینده، خود قابل خرید و فروش است: میتسوان آنها را فروخت و باز هم فروخت. بنابراین، علاوه بر شرایط ناظر بر تولید ارزش اضافه، نیروهای دیگری نیز در تعیین بهای آنها دخیلند. معامله گران سهام، بدون وقفه برای کسب برتر-بهای کوتاه مدت مانور میدهند: از طریق-معامله با شرکتها، که مجبوره فروش سهام-شان هستند، از طریق تبدیل تفاوت موقت-قیمتها، سود و غیره. ولی در اینجا هم آنچه خرید و فروش میشود سرمایه واقعی نیست، بلکه اسناد مالکیت و المثنی آنهاست که خود فاقد ارزشند و تنها قیمت دارند.

وقتی ما از بورس حرف میزنیم، در واقع از دو بازار و پروسه مرتبط بهم سخن میگوئیم؛ یک بازار اولیه وجود دارد که شرکتها با فروش سهام خود در آن، پول حاصل میکنند. یک بازار ثانویه هم وجود دارد که عرصه فروش و بازفروش سهامی است که سالها پیش عرضه شده است. سرمایه گذاران در این بازار امیدوارند که با تغییر قیمت سهام، کسب سود کنند. بنابراین، دو نوع درآمد وجود دارد: یکی عایدی بورس بازانه که بر پایه امید به افزایش بهای سهام استوار است. و دیگری، سود سهام است که به سوددهی عرضه کننده سهام بستگی داشته و عایدی بورس باز بر پایه آن استوار است. ما نیز در واقع از یک بورس سخن نمیگوئیم، بلکه درباره تعدادی بازار سهام شدیداً بهم پیوسته بین المللی صحبت میکنیم که مقادیر نجومی سهم در آنها دقیقه به دقیقه در سراسر جهان دست بدست میشود.

یکی از تغییرات بزرگ ۱۵ ساله گذشته در بورس، تثبیت یک پدیده جدید است: سندی که مشتق از سندی دیگر است. همانگونه که گفتیم، سهم عبارتست از سند [مالکیت] درآمد آینده. ولی امروزه معاملات عظیمی در زمینه "اختیارات" انجام میگردد. "اختیار" عبارتست از حق خرید و یا فروش سهم به یک قیمت معین. بنابراین اگر سهم طی یک مرحله از فعالیت تولیدی واقعی جدا میشود، "اختیار" طی دو مرحله چنین میکند. "اختیار" فقط برای این وجود دارد که معامله شود. رابطه "اختیار" با تولید ارزش واقعی، بیش از پیش پشت پرده میرود. بهمین دلیل بود که مارکس میگفت، در قلمرو سهام و اوراق قرضه، همه چیز دو برابر و سه برابر شده و به شعبی خیالی بدل گشته است." در جمع بندی از برخورد مارکسیستی به مقوله بازار سهام باید به سه نکته اشاره نمود:

اولاً، بازار سهام یک جزء حیاتی و لاینفک از سیستم سرمایه داریست که به هماهنگ کردن جریانهای سرمایه پولی کمک میکند، حتی سفته-بازی هم از منزلت خاص خود برخوردار است. هزینه سرمایه گذارهای پرمخاطره از ایمن-طریق تأمین میشود، و سرمایه های تثبیت شده تر بسبب عقلانی کردن فعالیتهاشان رانده می-شوند. ثانیاً، بورس و سایر بازارهای مالی، منبع مهم از هم کسب بخشی و اختلال در سیستم سرمایه داریند. وهمانطور که هفته پیش (هفته سوم مهر ماه) دیدیم، قادر است نابسامانی غیر-قابل تصوری بیافریند. ثالثاً، انباشت سرمایه در تولید مبین اساسی فعالیت اقتصادی درجا-معه سرمایه داریست، نه بازار سهام. این درست است که بورس تاحدی از استقلال برخوردار است، اما دنیای بورس در تحلیل نهائی توسط پروسه انباشت محدود میشود و نهایتاً تحولات در عرصه تولید را منعکس میکند. یعنی اینکه بارن و اسبیت، فی الواقع "بشیروی منسوخ پسول در میاورند" - بدین معنا که این بخشی از یک سیستم و پروسه پیچیده اقتصادیست که وقتی زوائد و حواشی آن کنار زده شوند، معلوم میگردد که از قبل کار و فلاکت ستم دیدگان جهان تغذیه میکند.

در باره سقوط ۸۷

(طی همین دوره) گفته میشود که از هراس نزول بیش از پیش قیمتها، سهام را بفروش میرساند، اما از آنجا که در این مرحله فروشندگان بر خریداران فزونی دارند با کمبود تقاضا روبرو میشود. این امر باعث پائین رفتن بهای سهام میگردد.

۴) I.O.U. حروف اختصاری I OWE YOU (یعنی، من به تو بدهکارم) سندی است که در آن به دریافت وام از طرف مقابل اذعان شده است، قابل مبادله نیست و فقط حکم اقرار-نامه دارد.

۵) ریگانومیکن بمعنای سیاست اقتصادی کابینه ریگان است و از ترکیب نام ریگان و کلمه ECONOMICS (اقتصاد) درست شده است.

۶) PROFIT-TAKING در بورس بمعنای فروش ناکهانی سهام بوسیله گروه زیادی سفته-باز برای تبدیل به پول و منافع حاصله است.

۷) YOUNG URBAN PROFESSIONALS (YUPPIES) به قشر مرفه ای از مهندسين، پزشکان، تکنوکرا-تهای جوان و امثالهم در آمریکا اطلاق میشود.

۸) IVAN BOESKY جادوگر مالی وال استریت بود که بخاطر بیجیب زدن مبلغ نجومی سود از طرق غیرقانونی و معاملات محرمانه تحت تعقیب قرار گرفت.

۹) CARL ICAHN رئیس شرکت هواشی TWA است که بعنوان متخصص تصاحب شرکتها از شهرتی منفی برخوردار است.

سیاست پرسترویکا (بازسازی) یا رفرمهای اقتصادی - اجتماعی گورباچف در شوروی و جهان بر سر زبان-هاست. هیئت حاکمه شوروی سوسیال امپریالیستی ادعای "انقلاب دوم" در حیات جامعه، بعد از اکتبر ۱۹۱۷ را دارد. مفسران غربی با تلسکوپ بدنبال شکافهای درون حاکمیت رقبای خود میگردند. در پی آنند که از کم و کیف اقدامات گور-باچفی و نتایج آن مطلع شوند. تبلیغات پر سر و صدا در مورد ژستهای یوبولیستی و کلاسنوستی (فضای باز) جدید مسکو برپاست. "اقتصاد" از بوروکراسی و شیوه های "کهن" در میان مقامات دولتی و حزبی و افراد غیرحزبی اتحاد شوروی رایج است. گورباچف گاه و بیگاه در بحثهاش تأکید میکند که مسئله "بازسازی" و "فضای باز" جدی است و بهیچوجه نباید تبلیغات صرف تلقی شود. و در واقعیت نیز جنب و جوش عملی مشخصی برای به اجرا گذاردن این طرحها آغاز شده است. فریادهای عوامفریبانه حکام شوروی و جاروجنجالهای ضد کمونیستی غرب امپریالیستی بکار ایجاد فضائی می آید که در حقیقت بیشتر و بیشتر زیر پرده تزویرینهان شود. برآستی مسئله چیست؟

مصاحبه ای که بتازگی از سوی مجله آمریکائی نیوزویک با "تاتیانا تسلاوسکایا" یکی از تئوریسینهای اقتصادی شوروی که در سطح رهبری اصلاحات کنونی قرار دارد، صورت گرفته، حاوی نکات افشاگرانه ایست که میتوان در پرتو آنها جوانب مهمی از پرسترویکای گورباچف را مطرح نمود. تسلاوسکایا، ۵۹ ساله از اقتصاد دانانی است که تا سال ۱۹۸۴ (ناشناخته بود. او همانند گورباچف از تیره آن بورژوازی است که در بطن جامعه سوسیالیستی بسالهای ۱۹۴۰ پرورش یافت و ریشه دواند، و در میانه دهه ۱۹۵۰ با کودتا بقدرت رسید. زبان او، زبان رفیع و تفرانگیز بورژوازی امپریالیستی است و همین امر از مصاحبه فوق الذکر یک سند افشاگرانه قابل توجه ساخته است.

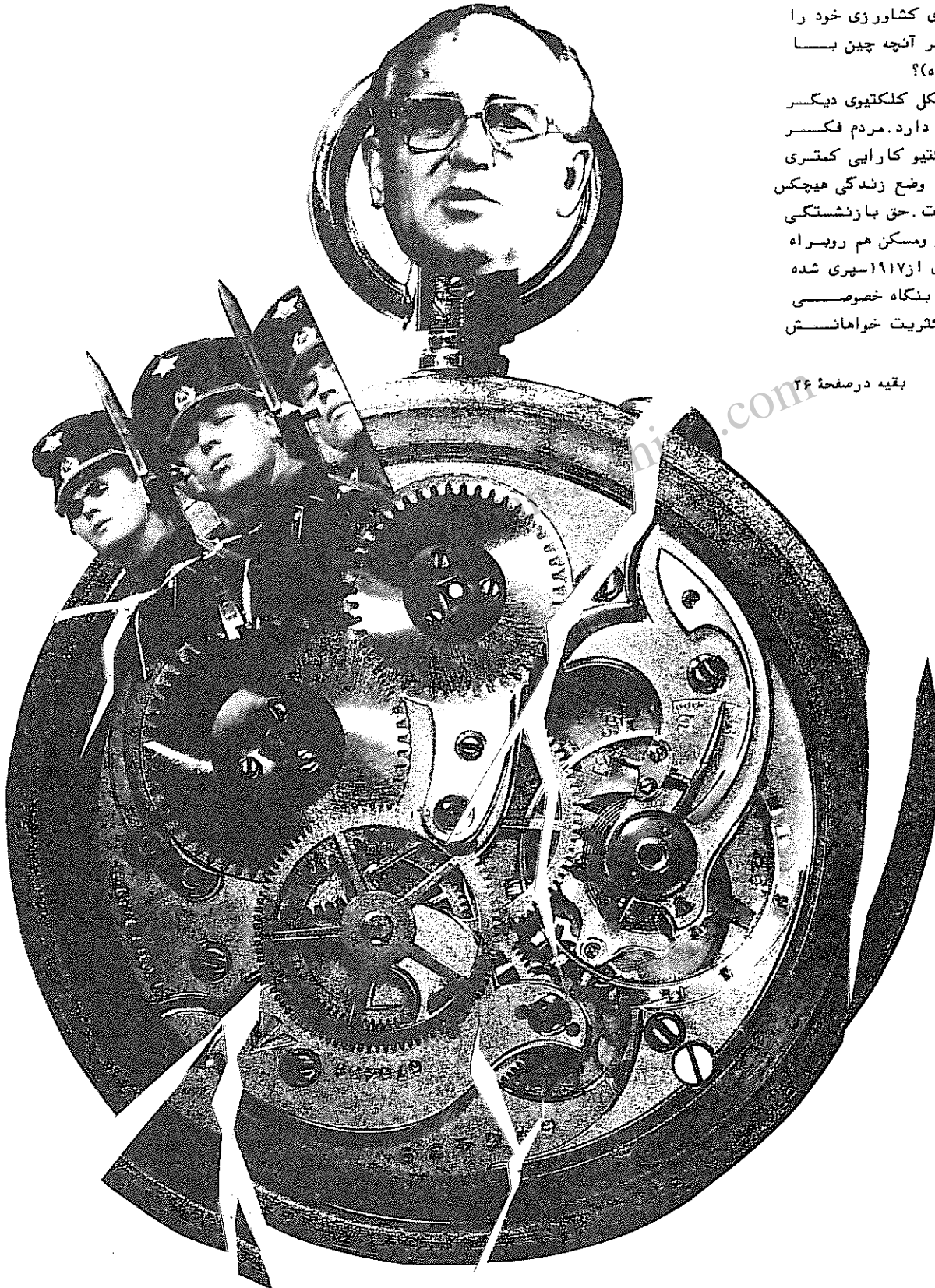
سؤال: اشکال در کار اقتصاد شوروی از کجا شروع شد؟  
تسلاوسکایا: سیاست اقتصادی نرین لنین (نپ) پیش از موقع کنار گذاشته شد و ما پا در جاده رشد متمرکز و کنترل شده دولتی گذاریم. سپس کلکتیویزه کردن کشاورزی پیش آمد. این یک ضرورت عینی بود، اما میبایست اجازه داده میشد که این کار بطور طبیعی به پیش رود، درست مثل یک شکل تعاون ساده. شیوه ها نادرست بودند و این ضربه سختی بر اقتصاد وارد آورد، ضربه ای که هنوز داریم چوبش رامیخوریم...



# اعترافات پک سو سبیل امیر پالپست

سؤال: آیا اتحاد شوروی کشاورزی خود را خصوصی خواهد کرد (نظیر آنچه چین بسا موفقیت بانجام رسانده)؟  
 جواب: فکر نمیکنم. شکل کلکتیوی دیگر در ذهن مارشده ای عمیق دارد. مردم فکر میکنند "شاید شکل کلکتیو کارایی کمتری داشته باشد، اما در عوض وضع زندگی هیچکس از دیگران بدتر نیست. حق بازنشستگی دارند، خدمات درمانی و مسکن هم رویراه است." "نسلهای بسیاری از ۱۹۱۷ سپری شده و مردم هیچگاه درگیر نگاه خصوصی نبوده اند. بنابراین اکثریت خواهانست نمیباشند.

بقیه در صفحه ۲۶



## اعترافات پلسموسهال امیر پالیست

سؤال: پس چاره چیست؟

جواب: سوسیالیسم با احتساب هزینه. در این سوسیالیسم، بنگاهها از حیث سرمایه - گذاری خودکفا هستند و خریدهایشان را خودشان انجام میدهند. رابطه تنگاتنگی میان شرکت اقتصادی و دریافتیهای کلکتیو وجود دارد. هر کالائی میباید انعکاسی از همه هزینههای موجود در آن، منجمله هزینه کار باشد. برنامه ریزان مرکزی میباید منبعی برای سرمایه گذاریهای استراتژیک داشته باشند ولی تصمیمات تاکتیکی باید از پائین اتخاذ شود. دولت میباید مورد مهمترین محصولات قیمتتار تنظیم کند و حدودی برای دستمزدها تعیین کند. دولت میباید اهرمهای عمده اقتصادی را در دست داشته باشد.

در اینجا تسلوسکایا بنمایندگی از سوی بورژوازی روس نفرت دیرینه خود از لغو مالکیت های سرمایه داری جامانده از دوران عقب نشینی اقتصادی زمان لنین (نپ)، و گسترش مالکیت سوسیالیستی تحت رهبری استالین در دهه ۱۹۲۰ را اعلام میکند. اعلام مخالفت سیاست پرولتری رفیق استالین مبنی بر پایان بخشیدن به سیاست نپ برای بورژوازی برخاسته از دل جامعه سوسیالیستی یک پرنسیپ است - پرنسیپی همسنگ با اعلام مقدس بودن مالکیت خصوصی در تمام قوانین و احکام بورژوازی. بعلاوه حرفهای تسلوسکایا اعتراف به اینست که وضع اقتصاد شوروی از نظر حکام مسکو رضایت بخش نیست و تئوریهایی اقتصادی مسکو با منطق بورژوازی خود کورمال کورمال بدنبال علت این نابسامانی میگردند و مضحک اینکه اعلام میکنند، چوب سیاستهای پرولتاریا در ۵۰ سال پیش را میخورند! اینها هم نظیر سایر اقتصاددانان بورژوا نمیتوانند درک کنند که نارسائیهی و اشکالات موجود، ذاتی سیستم سرمایه داری است و نتیجه کارکرد قوانین سرمایه امپریالیستی میباشد.

در بررسی گفته های تسلوسکایا باید یک نکته را از نظر دور نداشت و آن اینکه منظور وی از کلکتیو، کلکتیوهای سوسیالیستی دوران لنین و استالین که بر مبنای مالکیت های جمعی بمناب پدید، های نوین اقتصادی در مقابل نهادهای مالکیت خصوصی سرمایه داری ایجاد شد و با اتکاء به آگاهی طبقاتی و شور انقلابی توده ها به یکی از ارکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی بدل گشت، نیست. کلکتیو مورد نظر حکام کرملین، بنگاههای اقتصادی موجود در جامعه امپریالیستی شورویست که همانند سایر اجزاء هر جامعه امپریالیستی تحت تسلط بقیه در صفحه مقابل

## فلسطین پیاپی خیزد!

نوار غزه منبع کارگر ارزان برای اقتصاد اسرائیل است. حتی روزنامه های امپریالیستی، نوار غزه را سووتوی اسرائیل میخوانند. کارگران فلسطینی این ناحیه مانند کارگران سیاه پوست آفریقای جنوبی مجبورند برای کار کردن هر روز به شهرهای دیگر سفر کنند و شبها بالاجبار به اردوگاههای محل سکونت خویش بازگردند. در غیر اینصورت آنها را دستگیر میکنند و بزندان میفرستند. نوار غزه بطور نسبی یکی از پرجمعیت ترین نقاط جهان است. در این سرزمین که مساحتش بر ۴۵۰ کیلومتر مربع بالغ میشود، ۶۵۰ هزار فلسطینی در ۶۰٪ خاک غزه بروی هم انباشته شده اند. ۴۰٪ بقیه را که شامل بهترین زمینها میشود، ۲۵۰۰ اسرائیلی مهاجر غصب کرده اند. اکثر مردم در اردوگاههای پنهان، گان که بیشتر به زاغه و خراب میماند زندگی میکنند. طبق گزارش دولت اسرائیل ۵۹٪ مردم غزه را جوانان زیر ۱۹ سال تشکیل میدهند.

منطقه غزه و کرانه غربی رود اردن تا قبل از اشغال اقتصادی کشاورزی را دارا بود که نیازهای اهالی را تأمین میکرد. سپس اسرائیلیها ۵۰٪ کل زمینهای این دو منطقه را غصب نمودند و برای توجیه اینکار قوانین فئودالی دوران سلطه عثمانی را بکمک گرفته، تمام زمینهایی که ۸۰ سال پیش تحت مالکیت دولت بوده و همگان بروی آن بشیوه فئودالی استثمار میشدند را به مالکیت خود درآوردند. بسیاری از این زمینها به تعاونیهای کشاورزی صهیونیستی (موشاو) که توسط اسرائیلیهای مهاجر اداره میشود تبدیل شده اند. در سایر نقاط کشاورزی داغان شده و بدین ترتیب ذخیره عظیمی از کارگر ارزان فلسطینی برای اسرائیلیها بوجود آمده است. بعلاوه دولت اسرائیل تمام آبهای جاری و زیرزمینی این مناطق را تحت کنترل گرفته و فلسطینیها حق استفاده از آب را بدون مجوز دولتی ندارند. ۱۰۰ هزار کارگر فلسطینی هر روز از اینجا به مناطق اصلی اشغالی سفر میکنند. آنها ارزانترین کارگران اسرائیل هستند. بهر کارگر مرد فلسطینی نصف حقوق حداقل یک کارگر اسرائیلی پرداخت میشود و بهر زن فلسطینی نصف یک کارگر مرد فلسطینی. از این حقوق درصدی بابت بیمه بهداشت کسر میشود - بیمه ای که بواسطه عدم داشتن جواز سکونت در منطقه محل کارشان امکان استفاده از آنرا ندارند. علاوه بر این دولت اسرائیل، ۲٪ مالیات لشکر کشیهای خود به لبنان را نیز از آن کسر میکند.

آری اینجا سرزمین محرومترین توده های تحت ستم و استثمار خاورمیانه است در اینجا از هر سه نفر یکی گذارش به شکنجه گاههای اسرائیلی افتاده است. در اینجا سربازان اسرائیلی با تفرغ گام زده و ترس در دل مردم میکاشند. در اینجا متعصب ترین سینه چاکان صهیونیسم - که از سراسر جهان گرد آمده اند - به طیب خاطر به فلسطینیها حمله میکنند تا با خون آنان "سرزمین موعود" خود را آبیاری کنند. در اینجا اسرائیلیها هر زمان که اراده کرده اند جوانی، پدری یا مادری را از خانواده اش جدا کرده و از سرزمینش بیرون رانده اند. در چنین کوره ایست که نسل بیخاسته امروز آبدیده گشته است!

نسل نویسن بیخاسته

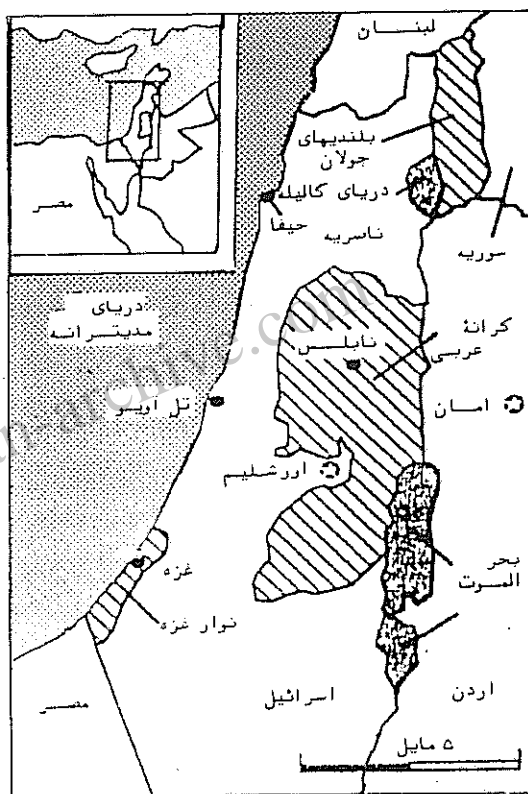
اگرچه اسرائیلیها در سراسر فلسطین اشغالی روی آرامش بخود ندیده اند و بواسطه مبارزه جوئی مردم فلسطین حاکمیت صهیونیسم بلامنازع نبوده است، اما در اواخر دهه ۷۰ و اوائل ۱۹۸۰، روحیه تسلیم طلبی در این مناطق رشد بسیار کرد. "نمایندگان" مناطق اشغالی در سازمان آزاد - بیخ فلسطین همواره "معتدل"ترین جناح بحساب می آمدند و در میان مردم به همکاران اسرائیل مشغول بودند، چرا که آشکارا دم از برسمیت شناختن دولتی بنام اسرائیل میزدند و "مبارزه" در حدود خودگردانی (داشتن شهردار فلسطینی و امثالهم) را در نوار غزه و کرانه غربی هدایت میکردند. این افراد عموماً به "حزب کمونیست فلسطین" وابسته به شوروی، سرمایه داران مرتبط با اردن یا نیروهای اخوان المسلمین مصر مربوط میشوند. در سالهای رشد روحیه تسلیم طلبی (بالاخص بعد از جنگ بیروت در سال ۱۹۸۲) اینها در کرانه غربی از پایه گسترده ای برخوردار شدند و مواضعی را در ساف بدست آوردند. و این بویژه مصادف بود با اعلام آشکار استراتژی فشار بر امپریال - لیستها جهت دستیابی به تشکیل دولت کوچک فلسطین در بخشی از مناطق اشغالی از سوی ساف. با اتکا به این سازشکاران و روحیه سازشکارانه و یأس غالب بود که دولت اسرائیل طی چند سال اخیر باد به غیغیب میانداخت و مدعی میشد که مردم فلسطین اشغالی را خنثی کرده و به زندگی آرام تحت سلطه اشغالگران و ادارشان ساخته است. اما دلاوران جوان فلسطین، هم کاسه کوزه اسرائیل را بهم ریختند و هم سازشکاران را. اینها برخلاف پدرانشان ترسی بدل راه نمیدهند و مانند آنان در پی مصالحه با اسرائیلیها نیستند. نگاهشان رعبه بر اندام سرباز اسرائیلی میاندازد و شاخ به شاخ صهیونیستها سائیدن برایشان افتخاری بزرگ محسوب میشود. اینها علیه ساف و تمام رهبرانی که بدنبال قطعه زمینی میکردند تا بر آن حاکمیت خود را برپا داشته و در عوض به حامی نظام امپریالیستی بدل شوند قیام کرده اند. اینها نابودی اسرائیل و بر پائی دنیائی نو بر ویرانه های کهنه را میخواهند. اینان رهبران سازشکار و بورژواکمپرادور جنبش فلسطین را چاق و چله های "انقلاب کادیلاک" لقب داده اند. خیزش کنونی اینان گسستی است از نحوه مبارزه و اعتراضی که رهبران سنتی جنبش فلسطین همواره خواستارش بودند.

## اعتراضات به سوسیالیسم امپریالیست

قانون ارزش کار میکند و از طریق فعالیت تولیدی این کلکتیوها ارزش اضافه از قبیل استثمار کارگران شوروی استخراج میگردد. آن "امتیازاتی" هم که توسط تسلاوسکایا و از طریق سیستم خدمات اجتماعی به توده تحت استثمار این کشور تعلق میگیرد اساساً تفاوتی با خدمات اجتماعی (حق بازنشستگی، خدمات درمانی، مسکن و امثالهم) موجود در کشورهای امپریالیستی غرب ندارد. هزینه این خدمات در واقع توسط بخشی از ارزش اضافه کل تولید شده در جامعه و نیز از قبل مافوق سودهای امپریالیستی استخراج شده از کشورهای تحت سلطه تأمین میشود. "سوسیالیسم" مورد نظر تسلاوسکایا ("سوسیالیسم با احتساب هزینه") نه تنها در مضمون سرمایه-داری امپریالیستیست، بلکه در شکل هم تفاوت چندانی با اقتصادهای غرب ندارد. در شوروی بنگاهها - در اشکال کلکتیو، وزارتخانه و امثالهم - خودشان سرمایه گذاری کرده و هزینه های بیای خودشان است. در غرب نیز دولت بمثابه یک نهاد وارد عرصه سرمایه گذاری استراتژیک میشود و البته در تعیین قیمتها و دستمزدانقش بازی میکند. در هر دو این جوامع، مناسبات این نهادها با یکدیگر و با دولت، همان مناسبات میان واحدهای سرمایه ای مجزا در یک ساختار بهم پیوسته اقتصاد امپریالیستی است. نکته اینجاست که سرمایه های متمرکز مالی شوروی که ریشه ملی واحد دارند منافع خود را در شرایطی به بهترین وجه برآورده می-بینند که "اهرمهای عمده اقتصادی در دست دولت باشد." این امر بدون شک با شرایط تاریخی شکل گیری و انسجام سرمایه داری امپریالیستی شوروی، و الزامات کنونی این قدرت امپریالیستی در رقابت جهانی با بلوک غرب سرکردگی آمریکا در ارتباط است. اگر هم تغییراتی در این ساختار باید پدید آید تنها بدان خاطر است که حکام کرملین بدنسبال بیرون کشیدن اقتصاد از رکود و تحرك بخشیدن به آن از طریق تخصیص سرمایه گذاریها در عرصه های معین با بازده سریعتر و بیشتر و تحدید یا دست کشیدن از عرصه های کم بازده هستند. این تغییرات طبق بحث تئورسیینهای اقتصادی شوروی میتواند شکلی از "خصوصی کردن برخی مؤسسات" یا ایجاد بنگاههای جدید خصوصی در کنار نهادهای سرمایه داری دولتی موجود باشد. این بسیار شبیه سیاست خصوصی کردن بسیاری از بنگاههای دولتی در کشورهای اروپا میباشد که امروز در جریان است. هدف کلی حکام شوروی از این اقدامات پاسخگویی به نیازهای مبرم سرکرده بلوک جنگی شرق در جریان جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است.

این بمعنای شکستن مرزهای قراردادی مقاومت است که همواره توسط این نارهبان ترسیم میشد. بهمین دلیل است که رهبری سنتی جنبش فلسطین در برابر اوضاع نوین دستپاچه گشته است. تعلقات طبقاتی بورژوازی این رهبری و عقبگردها و شکستهای جنبش فلسطین که عمدتاً ناشی از این رهبری و خط سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی آن بوده است، آنان را به اجساد متحرکی بدل ساخته که بر دوش انقلاب فلسطین سنگینی میکنند. شورش علیه این رهبری، سنت شکنی متهورانه ایست که به پیشرفت انقلاب شتاب و زندگی نوین میبخشد. قیمومیت ساف بر جنبش فلسطین تبدیل به یک سنت شده است. این سنت مانند تارهای عنکبوتی مزاحم بدست و پای انقلاب فلسطین تنیده شده و کماکان بر خوردی واقعی، همه جانبه و قطعی با آن صورت نگرفته است. چرا که قیام اخیر هنوز خودبخودیست و شورش خودبخودی نمیتواند به نابود سازی کامل چارچوب گذشته بپردازد. اگرچه مصالح عینی آنرا فراهم میآورد اینکار محتاج رهبری پرولتریست.

سازمان آزادیبخش فلسطین در ابتدای تشکیلش بدلیل مبارزه جوئی علیه اسرائیل در میان مردم فلسطین پایه گرفت، اما زمانی که دیگر بطور قطع به جریانی سازشکار بدل شد و خشم مردم را با مهارت و کارائی بسوی بیراهه های رفرمیستی (اگرچه با شکل مسلحانه آن) کانالیزه نمود، با اتکا به سنت شدن خود و اعتبارات انقلابی سابقش و چهره نمائیهای رادیکال در مقابل توده، نفوذ خود را تداوم بخشید. اینکه چرا چنین جریاناتی علیرغم آشکار شدن نسبی ضیقشان با انقلاب قادر میشوند برای مدت زمانی طولانی پایه خود را در بین ستمدیدگان حفظ کنند،



ریشه در جامعه طبقاتی و عمق و سرسختی نیروی عادت دارد. توده مردم (بالاخص نسل گذشته) در دورانیهای عادی "بسختی توان بریدن از ساختار و نظم موجود (خواه نظم دولت باشد، خواه نظم رفتار شده توسط ارتش یا سازمان سنتی مقاومت) را دارند. بهمین جهت است که ارتشهای انقلابی بواسطه انقلابی بودنش طی یکدوره موفق به پایه گیری توده ای میشود، ولی بعد از انحطاط و بالاخص در شرایط افت جنبش نیز میتواند پشتیبانی توده ای خود را برای مدتی حفظ کند. سیر تکوین اوضاع عینی امکان بیداری را پدید میآورد و آنگاه بالاخص این نسل جوان است که قادر به دیدن بنیست ایدئولوژیها، نیروهای سیاسی و ارتشهای سنتی میشود.

درک ضرورت و لزوم کسب کامل از هر آنچه ضدانقلابیست با کسب آگاهی ممکن میگردد و اعتلاء انقلابی بهترین و معجزه آسازترین زمینه عینی برای اینکار را فراهم میکند. همانطور که نسل جوان برای زدن جرقه آغاز اعتلاء انقلابی در صف اول قرار دارد، در بریدن از سنن و محافظه کاری نیز معمولاً پرچمدار شورش است. اما این شورش علیه کهنه، بدون فلسفه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون راه به نوبه شکل گیری رهبری نوین نخواهد برد و مسلماً تجربه تلخ شکست و سرخوردگی دوباره تکرار خواهد شد. همانگونه که شکل دهی و ایجاد نیروی پیشاهنگ و قدرتمند ساختن آن در اوضاع ثبات ارتجاع برای کمونیستهای اصیل امسری دشوار (اما ممکن) است، در شرایط سلطه و نفوذ یک جریان سیاسی بورژوازی در میان توده های مردم نیز اینکار مشکل میباشد. اما تاریخ بارها و بارها نشان داده نه آن ثبات پایدار میماند

## اعترافات پل سومسبال امپریالیست

سؤال: آیا این - سوسیالیسم با احتساب هزینه - بمعنای افزایش قیمت چیزهایی نظیر خوراک و مسکن است که سنتاً شامل سوسید میشوند؟  
جواب: بله دقیقاً چنین است. قیمت‌ها میباید تا سطح هزینه واقعی افزایش یابند. یک کیلوگرم گوشت حدوداً ۴ تا ۵ روپل فروخته میشود. از لحاظ اقتصادی این امر غیر قابل قبول است. ما کمبود گوشت داریم، اما از جیب خود ۲ یا ۴ روپل به مردم میدهیم تا گوشت بخرند. البته افزایش قیمت‌ها باید اقداماتی دیگر همراه شوند. دستمزدها باید افزایش یابند. بدین طریق سطح زندگی تغییری نخواهد کرد.

سؤال: آیا این امور به بیکاری پانمیهد؟  
جواب: این پیچیده‌ترین سؤال در ارتباط با فرمهاست. قانون اساسی ما حق کار را تضمین کرده است؛ و هیچکس در پی انقاع این حق نیست. برای هیچکس قابل درک نیست اگر ما از کاری سر باز زنیم که خودمان طی سالها بعنوان بزرگترین دستاورد سوسیالیسم تبلیغش کرده ایم. از سوی دیگر، سوسیالیسم با احتساب هزینه، نگاه‌ها را تحریک میکند که با تعداد کمتری کارگو تولید کنند و از شرفیه که فقط حکم مزاحم دارند خلاص شوند. ما باید برای این موضوع آماده شویم. میتوانیم ایندسته کارگران را به فکاهی بفرستیم که کمبود کار وجود دارد، مثلاً به بخش خدمات. میتوانیم یک سیستم آموزش حرفه‌ای درست کنیم و.....

چرتکه تسلوسکایا بر محور قانون ارزش و فرماندهی سود میچرخد و به هیچکس رحم نمیکند. تورم بالا خواهد گرفت چرا که بورژوازی حاکم درگیر بحران است و اقتصاد میلیتاریزه و منافع استراتژیکی در دوره تدارک برای جنگ جهانی، اختصاص هرچه بیشتر منابع و سرمایه گذاریها را به این بخش طلب میکند. رکود در دیگر بخشهای اقتصادی - از جمله مواد مصرفی و کالاهای اولیه - نتیجه ناکزیر جهت گیری اقتصاد شورویست. تسلوسکایا به خشک مغزی ماری آنتوانت نیست که زمانی گفته بود "اگر مردم نان ندارند بخورند، می‌توانند بجایش شیرینی بخورند". تسلوسکایا سوسبال امپریالیست میگوید، اگر گوشت یا گندم کم است، مردم میتوانند کلاهکهای هسته ای نوش جان کنند! سوسید بی سوسید. دولت نباید از "جیب خود" بخشی از هزینه تولید مایحتاج عمومی را بپردازد! این حرفها معنایی جز آن ندارد که توده تحت ستم و استثمار بقیه در صفحه مقابل

## فلسطین پیاپی خیزد!

و نه این سلطه و نفوذ. سیر تکوین اوضاع عینی پایه‌های چنین ثبات و سلطه‌ای را بلرزه میافکند. و فاجعه زمانست که در دوران سختیها، کمونیستهای اصیل نیز تن به سنت دهند و بجای ساختن ذره ذره نیروی پیشاهنگ بر بستر سازمان دادن انقلاب، در جریان سیاسی غالب و مرسوم حل شوند. این دقیقاً همان فاجعه‌ایست که بر کمونیستهای فلسطین گذشته است. بنابراین تعجب آور نیست اگر در اوضاع انقلابی امروز و بصحنه آمدن نسلی که از محافظه‌کاری و انفعال و روحیه شکست بدور است، در اوضاعی که ورشکستگی سنتها آشکار شده و عالیترین فرصتها برای رشد و تحکیم رهبری پرولتاریا فراهم آمده، از نیروی پیشاهنگ پرولتری - ولو با کمیته ناچیز - نشانی نمی‌یابیم. پیشاهنگی که مسئولیت هدایت آگاهانه این خشم و غیظ انقلابی را بسوی انقلابی پیروز - مند بدوش بگیرد و از اتلاف نسل دیگری از انقلاب ممانعت بعمل آورد. نسلی جان برکف به میدان آمده اما هنوز حتی یک جمع‌بندی علمی از تاریخچه مبارزات، شکستها و پیروزیهای این خلق ستم‌دیده که مدت‌ها انقلابیون و خلقهای ستم‌دیده سراسر جهان را با آتش نبرد خویش ملهم میساخت در اختیار ندارد تا پیشروانش بتوانند با اتکا به آن، راه آینده را بدرستی ترسیم کنند.

چاره‌جوییهای امپریالیستی در برابر خیزش امپریالیستها بخوبی بخطر انقلاب فلسطین و خیزش کنونی آگاهند. آنها میدانند که اگر این انقلاب پایگیرد، حداقل تمام جهان عرب را به آتش خوامد کشید، بهمین خاطر با جدیت در پی "کنترل بحران" هستند. اقداماتی فوری که از سوی آنان آغاز شده بقصد وقت خریدن است: امپریالیستهای غربی و سازمان ملل با جنجال به محکوم ساختن "شدت عمل" اسرائیل در برخورد به فیامکران فلسطین برخاستند و دبیرکل سازمان ملل نیز نماینده‌ای را سریعاً برای "دلجویی" از مردم نوار غزه و کرانه غربی و "سرزنش" اسرائیلیها به آنجا گسیل داشت. کابینه ریگان که درست قبل از آغاز خیزشها تصمیم به بستن دفاتر ساف در آمریکا گرفته بود، سریعاً با "سرپیچی" شخص رئیس جمهور از این تصمیم روبرو شد که لزوم بازنگاه داشتن دفاتر ساف را مقرر مینمود. مطبوعات امپریالیستی که چندی پیش وقیحانه لقب "ملت تروریست" به فلسطینیها داده بودند، اینک هم از لزوم به رسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" خلق فلسطین میزنند و "دلسوزانه" به آنها رهنمود "مبارزاتی" میدهند "این" دلسوزیها "حرف لاتین را بیاد میاورند که وعده‌های رفرم در لحظات تاریخی ضعف و زبونی ارتجاع فقط یک هدف را دنبال میکنند: "تسکین بخشیدن به ناآرامی توده، مجبور کردن طبقه انقلابی به دست کشیدن یا حداقل شل کردن مبارزه‌اش". مارک هلر یک متخصص امپریالیستی امور فلسطین چنین نصیحتی میکند: "تا زمانیکه فلسطینیها به ترسیم نمائی از آینده که واقفیت اسرائیل هم در آن جای داشته باشد نپردازند، تظاهرات آنهاشان از جانب بخش اعظم اسرائیلیها پاسخ معنی‌داری دریافت نخواهد کرد." حال آنکه انقلاب فلسطین نه تنها خواهان دریافت پاسخ معنی‌دار این بخش عظیم اسرائیلی نیست، بلکه میخواهد و باید این بخش عظیم را بهمراه دولت سرنگون کند. هفته‌نامه آلمانی اشپیکل نیز نصایح (سوم) دیگری را ارائه میدهد و خطاب به عرفات (ودرواقع به جوانان فلسطینی) میگوید: "از نظر نظامی، مقاومت عربی دورنمای روشنی ندارد. جوانان فلسطینی نیز به تنهایی قادر به بیرون راندن ارتش اسرائیل از نوار غزه نیستند. ... ضمناً این قیام از نظر سیاسی هم ایزوله است!! - برای آنکه مقاومت در مناطق اشغالی با موفقیت سازماندهی شود شما به یک پشت جبهه و یک قدرت پشتیبان نیاز دارید، چیزی که در حال حاضر فاقدش هستید. کشورهای عربی نیز شما را در این مبارزه تنها گذاشته‌اند. ... شما در شرایطی به این اهداف دست می‌یابید که آمریکا، اسرائیل وابسته بخود را تحت فشار قرار دهد. ... این مقاومت بمراتب بیشتر از سوی بنیادگرایان اسلامی سازماندهی میشود. ... شمعون پرز پیشنهاد تخلیه نظامی نوار غزه را کرده است. ... و در پایان عاجزانه از عرفات میپرسد "آیا این خشم ادامه خواهد یافت و شدیدتر خواهد شد؟ یا اینکه اوضاع دوباره آرام خواهد گشت؟" (اشپیکل) این حرفها بدین معناست که: شما سرزمین ندارید، پس این دول عربی هستند که باید به شما پایگاه و پول و استراحتگاه بدهند، پس باید روابط حسنه‌ای با آنها داشته باشید و بفکر سرنگون کردنشان نیافتید. از نظر نظامی هم دیده ایم که این دولتها در مقابل اسرائیل برانو درآمدند چه برسد به شما. بنابراین باید سراغ یک پشتیبان بین المللی بروید و در این مورد آمریکا بهترین است. چون اوست که اسرائیل را ساخته و پرداخته و اگر بتوانید نظرش را جلب کنید میتواند بر اسرائیل فشار بگذارد! از سوی دیگر، خط شورویها نیز در قبال جنبش فلسطین نظیر غرب است: همه این حرفها درست است، اما کسی که میتواند پشتیبان بین المللی شما باشد من هستم، نه آمریکا. بیایید و اهرم دست من در رقابتهایم با آمریکا باشید تا در بده و بستانهایم با بلوک غرب "منافع" شما را هم در نظر بگیرم.

تمایل امپریالیستهای غربی آنست که خیزش فعلی را فرسوده ساخته و با پیدا کردن اهرم - هائی در میان فلسطینیها روحیه نضج‌یافته انقلابی را کنترل و منحرف کنند. و پس از خواباندن

## اعترافات پلک سوسپال امپریالیست

شوری باید کمر بندها را سفت کند و توقعاتش از زندگی را پائین آورد! بدین صورت هزینه با تولید نیروی کار کاهش می‌یابد. اما ثور - پسین اصلاحات گورباچفی بلافاصله با فریبکار و عده می‌دهد که در عوض، دستمزدها را افزایش خواهیم داد. کیست که نداند طبق قانون ارزش حاکم بر "سوسیالیسم با احتساب هزینه" بهر حال سطح دستمزدها بطور صوری افزوده خواهد شد، اما در مقام مقایسه با نرخ تورم، نرخ دستمزدها نزولی خواهد بود. همانطور که تسلاوسکایا خود اعتراف کرده، می‌خواهند "۳ یا ۴ روبلی" که تا بحال از "جیب خود" به مردم میدادند را دیگر نپردازند.

بعلاوه، مسئله بیکاری بمثابه جزئی تفکیک ناپذیر و برخاسته از نظام سرمایه - داری نیز چنان با حدت و شدت در جامعه طرح شده که عوامفریبان سوسیال امپریالیست را توان انکار آن نیست. آنچه بسورژوازی شوری با تکیه به امکانات اقتصادی و شتاب الزامی و ممکن چرخهای اقتصادش در او آورده ۶۰ و سراسر دهه ۷۰ بعنوان "بزرگترین دستاورد سوسیالیسم" بخورد کارگران و اقشار زحمتکش این کشور میداد، زیر علامت سؤال رفته است. "بزرگترین دستاورد" بمفهوم حق استعمار شدن برای همه، بناگزیب میبایست با تشکیل ارتش ذخیره کار متشکل از اقشار بیکار شده، حاشیه تولید و یا شاغلین کاذب همراه میشد و شد.

در واقع حرفهای تسلاوسکایا هشدار می‌دهد که نیست، بلکه اعتراف به وجود پروسه ایست که آغاز شده است. بخش مهمی از آنچه تسلاوسکایا "مزاحم" مینامد را زنان کارگر شوری تشکیل میدهند. و بی جهت نیست که بورژوازی حاکم شوری تبلیغات گسترده ای برای بازگرداندن زنان به "مکان شایسته آنان" (یعنی "به آغوش خانواده و پرداختن به امر خظیر و اساسی بچه داری") - آنطور که گورباچف خود میگوید، براه انداخته است. این قانون ارزش و حرکت ذاتی سرمایه بدنیاال توسعه و حداکثر سود است که بنگاهها را در غرب امپریالیست یا شرق سوسیال امپریالیستی به یکسان تحریک میکند تا تعداد کمتری کارگر را درگیر تولید کنند و بقیه را به اردوی ذخیره کار برانند. "راه حل" های پیشنهادی تسلاوسکایا هیچ نیست مگر اشکال رسمیت یافته و دیرپای بیکاری در جهان امپریالیستی. ایجاد شغلهای کاذب در بخش خدمات، ایجاد سیستم آموزش حرفه ای (سرگرم کردن موقت بیکاران در کلاسهای حرفه ای بدون آتیه) همراه با وعده ایجاد بخشهای جدید تولیدی (پروژه های نامشخص گوناگون) - چه در گذشته و چه در حال حاضر در سراسر جهان امپریالیستی رایج است. چرا که بورژوازی امپریالیستی شوری به ارتش ذخیره کار نیاز

آن به انتقام جوئی وحشیانه دست زنند. بازار ارائه "راه حلهای سیاسی" در محافل تحلیل گر امپریالیستی جهت دستیابی به هدف فوق بسیار داغ است. صحبت از آن می‌رود که اردن را همان فلسطین بخوانند و کرانه غربی را نیز به آن وصل نمایند. ملک حسین بمثابه شاه ایمن سرزمین باقی بماند و همه فلسطینیها به آنجا منتقل شوند. در مقابل، عده ای مطرح میکنند که این طرح میتواند به قیمت تاج و تخت ملک حسین تمام شود. برخی نیز بحث اعطای "خودگردانی" به مناطق غزه و کرانه غربی را پیش میکشند. سیاست مورد علاقه دولت اسرائیل در این مورد عبارتست از یک "جابجائی عظیم" و "انتقال" جمعیت فلسطینی اسرائیل به کشورهای عربی! انکار تا بحال کاری غیر از این کرده اند.

عجز امپریالیسم و ارتجاع در "کنترل بحران" فلسطین و عدم کارکرد این مرکزگی و کشور - سازی امپریالیستی در بعد از جنگ جهانی دوم، در همه این بحثها مشهود است. واقعیت آن است که در غیاب یک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان، کشورسازی دوباره برای قدرتهای امپریالیستی تقریباً امکان ناپذیر است. البته در غیاب جنگ امپریالیستی یک عامل دیگر وجود دارد که میتواند این احکام امپریالیستی (کشورسازیهای متعاقب جنگ دوم) را واژگون سازد: انقلاب تحت رهبری پرولتاریای فلسطین و در رأس آن حزب پیشاهنگش که منجر به نابودی اسرائیل و برقراری حاکمیت دمکراتیک خلق برهبری پرولتاریا گردد!

از میان جاروجنجالها، صدای لرزان عرفات هم بگوش میرسد که با "واقع بینی" به ارائه یک "راه حل قابل دسترس" میپردازد. او میگوید: "... من بدینوسیله از اسرائیل میخواهم که همه مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ و نیز ارتفاعات جولان تحت کنترل بین المللی قرار کیسرد، حمایت بین المللی تحت پوشش آتوریته دبیرکل سازمان ملل و حفاظت نیروهای پاسدار صلح این سازمان. این میتواند راهی باشد که بعدها به یک راه حل پایاپای با اسرائیل بیانجامد. مسن تشکر خود را از آقای شیراک نخست وزیر هم ابراز داشتم، چون وی نیز تقاضای ارسال نیرو - های پاسدار صلح را نموده تا توده های نوار غزه و غرب اردن را در برابر سربازان اسرائیلی حمایت کنند." (اشییکل) عرفات در برخورد به بحران حتی نمیخواهد یک گام فراتر از چارچوب حفظ نظم امپریالیستی برود. او بدنیاال "حل قسمی" بحران و در واقع در پی تخفیف تضادهای ملی - قومی است. عرفات بطور قطع صدای مردم انقلابی فلسطین را شنیده است که با بانگی عظیم فریاد میزنند: ما خواهان نابودی موجودیت اسرائیل هستیم. صلحی در کار نبوده و نیست که حالا بخواهیم کسانی به "پاسداری" از آن بپردازند. تن دادن به "صلح" تحت حفاظت "نیروهای پاسدار صلح" یعنی یکبار دیگر فروختن انقلاب فلسطین به امپریالیستها و دست شستن از راه واقعی - رهائی. اما عرفات خود را به کری میزند چراکه ادامه و تعمیق این امواج انقلابی، منافع طبقاتی و سلطه وی بر جنبش فلسطین را بزیبر ضربه میبرد و راه را بر وی ظهور یک نیروی کمونیستی - متکی به انترناسیونالیسم پرولتری میکشاید.

انقلاب فلسطین بخشی از انقلاب جهانی موجودیت اسرائیل مستقیماً به منافع ملی آمریکا وابسته است و این کشور در واقع نقشی محوری را در منافع خاورمیانه ای یانکیها بازی میکند. بگفته یکی از نویسندگان بورژوازی "بدون اسرائیل، آمریکا در خاورمیانه هیچ چیزی برای معامله کردن ندارد." برای حفظ موجودیت اسرائیل شانزده میلیارد دلار از سوی امپریالیسم آمریکا به این کشور سرازیر میشود. فشار بر دول مرتجع عرب برای تحکیم بندهای آشکار و پنهانشان با دولت اسرائیل بخشی از سیاست استحکام و ثبات بخشیدن به این پایگاه مهم آمریکا در خاورمیانه بوده است (و این در حالی است که این بندها و ارتباطات خود عوامل برهم زننده ثبات دول مرتجع عرب که به آمریکا وابسته میباشد نیز هستند). اما علیرغم همه این تلاشها، اسرائیل مرکز به پایگاهی مضمون از خطر تبدیل نشد. سیاست سرکوب و خنثی سازی جنبش فلسطین توسط دول مرتجع عرب به اجراء گذاشته شد. پس از نفوذ و محبوبیت جنبش رهائیبخش فلسطین در میان توده های عرب اینان را مجبور ساخت که در عین سرکوب و خنثی سازی جنبش ماسک حمایت از مبارزات مردم فلسطین را نیز بر چهره داشته باشند. در جریان تحولات این جنبش، بخش مهمی از مقاومت فلسطین تن به سازش و تسلیم در برابر امپریالیستها و سیاستهای خنثی سازی داد و آرمانهای برحق خلق فلسطین را وجه المصلحه با دشمنان قرار داد. بخشی از رهبری سنتی جنبش فلسطین به اهرمی در دست امپریالیستهای غربی بدل شد و بخشی دیگر به اهرم نیازهای امپریالیسم شوری و مبلغ خیانتهای این قدرت سوسیال امپریالیستی به جنبش فلسطین. هر دو اینها بطور اسف انگیزی جنبش را - شیبخش خلق فلسطین را به تابعی از رقابت میان امپریالیستها با سوسیال امپریالیستها و نیاز - های دول عرب تبدیل کردند. اما مبارزه رهائیبخش مردم فلسطین هیچگاه خاموش نشد و از دل سرکوبها و خیانتها سر برون آورد. هر بار که امپریالیستها و دول مرتجع عرب بیای برکزاری مجلس فاتحه خوانی این جنبش رفته اند، مانند سمندری از خاکستر خویش سر برکشیده است: بدنیاال کارزار انهدام و قلع و قمع فلسطینیها توسط ملک حسین در سال ۱۹۷۱ که به سیتامبر سیاه معروف شد، بدنیاال حملات سباعانه نیروهای فالانژ لبنان با حمایت اسرائیل و سوریه به فلسطینیهای ساکن لبنان (در تل الزعتر) ۱۹۷۶، بدنیاال جنگ بیروت بسال ۱۹۸۲، اقدامات جنا -

## فلسطین بیا پیخیزد!

یتکارانه اسرائیل، سوریه، نیروهای بنیادگرای اسلامی لبنان و نیروهای نظامی آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیستها که تحت نام نیروهای پاسدار صلح در بیروت مستقر بودند، ... امپریالیستها با آواره کردن خلق فلسطین و پراکنده ساختنش در کشورهای مختلف عربی قصد محدود ساختن انقلاب فلسطین را داشتند، حال آنکه بدین ترتیب دامنه این انقلاب گسترش یافت و به جزء مهمی از انقلاب در کشورهای خاورمیانه بدل گشت. تعمیق انقلاب فلسطین به ناکزیر آتش انقلاب را در اکثر کشورهای خاورمیانه شعله ور خواهد ساخت. بدلیل همین جایگاه است که خیزش کنونی نوار غزه و کرانه غربی در ابعادی جهانی انعکاس می یابد. اما این خیزش قدرتمند هر قدر هم که ضرباتی جدی بر پیکر اسرائیل وارد آورد و هر اندازه که دول مرتجع عرب و نارهربران جنبش فلسطین را تحت فشار قرار دهد و بزمحت اندازد، بخودی خود و در چارچوب کنونی به اهداف و آرمانهای انقلاب فلسطین جامه عمل نخواهد پوشاند. مسلماً اکنون توده های زحمتکش فلسطین از نظر آگاهی با روزهای ماقبل خیزش فرسنگها فاصله دارند، اما تا زمانیکه سلاح برکف نگیرند و قدرت کهنه را سرنگون نسازند و کار خلاصی از سلطه دولت اسرائیل و امپریالیسم را با استقرار یک دولت انقلابی برهبری پرولتاریای انترنا-سیونالیست در فلسطین اشغالی و حتی فراتر از آن، بانجام نرسانند، امپریالیستها و مرتجعین بهر طریق ممکن دوباره قدرت خونین خود را تحکیم کرده و به انتقام جویی سبعانه از خلق فلسطین و همه توده های عرب منطقه برخوانند خاست. بنابراین نکته مرکزی در ارتباط با خیزش کنونی از دیدگاه کمونیستها عبارت از آن است که عریان شدن ورشکستگی بیبراهه های سابق و ظهور نسل نوین انقلاب بر بستر یک اوضاع انقلابی، شرایطی بس مطلوب برای برپائی یک جنبش کمونیست انترناسیونالیست متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون فراهم ساخته است. این وظیفه جنبش بین المللی کمونیستی و بالخصوص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که بظهور چنین حزبی یاری رساند. حزبی که از طریق پیشبرد جنگ درازمدت خلق در رأس خیزشها قرار گرفته و بسوی پیروزی رهنمونشان سازد.

(۱) "سامریه و جودیه" نامی است که صهیونیستها به کرانه غربی رود اردن داده اند و این نقطه را بخشی از "سرزمین موعود قوم یهود" میدانند. در سال ۱۹۷۹ بکین نخست وزیر وقت اسرائیل، قبل از سفر به آمریکا برای عقد قرارداد کمپ دیوید با انور سادات، اعلام کرد شهرکهای مهاجر-نشین بیشتری در "سامریه و جودیه" خواهیم ساخت و یهودیان بیشتری را در آنجا ساکن خواهیم داد.

(۲) امپریالیستها و دول مرتجع عرب برای تحمیل موجودیت اسرائیل به خلقهای ستمدیده خاورمیانه آنرا یک "واقعیت غیرقابل انکار زندگی" مینامند. این عبارت در مورد شهرکهای مهاجرنشینی که اسرائیل در مناطق اشغالی نوار غزه و کرانه غربی رود اردن بسازد نیز بکار میرود. دولست اسرائیل بر مبنای سیاست "احیاء تمام سرزمین قوم یهود" تمام ساکنان شهرکها را از متعصب ترین و فشریتترین پایه های اجتماعی خود دست چین میکند. تجاوز به سرزمینهای فلسطینی را اسرائیلیها آفرینش "واقعیات زندگی" مینامند.

(۴) "آغاز تظاهرات" - مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد ۱۶ - دسامبر ۱۹۱۰.

(۵) همانجا.

(۶) "شباب" در زبان عربی بمعنای نوجوان است و اینک افراد مسن تر، جوانان انقلابی فلسطینی را با این عنوان خطاب میکنند.

(۷) سووتوه یکی از شهرکهای آفریقای جنوبی است که از مراکز اختصاصی سکونت توده های سیاه میباشد.

(۲) گلدامایر نخست وزیر سابق اسرائیل در سال ۱۹۶۹ (۱۹ سال پیش) گفت "فلسطینیها وجود خارجی نداشتند". این حرف دو سال بعد از اشغال کرانه غربی رود اردن و نوار غزه گفته شد. در آن موقع جوانان انقلابی امروز فلسطینی ساکن نوار غزه و کرانه غربی بدنیا نیامده یا کودکانی خردسال بیش نبودند. گلدامایر رهبر حزب کار اسرائیل (حزب برادر سوسیال دمکراتهای آلمان - ویلی برانت - سوئد - حزب پاله - و امثالهم) بود. اسحق رابین وزیر دفاع کنونی اسرائیل نیز از اعضاء برجسته این حزب است.

## اعتزافات به سموسپال امپریالیست

دارد و مجبور است این نیروی ضروری را بیا یک زندگی زیر استاندارد زنده نگاه دارد. برخلاف سفسطه بازیهای تئورسیینهای اقتصادی شوروی این مسئله بهیچوجه پیچیده نبوده بلکه بسیار هم واضح و ساده است: این کارکرد قوانین سرمایه داریست.

## بیاد سربداران

بیاد رفقای که در اسفند ماه ۱۳۶۵ در راه آرمانهای پرولتری جان باختند.

در آستانه رویتس

- پیروز و استوار -

با بانگ پرصلابت بیداری بهسار رویتس،

پیچید و پا گرفت و تناور شد،

بر شاخه های سرکش خونینش

بنشست سرخ غنچه آگاهی.

توفید خشم - شعله کشان خشم -

کوبید رعد - طبل زنان رعد،

بارید ابر - مویه کنان ابر -

باران تند صاعقه شد جاری.

از خاک پرشکاف تیره دیروز

در گوشه ای ز جنک پابرجا،

رویتد و پا گرفت و تناور شد

در آستانه رویتس فردا.

۲۵ اسفندماه ۶۵

## آدرس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM  
LONDON WC1N 3XX, U.K.

کمکهای مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.

داری تبدیل گشته است. این سند تأیید دیگری  
بر آموزشهای رفیق مائوتسه دون در مورد ماهیت  
شوروی است.

\* محتوای "جیب خود" چیست؟ ارزش اضافه  
استخراج شده از کارگران خود شوروی و کشور  
های تحت سلطه اش میباشد که به جیب دولت  
ایشان سرازیر شده است.

مصاحبه تاتیانا تسلاو -  
سکایا یک سند افشاگرانه از ماهیت پلیس  
سرمایه داری امپریالیستی شورویست. این سند  
تأییدی هزار باره بر احکام و تحلیلهای علمی  
پرولتاریای بین المللی در مورد شوروی کمونیست  
که بدنبال کودتای خروشچف در میانه دهه  
۱۹۵۰ از کشوری سوسیالیستی به کشوری سرمایه-

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

کند و نه آنرا تحکیم نماید. "پشتیبانی از اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان برای این که پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و قدرت دولتی را در دست خود نگاه دارد - عالیترین پرنسیپ دیکتاتوریست." (جلده منتخب آثار لنین، صفحه ۲۲۸ چاپ روسی، بنقل از اصول لنینیسم)

حزب بلشویک بر مبنای همین ایده بود که سیاست طبقاتی و برنامه ارضی حزب در روستاها را بطور صحیح تدوین نمود و به اجسرا در آورد. در مقابل جریان‌هایی نیز بودند که تحت شعار "حفظ استقلال پرولتاریا" یا "جنبش خالص کارگری"، ضرورت ایجاد چنین اتحادی را نگی کرده و در مقابل آن قرار گرفتند. رفیق استالین با صراحت بسیار در مورد این انحرافات چنین اظهار نمود:

"... و آنکس هم که از انقلاب بترسد، کسی که خیال ندارد پرولتاریا را بطرف حکومت سوق دهد، مسلماً به متحدین پرولتاریا در انقلاب نیز نمیتواند علاقمند باشد" (استالین - دربارهٔ اپوزیسیون) در کشورهای تحت سلطه که توده‌های تحت ستم

و استثمار کثیری در روستاها متمرکزند و مسئله ارضی - دهقانی با حدت فوق العاده خود نمائی میکند، باید این درس و تجربه را با تدوین و اجرای یک برنامه انقلاب ارضی و ایجاد اتحاد مستحکم کارگر - دهقان (که در مرکز آن وحدت پرولتاریا با اقصاء تحتانی دهقانان قرار دارد) بر محور برپائی و گسترش جنگ خلق، ایجاد مناطق آزاد شده و برقراری قدرت سیاسی سرخ بعمل در آورد.

اکتبر نقطهٔ عزمی نوین برای پرولتار - یای جهانی شد که با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به عالیترین سطح خود رسید. تکامل تئوری و عمل پرولتاریای آگاه در اکتبر تجلی یافت. پیروزیها و شکستها، عقبردها و پیشرویها - های متعدد در مسیر طولانی و پرفراز و نشیب مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا برای کمونیسم، بوقوع میبویند. اما در طی این پروسه نقاط عطف و چرخشهای تعیین کننده ای هستند که در ایجاد جهانی، تاریخی میشوند. تئوری و پراتیک در این نقاط به سطحی دیگر ارتقاء می‌یابد و خود پایه‌های مستحکم تکامل مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا بسطوحی عالیتر میشود. اکتبر، همانند کمون پاریس از این نقاط عطف و پایه گذار تکاملات آتی علم انقلاب پرولتاریا یعنی

انقلاب، سرمایه قادر خواهد بود یکبار دیگر خود را از بحران بدر آورده و سیستم ستم و استثمار نکبت آفرین خود را بازسازی کند. این دایره میتواند بارها و بارها تکرار شود و تا هزار سال هم بطول بیانجامد. این چیزی است که اکتوبریستها از درک آن عاجزند. هیچ اعتصاب اقتصادی و فتح سقفهای بالاتری از حقوق باندازهٔ حرص خود سرمایه به خود گستری نمیتواند نرخ سود آنرا پائینتر و بیابین-

## نیرو و سقوط امپراتوری آمریکا

زات اقتصادی هم نییابد. امپریالیسم بایسد آگاهانه سرنگون شود - تمام طبقات استثمارگر باید آگاهانه سرنگون شوند. اگرچه تضادهای ذاتی سرمایه داری زمینه عینی نابودی آنرا فراهم میکند، اما این ضرورت فقط و فقط از طریق انقلاب پرولتاریائی تحقق می‌یابد. درغیا ب

## رفیق بهروز فتحی؛ چکیده سربداران

وقوع ضربات سخت رژیم جمهوری اسلامی بر بیکر سازمان ما توانست نقش مهمی در بازسازی و سازماندهی مجدد اتحادیه ایفاء کند. بهروز نه عاقبت جو بود و نه عاقبت جو. نه نان به نرخ روز میخورد و نه میتواند با افتخارات گذشته زندگی کند، با خود را از مسیر مبارزه کنار بکشد. او از مشکلات راه هراسی بدل نداشت. بعد از ضربه بهروز نقش کلیدی سازماندهی کمیته موقت رهبری برای بازسازی سازمان داشت. او بدون داشتن هیچ تجربه ای از قبل و بدون آمادگی قبلی جهت رویارویی با چنین اوضاعی، به مقابله با مشکلات و معضلات نوین برخاست. بهروز در این دوره مبارزهٔ سیاسی - ایدئولوژیک مهمی را هدایت نمود و با بسیج سیاسی رفقای سازمان و بکارگیری شیوه ای اصولی بمقابله با نظرات آندسته از رفقا که مخالف جمع بندی جدی از سربداران و انحرافات سازمان بودند، پرداخت. او همراه با دیگر رفقا، شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران را در بدترین شرایط ممکن بر گزار کردند. بهروز در تعیین جهت گیریهای مصوبات شورای چهارم نقش محوری داشت. خاطره اش در بند بند مصوبات بیادماندن است. شورا ضربهٔ بسیار مهمی به روند انحلال -

مارکسیسم - لنینیسم بود. بورژوازی برخاسته از بطن جامعهٔ سوسیالیستی شوروی موفق شد که دیکتاتوری پرولتار - با را در آنجا سرنگون کرده و سرمایه داری را احیاء کند و شوروی سوسیالیستی به شو روی سوسیال امپریالیستی و یکی از غدارترین دشمنان طبقه کارگر جهانی بدل گشت. اما طبقه ما در نقطه ای دیگر از جهان از این تجربه جمع بندی کرده و راه اکتبر را بیشتر گشود و به پیش رفت و به قله های رفیعتی دست یافت؛ این پروسه را کمونیستهای چین و در رأس آنها رفیق مائو رهبری کردند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نقطه عزمی نوینی را برای طبقه جهانی ما تثبیت نمود. کمون، اکتبر و انقلاب فرهنگی مسیر سرخ ما را روشن میسازند. این مسیر مارپیچی همچنان به پیش میروند ●

**آدرس پستی ما:**  
**S.U.I.C**  
**BOX 50079**  
**40052 GÖTEBORG**  
**SWEDEN**

تر براند. وظیفه کارگران به بحران افکندن سرمایه نیست، بگذارید اکتوبریستهای مفلوک با قوانین سرمایه در این عرصه مسابقه دهند، وظیفه کارگران نابود کردن سرمایه است و برای این باید انقلاب را سازمان دهند! ●

- ۱) ریموند لوتا - "آمریکا در سراشیب"
- ۲) دیوید آلن روزنبرگ - "استراتژی اتمی آمریکا"

دوران شکست بیرون بیاید و خود را برای بیخیزی در برابر وظایف و مشکلات پیش پای پرولتاریای بین المللی آماده کند.

بهروز منانت و پشتکار پرولتاریائی، اتکاء و اعتماد به توده، مسئولیت پذیری و... را طی بیش از ده سال شرکت در مبارزهٔ طبقاتی آگاهانه، و انقلاب ایران کسب نموده بود. او میدانست که ویژگیهای برجسته و تواناییهای نه ناشی از برتریهای فردی، بلکه داده های یک پروسه مبارزه طبقاتی و تجربه گرانبهای نبرد انقلابیست. بهمین جهت او جایگاه و نقش و دین خود به انقلاب و آرمان کمونیسم رادیکال میکرد. بهروز میدانست که پرورده کوران مبارزه پرولتاریائیست، از اینرو فروتنانه هر آنچه داشت در طبق اخلاص نهاد و نثار آرمانش کرد. بهروز نقشی تاریخی یافت چون رهبر دورانی تاریخی بود ●

\* رفیق بهروز غفوری (محمود دکتر) عضو کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتخب شورای چهارم بود. وی در سال ۱۳۶۲ در تهران دستگیر شد و به جوخه اعدام سپرده شد ●

طلبی زد و در جمع بندی از خط و عمل کرد گذشته اتحادیه کامهای مؤثری برداشت. برگزاری شورای چهارم در متحد ساختن و تحکیم صفوف بازماندگان سازمان در جهت راه انقلابی پرولتاریا در ایران تعیین کننده بود. شورای چهارم زمینه ساز جهشهای آتی سازمان گشت. شورای چهارم، بهروز را به عضویت کمیته رهبری برگزید. بهروز بهمراه سایر رفقای رهبری بلافاصله بعد از شورا فعالانه بیای عملی ساختن مصوبات و برپائی مجدد مبارزه مسلحانه تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) رفتند. دیری نپایید که بهروز در تهران دستگیر شد. او کاملاً برای عمال رژیم شناخته شده بود. بهروز این رهبر انقلابی پرولتاریائی سرانجام پس از بزانو در آوردن مزدوران رژیم در دیماه ۱۳۶۲ تیرباران شد و قلب سرخ و خونینش که همواره برای کمونیسم می طپید از کار ایستاد.

جانباختن قهرمانان بهروز در روزهای که با سلطهٔ لامنازع ارتجاع و تسلیم طلبی و خیانت نارهربان رقم میخورد، اعتماد کمونیستها را به دگرگون ساختن اوضاع و کسب پیروزی صدچندان ساخت. سازمان ما به پشتوانه خون چنین رهبران کمونیستی بود که توانست از



# بیانیہ

جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

باسلاح «بیانیہ» بسوی فتح جهان!